

۲۹۲
۸۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۱۲۹۲۹۰

کتاب تذکره صاحبزادگان (اوصاف نامری) جزء اول

مؤلف عباسقلی میرزا

موضوع

شماره اختصاصی (از کتب اهدائی : غلامحسین سرود

چاپی اهدائی

۱۹۴۶ سرود





کتابخانه نه خصوصی
غلامحسین - سرو



۱۲۹۲۹۰

خاتمه
ملکه و دولته و سوه

وسلطان

جزء اول از کتاب تکه

مبارک ناصری که حاوی اراد
طبع ذخاره آثار و مخصوص بکسر سطر
از اوصاف مکارم اتصاف و ایتیا
خاصه جلیله بهایون قدس
از تالیفات و مشات
میرزا عبا علیخان
نایب وزارت امور خارجه
بر نیور طبع و جلیه انطباع محلی گشت

دبایه

هو
ناصرالدین شاه
سلطان صاحبقران

بفرمان

شاهنشاه کرد و چون یکاه
انجم سپاه خورشیده دارا
افتخار ملوک پیشه ادیان رونق می تابد
پادشاهان کین ملک الملوک ایران
حامی شریعت و ارشاد غمیران
فی الارضین قهرمان المار و ای
اسلطان

ابن السلطان بن سلطان
و انخاقان ابن انخاقان بن انخاقان

خله الله

بسم الله تعالی شاه

۴

و سپاچه است که جناب جلالت و نبالت خضاب نجات
و سماعت آفتاب مومن استاطان محمد حسن خان صنیع الدین
العالیه وزیر انطباعات ممالک محروسه ایران و مدیر دارالخبره
خاصه دولت قاهره و مترجم مخصوص حضور لامع النور مبارک
قدس اعلی خلد الله ملکه و سلطانه که از وزیرای و دانشمندان
و تربیت یافتگان مخصوص حضور مبارک و چاکران بزرگ
آستان سحر نشان اعلی در مراتب فضل و ادب و علم و نباهت
و فهم و فراست و عقل و کیاست مشهور تر از شرح و بیان
میباشد برای جزء اول کتاب ستطاب تذکره سادات
ناصریه که مخصوص تذکره اشعار شاهوار و ادعای
انصاف و امتیازات خاصه همایونی و روضه فاده می باشد مرقوم شد

لوحه

مستند تقای



در این قرن سیمون و عهد همایون

نَرَمَانُ أَفْتَنَ فِيهِ لَفِرْطُ يَمِينٍ يَمِينٌ عَلَى النِّعَمِ الْوُفَى مِنْ
میا من الطاف و غنایا استجانی از روزیکه تاج و تخت
وجود و سعادت این خرد و جوان بخت شاهنشاه کارگاه شهریار
عادل و کامکار دریا دل

مَلَكٌ إِذَا أَخْطَأَ الْأُمُورَ يَفْكِرُ رَفَعَتْ لَهُ سُرُورُ الْخُيُومِ الْمُنْدَلَا
وَأَعَزَّ نَبِيٌّ بِالْفِعَالِ فَعَالُهُ كَمَا وَبَكَرُهُ أَنْ يَقُولَ وَفَعَلَا
زینت و آرایش یافته و اصقاع ممالک بفرط جوس
سیمونش امنیت و آسایش گرفته حوزه ملک از سباط مدش
روضه خلد کردید و بسیط مملکت را صیت لطفش فرو گرفت
و بشارت

لوحه

٦
 الْيَوْمَ رَدَدَتْ عَلَيَّ الدِّينَ بَأَشْنَاءِهَا وَارْضَ لِلَّهِ قَالًا سَلَامًا وَاللَّهُ
 بَكُوشٌ لِّجَهَانِيَانِ رَسِيدٌ عِلْمٍ وَصِفَتُ كِتَابَهُ أَوَّلُ شَيْءٍ
 مَتَفَرِّجٍ وَمُنَوِّطٍ بِأَمْنٍ بِلَادٍ وَأَسَاسٍ عِبَادَةٍ رَوَّابَةٍ
 كَدَّ أَشْتِ بَازَارِ فَضْلِ وَبَلَغَتْ رَوْقُ كَرَفٍ وَمَسَاحِ عِلْمٍ
 وَصَالِحَتِ رَوَاجٍ يَافَتْ غَرَابَ نَادَانِي وَجَبَلَ دُرُوكَ عَقَابِ
 كَرِيدِ دِهَامِي دَانَشٍ وَعَقْلِ سَاحَتِ مَمَالِكِ أَسْبَابِي بَالِ
 فَرْدِ كَرَفٍ دِهْرِ كُوشَةِ انْجَمِي اَزَارِ بَابِ دَانَشٍ وَهَسَرِ شَدِّ
 بُوْرِهِ حَضَرَتِ سَهْرِ سَبْطِ سُلْطَنَتِ عَطِي وَبِيْكَاهِ فَلَكَ شَبَابِ
 خِلَافَتِ كِبَرِي كِه مَرَجِ عُمُومِ هَيْدِ وَاَرَانِ وَنَمِيجِ كَاذِرَانَدِ
 اَز اَصْحَابِ فَضْلِ وَدَانَشِ وَاَرَبَابِ عَقْلِ وَنِشِ وَنَحْوِ فَضْحَا
 وَاعْيَانِ اَدَبِ شُجُونِ كَرْدِيدِ دِهْكِ دِرْ پَايَةِ سِرِّرِ وَسَايَةِ
 آقَابِ تَاثِيرِ سُلْطَنَتِ پَرُورِشِ يَافَتْ دَا زِمِينَ تَرْبِيَّتِ شِيْرَا
 «اكر»

وادکتر و فیض کمر مت صاحبقران حسن پرور هر روزی بطالع
 فیروز و نام نامی همایون از هر علم و فن و هر گونه سخنی کتابی
 تالیف و تصنیف شده و ثمره از سکر و سپاس این مبارک عهد
 جاوید قرار و شَرِّ ذَمِّهِ از فضایل ذات و صفات اینهمایون
 شهید یار تاجدار محض تین و تبرک بر حسب منطق بشریت
 و استطاعت پان و قوه تقریر بر سخن طرازی نگارش
 و تحریر یافته اتحق کتبی بدین عنوان شریف و سیاق طریف
 و لطف عبارت و فضل بلاغت و حسن بَراعت و سلامت
 الفاظ و رقت معانی

بِالْأَفْظَانِ كُنْظُومِ الْأَلْفِ وَمَعْنَى كَانِ كَالنَّسْرِ الْحَالِ
 كَزَادَةِ خَاطِرِ وَقَادِ وَطَبْعِ نَقَادِ تَرْبِيَّتِ يَافَتْ عَمْدِ مَسَابِلِ
 وَبَرَّادِ عَنَامِ دَوْلَتِ رُوزِ افْرُونِ وَارِثِ عِلْمِ وَدَانِشِ

۸ و یاد کار فضل و سر فرزند کثر سپهر عالم فضل و بلاغت
و مهر آسمان سخوری و فصاحت مرحوم میر درسان الملک
میرزا محمد تقی ستوفی طاب الله ثراه مقرب السخا فان سیدنا
میرزا عباسقلیخان نایب وزارت جلیله خارجه و مؤلف
کتاب مشکوة الادب ناصری که در اکثر فنون و علوم خاصه
فن ادب و انشاء و ترسل و شعر و ارای نام و نشانی شهوات
تاکنون تالیف و نگارش شده است چه این کتاب
مبارک را که موسوم بتذکره ناصری و خاص مختصر ذکر می
از خصال ملکی و شمایل فرخنده و جلالت ذات ملکوتی
صفات شهباز سپهر اقتدار همایون است بیکلی برین و اسلوب
مرغوب و روشی خاص نگارش نموده که تاکنون در صفات
ذات و صفات همایون در طریق و صافی بدین منهل و شرب

صافی بی سبده و بدین سیاق خاص سخن برانده اند
اگرچه این همایون شمس یار صاحبقران بی
شایسته شبت مظهر صفات کمال حق و جامع فضایل
ملک است

وَلَا تَخْضَعُ فَضَائِلُهُ بَطْنٍ وَبِالْأَخْبَارِ عَنْهُ بِالْعِيَانِ
فرا تر از قیاس و انشاید فرو تر از جهان تخت و تخت
اما چون این مبارک کتاب در حضرت سلطنت شرف قبول
خاص ملوکانه نازل گردیده از خیر توصیف بیرون است
و هم ذات همایون بنظر محبت و عنایت این مؤلف و
با درایت را شمول مواهب و الطاف و مستظهر غیای
کامله خروانه داشته و یکریا تمش را بشرف ملوکانه
آراسته و شرف فرموده و باین بنده درگاه

۱۰ امر قدره بایون شرف نفاذ یافت که برای مزید نشر
تاثر بایون و هم لحاظ تشویق خاطر نگارنده مغزی السیه
این مبارک کتاب را که عجاظه عنوانی بیمن از کتاب
تذکره مبارک است که شامل احوال معارف و اجله و اعیان
و شعرای عصر است که معتمد است سلطان مشارالیه اشتغال
بجمع و تالیف آن دارد و اجازت داده و سرای نیا

تا بریور طبع مستحق گردد و بذا

کتاب را بنیت الحسن فی فضل الیقوت بالذکرنا ظله

و اما العبد الاقل العاصی ابن علی الراعی محمد حسن

الملقب بالمعروف بصیغ الدوله

وزیر انطباعات دولت علییه

مخصوص حضور بایون

فهرست

بوالله تعالى عما يصفون

فهرست جزو اول تذکره مبارکه ناصری که حاوی پاره اشعار
شاهوار و اسباب بلاغت آیات و اوصاف حکام
اصناف و امتیازات خاصه محموده ملک الملوک عجم
فرمان که از مملکت کاوس و جم شهریار انجم ششم السلطان
الاعظم و اسخافان الاکرم و النعمان الانجم خدیو فلاتون
از سلو در اب سلطان صاحبقران ناصرالدین شاه قاجار
خداوند ملک و ابد عیش و سلطانه است

اشعار آبدار اعلیحضرت بهایونی روحانی
پایان خلقت آفریدگان و تفوق نبی نوع نشان دیگر مخلوقات

تفوق و تقدیم
انبیاء علیهم السلام
تفوق سلاطین عدالت این
بر همه مخلوقات
برافرا و مملکت خویش

اوصاف ناصری

تفوق سلاطین اسلام
تفوق سلطان صاحبقران
باده و بر این
بوجوب ادله عقلیه و نقلیه
بر دیگران

ذکر شمایل مرحمت و لایل اعلیحضرت اقدس مقدس
همایون شاهنشاهی خلد الله ملکه و اقباله
وسلطانه

پایان اوصاف حمیده و خصال سعیده اعلیحضرت
کیوان رفت فلاتون آیت فریدون علا
شاهنشاه حجه روح العالمین فداه
و ابد الله عیش و ایامه

بیان مطلق علم و فوائد حمیده و نیاج
سعیده آن

فهرست

۱۳ شرح علومی که در صدر و الاfter وسیع و خاطره
تاثر منع مبارکش موجود است

علم تقصیر
آیات مبارکه و احادیث
ماثوره و فوائده
ان

علم
اطلاع از احادیث
ماثوره و اخبار
دارده

تاریخ و فوائده که
در آن است
اسمه مختلفه ائمه و سلف
و خاصیه آن

علم
هندسه و طبقات
الارض

اوصاف ناصیه

۱۴ اطلاع بر هجاب
اثار و مقامات
علم
فوائده
ان

علم
خط و شرافت
نقاشی و خطاطی که در آن
جمیده آن
علم
مندرج است

علم
عکاسی و نایچه
از آن حاصل است

علم
شعر و شاعری و فوائده که از مراقبت آن علم
حاصل می شود

پایان اوصاف حمیده سفیده بهایون
خداوند ملکه و آیات که بحکام در این است
مقدس صفات پهمال موجود است

فهرست

۱۵

بیان	صفت جود
صفت عدل و قیادت	و تعریف و شرافت
جمیده آن	محمود آن
صفت	صفت
علم و رفیت و شرافت آن	احسان و نیاز
	جمیده آن
صفت	بشارت و محاسن
رحم و خصایص	کریمه آن
شریفه آن	
حسن	صفت
کلام و فصاحت و اثر آن	عزت و علامت جلالت
	آیت آن
صفت	صفت
همت و فواید آن	توکل و نعمت آن

صفت وکل

اوصاف ناصر

صفت	صفت
توسل و دولت آن	مردت و انصاف
صفت	صفت
تدین و شرافت آن	جسار و جلالت آن
قضاء	الامانه
حوایج و نیاز آن	والا منیته و الامان
تمجید	صفت
فاصابت و آیه	قدس و نعمت آن
زهد	صفت
دور و شرافت آن	تیقظ و بیداری و آ
فراست	حسن
وکیاست و اثر آن	انتقال و فواید آن
حافظه	صفت
و خصایص آن	حراست و کیاست و کفایت

مرد

فهرست

۱۷ صفت شجاعت صفت سماعت
 فرویت و مبارت صولت و بیست
 سلطوت و تالیج آن دعالت و نجابت و شرف آن
 نیت و ارادت شوکت و عظمت و جنت
 اقبال و طالع سپدار خسرو کا مکار خدا الله ملکه و اقباله
 الی یوم القدر
 امتیازات خاصه بهایون علی روخافدا
 کثرت استقلال
 ایل جلیل جلالت آن نام و تمام در تمامت
 قاجار مملکت
 اقوی درجه شرافت
 اطاعت و انقیاد عموم مملکت ایران از پاره جهات
 رعایا و برایا از دیگر ممالک

اوصاف ناصر

دخترت استیاز
 این ذات و الاصفات صنایعی که در این درجه
 مبارک در مقام از دیگر عهد
 قلوب مشهور است
 عسکری نوکرهای
 که در عهد های پیش که در عصر های پیش
 تکمیل شده یافته
 اسفاریک سوار
 در مدت سفت است مسیه و شکار که هیچ
 اتفاق افتاده ممکن نیست
 بنام و تعمیرات که در این عصر مبارک ایجاد شده
 اللهم انی عیش و ابدی عیش
 و شیدار کانه

عنوان

بخواند تعالی شاه العزیز

۱۹

اگر چند خاطر دریا اثر و طبع خورشید مظهر مهر کار علیحدت
کردون شوکت فاطون فریبک فریدون اورنگ جمید پیکان
نماید بارگاه ملک الملوک عجم فرما کند از مملکت کاوس و جم
السلطان الاعظم و اسحاقان لافخم سلطان صاحبقران
ناصرالدین پادشاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه و دولته
همواره برای آرامش عباد و آسایش بلاد و نظم حدود و تقویر
و انجاء مقاصد نزدیک و دور و بسطت کشور و عدت و شکرت
و توقیر منال و توقیر رجال و انتظام محام و دولتی و امور
مشغول است لکن از آنجا که مشر موده اند از من الشعر الحکمه
گاه بگاه خاطر و قاف و طبع نقاد مبارک را خطبم اشعار آید
و لالی شاهوار که هر یک معدن باغت و فصاحت و سخن

بخوان

اشعار همسایه

در جات است متوجه میفرمایند آادای سخن و فضیلت
سخن شناس را هم میرانی بدست داده و قلمده نمودار ساخته
تربیت و ترقی می شخص فرموده باشند و این اشعار آید
مقداری پشماراست و این کترین غلام خانه زاده و دولت
جاوید بنیاد عباسقلی بن لسان الملک برای افشار خود
و دودمان خود و تاست مردم ایران آید که

بسا که ت بخت و نیروی اقبال

و خیره داشت در اینجا نیت و فکر

و زیب کتاب کرد

پان اشعار مجایو دوم ملکه

۲۱

ناصری
اشعار شاهو
دام ایام سلطانی

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر بعضی از اشعار آبدار و لای شاهی که از نیت طبع و قاده
و خاطر نقاد حقایق که از دقایق آثار شهریار کامکار نامدار
اعلی حضرت قدر قدرت اقدس اشرف مقدس ارفع همایون
شاهنشاه کرد و درون پیکان انجم سپاه خورشید پناه
جمیده دستگاه فریدون درایت فاطون نطفه گشت
آیت جاماسب علامت ملک الملوک عجم یاد کار کاوس و حم

شاهزاده

اشعار هفتم

۲۲ شاهنشاه صاحبقران ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملک
و سلطان و ایدامه جیش و اعوان که از جمله علوم جمیل و فوین
این وجود مسعود همایون مبارک در اینجا عنوان می شود
تا بعون الله تعالی شرح سایر علوم و صفات و آثار
لمبدا اساس آن ذات والاسمات موافق شرح اجمالی
که در نامه اوصاف حمیده ناصری مذکور گشته مفصلاً
بالمسبته و با آله و بر این لایحه نگارش رود این چند
که در گنوں و لعل مخزون است در تبت عید سعید مولود مسعود
حضرت الله الغالب علی بن ابطال امیر المومنین
سلام الله علیه از کمال خلوص نیت و صفوت ارادت

انشاء نموده اند

عید مولود امیر المومنین شد عالم دنیا و عقبی خبرین شد

از برای

اشعارهای یو

۲۳ از برای ترو این عید جبریل از آسمان می زمین شد
 پنج عنصر حیدر کردار دارد قدرت حق که با خاشاک عین شد
 ذوالفقار کج چنین گوید عالم راست از دست خدا شرح شد
 ناظم حرکات بشرا فیل باشد

حاجب درگاه جبریل امین شد

از جمله غزلات فصاحت آیات آتیه بلاغت سمات است
 بی دارم از ماه گردون کجاست در نقش سیه چون کجاست
 و چشمانش خاد و فریب جان و ابرویش قاتل خونریز کجاست
 ز خوبی و عفائی و دلپذیری نه محتاج زین و نه شتان یو

عجب نقش بر سینه نقاش صورت

که در صورتش ثانی و آذر

و هم از ستیاج آن خاطر غور شدید مظهر است

بستان

اشعارهای یو

۲۴ بستان بهاران چنان گل نیرنگ بود خجل کرد و چو این صدف کین شود
 تکلم چون نای مجسمه عینی شود ظاهر تبسم چون نای خوشه پروین شود
 بفرز ای قامت کی ز جاف را در نیزه کرد قتی که در شمش رخ شیرین شود
 اگر تا حشر بشکافد کوی آن سکر را

تن بکین شود و ظاهر دل خونین شود

از غزلیات معارف سمات آن طبع مبارک است

ساقی بسیار باده کلکون ای ما که بگذرد ز چرخ برین پای ما
 در سکنان هفت ملک خواب غوغا از ناله دادم و از بهیای ما
 در زندگی که ز نخنی سوی اولیک

رحمی بدل بیار ز مبد قای ما

و نیز از غزلات محبت آیات طبع مبارک است

و فانیه کس از دلبران کفرها چنانکه گل نمد پیشتر فضل بها

۱۰۵

اشعار همایونی

۲۵ چو بر دل ز کفم و برفت از نظرم دمی نماند که جان برکش کنیم شام
 بجای دست کشیدیم ماه را بنیل بیاد یار نشاندیم سرور انجنا
 ولی ز ماه ندیدیم جلوه رخ دوست ولی ز سر و پنجیدیم سیوه قدیا
 چکو ز ماه تواند که حلقه سازد چکو ز سر و تواند که سنبل آرد با
 ز ماه راست بر نظرهای مشک افشا ز سر و راست بر جامهای برین تا
 ز ماه بارخ ز نیای و مثال زن ز سر و با قد غنای او و لیل میا
 نموده شاهای از ماه و سر و آزادام
 که سر و خوش حرکاتست ماه خوش قیام
 و نیز از آثار طبع شاهوار شهریار کرد و نمدار
 حنلدا ملک و سلطان است
 روزی دلم گرفت زانده هجر یا آمد پیادم آن رخ و آن لعل آید
 آن چشم بجز کس آن تدبیر بجز سر و آن ابروی کان و دور لعلین تاب آید

اشعار همایونی

۲۶ مکتوم در دوزخش صد مار حلقه کن در لعل آیدارش سی در شاهوار
 در زیر ابرویش صد تیر از مرده آراسته بقصد دل عاشقان را
 چون کردم این خیال ز جا خاستم لیکن بخورده و صفش یک یا دو هزار
 از شوق بود که زخم بر لبش شد کونی و بان من شکرستان این یا
 از بهر دیدن خشن آتش دلم شد کان مشک از فزاین خاطر آرا
 دل در برم قرار نیافت بهج دم مانا که در رسیدم صحن کوی یا
 در در کشن دیدم آثار خرمی کاش به شکسته و پرکشته از غبار
 آن غرنا که بودی روشن رویا بردیده ام پاد چون شهر زنجار
 بر جای سار و بلبل شسته فوج را بر جای سنبل و گل روئیده قلا
 خنما شکسته دیدم پراز شیر آید عودش که فیتیم بر جای آن کجا
 از کردش سپهر و آنحال شد عیان کردم هزار شکوه ازین رود کار
 چون آمدم برون در این پت را دیدم نوشته از بختهای زنگار

اشعار همایو

۳۵ رفتم از جهان و ندانم هیچ خبر / الا دل ربود عشاق بار بار

و هم از افکار بکار و ارای آسان در بار است

مجلس با چوشت درین فصل بیا / خیزای ساقی و ستانگی باده بیا

باده بچوکل سرخ دیا و افشا / باده چو دل عاشق را روی بکا

باده صاف چو دلهامی کیمیا / تلخ چون زاهد سجاده فکن در بیا

تا بچی باشم در دست جهان رویا / تا بکی باشم از دست غمت در آزا

عاشق از اسیر کوی تو نه راه و نه هم

سو کو از انرا بجهر تو نه خواب و نه قرا

و نیز از آثار طبع شاهوار است

ساقی ست اگر می دهم شب / بقیع باید از اول بخند و لب

کر بایلین بن آید شبنم آن لاله / تا صبح نخواهم من میکن شبنم

و لایضا حمله الله ایامه

ل

اشعار همایونی

۳۸ دل میری و روی نهان میکنی چرا / خود یکی مرا و فغان میکنی چرا

بر تر غمزه ات دل جان هر دوریا / تیری و مرغ ازین دل جان میکنی چرا

کرد خیال هر دم و لهما خسته / پس تا طره مشک نشان میکنی چرا

تا چند روی خویش نشان میدی غلب / راز مرا ز پرده عیان میکنی چرا

چون چشم التفات تو بر حال دیگر می آ

اسکندر از دیده روان میکنی چرا

و نیز از واردات طبع و قاده خاطر نقاد مبارک است

حوری از خلد برون آمد و یارین است / که بخور رخ خود زیباه انجمن است

و لایضا حمله الله سلطان

تا بم از دل بر دلف عبیریت / بهوشم از سر بر لعل شکریت

سکر و قند از چه ریزد از دانت / نقره خام از چه ریزد از سیریت

عارف شهر از بسینده روت / بعد از نیش سجد باشد بر خت

و لایضا

اشعار همایون

۲۹

وله ایضاً الله رايات سلطانة

شب بجز تو کمر و زنجار هیچ نشود
کان شی نیست که در دور و باج
بعدی شب وصلی شده حاصل
ملت ایچرخ ده آنقدر که باج

وله ایضاً ادام الله که و سلطانة

چون لبش در گفتن آید لوله جان
چهره افروز او را هر که پند جان نشاند

و هم از اشعار لعل با خضر و آسمان در بار

صد آتش حیرت دل با در آ
تسودد ماه رخ با بر آ
بر روی خورشید موی سیاه و قدش
رفت از نظرم تاریخ او در نظر آ
سر و دل و نشا و همدیگر تر استند
آند و پر بچهره با با تر آ

وله ایضاً و ام ملک و ایتام

یار مار اسیر پسیدن پیار بود
عجب از طالع برشته که پدید آید
ماقوی پنجه چشم تو ز پیاران است
که شنیده است قوی گشته پیار بود

د

اشعار همایون

دل بر روی برفی ز بزم این عجب
زانکه در دوازده این شیوه و شمار بود
جای معشوق ندانیم و لیکن گویند
کعبه و بت که ده خانه خمار بود
اینچنین کن ضم از پیش بر غمزدخت
در قیامت کرم و عسده دید بود

ومن بدایع طبعه السبع لازال سلطانة رفیعاً

ده دله از بهر بیت عاشق و معشوق
عاشق و معشوق خوش که یکدله باشد
بکله خوشنیت روی تو بین
دیدن جان خوش است بکله باشد

طاعت صبرم نمائده است و کریح

در شب بجرم چه قدر حوصله باشد

وله ایضاً دامت دولته و سلطنته

دل دارا چه روزار و خیزن باید کرد
عاشقی کفر نباشد خپسین باید کرد
مالکد یار ایش ز در خویش مرا
که رحم بغیران به ازین باید کرد

دوش

اشعارهای یونانی

۳۱ روش گلب در دریای چشم آمو صید این قلم نگاری بکین نماید کرد

وله ایضاً عیش و ادب عیش

کیت آنماه پرچهره که ز پنا کند جابه پوشیده در استبرق و سیاه کند
عاشق از ادب و بوی کجایی خوشد تو چه دانی که شب هجره پر برآ کند
عارف صومعه که طر از بسیند از سجده وار صومعه کجا کند

بر می لعل تو که پر معنیان به یاب

از می و سیکه و از خم و صبا کند

و نیز از تیاج طبع و قادهای یونانی روح خنده است

دل بنیل آن لعبت فرخار بود سرمن در آتش و لار بود

خواب با عشق تو در دیده آم آید چشم عاشق به شب باید بیدار بود

ست از خانه خود چون بخوابی پرود

دل ز دستش برود هر چه که بشمار بود

در دام آه

اشعارهای یونانی

۳۲

وله ایضاً ابدان عیش و ادب عیش

چون فصل بهار آمد گشتم باغ اند حوری صفات دیدم در سبزه و باغ اند
از جد و سبستان سبیل نخل نحو و زلال نعماتشان بر لاله باغ اند
از بوی گل و نیرین گشتم نخل درخت تا سخت نیرینشان آمد باغ اند
در هر چمنی دستی در کردن جانانی

در هر طر فی سستی صبا با باغ اند

وله ایضاً دام مکه و سلطان

قد سر و آسای از میان کج لا سکنه عاشق دیوانه را سست و حیران سکنه
نیت از دستش دل جمعی به عالم کویا هر کجا جمعی است زلف او پیران سکنه

وله ایضاً دام طله و اقبال

مرد روزی چون به شد غم و اندام بشیر مدمن پارسا غم که غم از دم بر شد
بچاره کاه کجیب به مطربان تو نشنوا بوی شور گویند که عالم و کر شد

در دامن

اشعار همایون

۳۳ همه دبران عالم بجوی نیرم من چو بخار شوخ رازم بد و زلف پرده شد

و نیز از نیایج خاطر مهر مظاهر شاه کاکار است

طاق ابروی تو تا شعله آفاق بود جفت غم بودن بهم بجان طاق بود

من نظار چشم از چه تو انم کرد کر بر آن صورت رنمای توستان بود

سیر از نعمت یزدان نشود هیچکس تالاب پر شکرت قاسم از ارق بود

سر خنک قدمت کوی صفت میبارم

آری این رخسار اول عشاق بود

وله ایضا خلد اسد عیثه واعوا

که خرابات نمان در در میان نبود این دل غمزه را سکن کاشانه بود

یار بار نصبت که در محفل جانان بیچکس جرمش در لونه پیکان بود

گر که کار بنودی همچو جان روز جزا

از خداوند جان عفو گریانه نبود

وله ایضا

اشعار همایون

۳۴ وله ام غره و غله و قبال

ای ساقی خوش منظرست خاتم چشم سیت بهما سرست خاتم کن

من خضر و سکنه روار طلمات پیمای ران آبیات ای یک کج و کجایم کن

چون خوی تو رسید اینم از لطف تو یویم

باری ز سر رحمت کج و زعت بهم کن

و نیز از اشعار سلطان حبشید نشان است

مشتوق من موی سیکرده روی ورنه سپید باشد چون ماه آسمان

وله ایضا داند ریایات اجلال

برقع از روی براندا که تا خلق جهان پکی روز دو خورشید به بند عیان

و هم از اشعار آبدار خدیو جهاندار است

در هر دو جهان آرزوی وی تو دارم در دست ز حصول جان بجوی تو دارم

زاهد بر کعبه و راهب بسوی دیر آری من دیوانه سر کوی تو دارم

وله ایضا

اشعار بهایو

۳۵ اندیشه دارد دلم از آتش و فح تاراه در آتش که غوی تو دارم

و هم از طبع نقاد خیسر وانه است

کر بستم ندی زلف که عنبر بونیم آردم بوی خوشش از لایه بونیم

و هم از لالی شاهو اشیدار کردون قاربت

عزیت کاند راه تو هر دم زبانی یکیم صد کوهید و ترا با نجاتی یکیم

رفت سفر پوشیده ام جامه فاشیده در دوریت کوشیده ام بچای غانی یکیم

و هم از ستیج خاطر بهیج مبارک است

حور خواهم من و قصور خواهم شیفته چشم زلف و خال سیاهم

خط غلامی ز آفتاب گرفتم تا زول و جان غلام بچو تو بام

با همه ذلت که میکشم ز کویان چرخ حد سیر و نیرت جام

ایکده ادوی دوا می در من آخر بهر چو زینتی بحال تباهم

که چه مرا حد از مر بهیج غیر محبت بود هیچ کس با هم

بنما

اشعار بهایو

۳۶ بندگی حضرت تو مایه شای آتاشده ام بنده تو بر هر شام

ولا حسله الله مکه و اقباله

کردم دست کنون با تو یمن بزم تو به خویش بچای غری در شکم

ولا ایضاً دام ظله العالی علی مفاقر الادانی والا عالی

خیز ایاتی ستان شب و میسر پاکین چشم زهره بخوان از وقت تیر و پاکین

کو مغبی بود اعط که نماند بجان کس پشت بر سجده سجاده کن و بوی کن

ساقیا این شبنم است کس نشستم یارب از بهر درازی شب وصل و کان

بوزار لب لعلت من سوخته جان سخی از سر حست من پسر و پاکین

ایدل رتیر و شدی روی بر کاه علی کن

تن و ایمان و ذول دیده خود کان صفای کن

و هم از آن اپات معالی آیت است

دیده نباید که در وقت از چو تو تحت یلکان شکت حوالت بکورت

در

اشعار هجایی

۳۷ و نیز از اشعار آرد و لالی شاهوار و غزلیات بلاغت آیات
و ایات فصاحت سمات آن طبع سرشار و خاطر
دیراماز ذخارا قدس شیرینار تاجدار کاکا
خلد الله ملک و سلطان و ایام

می نشاید سرور آتش بر بالای تو ماهر نسبت باشد بارخ زبانی تو
آقیاست می نباید بر خود انکو بخیزد او قد چشم امیدش قدوی می تو
عالی بهوش غم اگشت تاحشر می که پیچیده ز آن چهر مهر آفری تو
در همه دلهام بود جای تو لیکن کویا در دل بر این من سنگ باشد پای تو
یاسر اسرود باید بر دل بار عشق یاسری باید نهادن سرودی تو
کز تر غمره ریزد خون در میانک پیچ پروانی ندارد چشم بی پروای تو
تا مباد قرص خورشید از خجالت کاکا
پرده بردارد از روی چنان آرای تو

اشعار هجایی

۳۸ و لایضا و ام مکه و شیده ابر کانه
از ازل خوب شستند لایک تو لیکن این حیف که روز آهین دل تو
بمد جانی و ندانیم کجای ای دست رهبر دزد حریفان تو در منزل تو
دل عشاق بیدار گوی تو خوش است
ره دزدانند بجای نه بخوار محفل تو
و نیز از آن اشعار که هر بار است
جان شتافتن ای زلف غیری تو تیای چشم عشاق است خاک پای تو
عالی بهوش غم اگشت تاحشر می که بر افتاده ز آن چهر مهر آفری تو
در همه دلهام بود جای تو اناناکویا
در دل ویرانه من سنگ باشد جای تو
و لایضا خلد الله آیات سلطه
ای روی ماه تو را صند بنده همچو ازرقن تو رسد خجالت بکبک در

اشعار هائیو

۳۹ تیر روی تراهر کر بخشم ۷ زیرا که در نظرم زیبا تر از قسری
خوشید بنگهی سلطان هری شایسته کللی زینده کمری
پیش تو بنده شدن بهتر ز پاوشی پای تو بوسه زدن بهتر ز تاجوی
وادی کف قدم در عین شبلی کردی ز خود خرم در عین غیری
فارغ ز بهر دینی کردی یک سخن هر کزین نمی شنیدم از دگری
تا در محیط غمت افتاده کشی آسوده دل شده ام از موج غری
من با سپر کج ای ترک سخت گان زیرا که میسکند دیرت ز بهر سری
بگذشتی از سر کین بر شاه ناصرین
بر قبله کاه زمین ز میان کن گذری
و منه ابد الله ارکان سلطه

زلف شکفت برسم دلبری میکند مار از جان دل بری
ساعتی بر گردم زنجیر نه ای صنم از آن دور زلف چربی

اشعار هائیو

۴ که ز عشقت خوش گفتم ای صنم کرسلمانی بستان این کازیب
وقت درون تیشه باغ با کف
عشق را نتوان شمردن سسری
وله ایضا دام ایام

ای جوهر صمغی تا کی بر پرده در از آفتاب رخت بر کشی
و هم از اشعار بدیع خسرو جهانداد است

ایک چون حسن تو بنود جهان کالای چو قدس و روانت نشود بالایی
تم آن بخت ندارد که تو ترش بینی خرم الله ز ندارد که تو دست آلی
بانم فردوس رخ امده میماند نیست خوشتر ز سر کوی تو دیگر جای
چهره بچو همت را همه شب بر لبها هر چه پنهان کنی آید دست بمایند
تا تو منظور منی دیده فرو دوخته ام تا بقدر نظرم بر رخ هر رسیایی
گرچه روی تو ندیدم ولی خوشنودم که ندیده است ترا دیده هر میانی

اشعار بهایو

۱۴۱ که قدم بر مشری تپی ای رشت زانکه خوانده اشعارش واکان

وله خند اندک

بر دل خفته هر لحظه کن آزاری رازدار امن از سر به بازی

ز آتش دل به شب تا بجزیدم در هر روی زمین بیت چون پیم

و نیز از اشعارش هواشهر یار کامکار است

مهرن با ریش چو بلبل اندر شود تنها بطرف گلستان کل دلف خاتمه است

ز مسجد سوی دیرم بر دلف غنیزن بجز و چو پیش و زار است پند

دورخ آشفته می دلف و ستای می

پریشان کرده مواز با ده سرشار است

و نیز از ابیات حکام متعال است

فهم را نیست پمانی در این و ران چیرا پیاد سا قیاجی من این راجه

خطرناک و بلاخیر است راه عشق مردان ز پنی اندران ادی بخردی پریا

اشعار بهایو

۴۲ اگر خواهی خلاصی ای از رخ و غم سخت بنزد که پیر معان از صدق پشانی

رباعیات سخاوت آیت قایق سمات است ۲

دوری تو کرده زار و رنجور مرا پردی تو دیو در نظر جور مرا

که کی طرقت بار و کرد دست از هر دو جهان بر است منظور

و نیز سر مایه

دیدار تو دیدم میسر نشود بچشم تو ما هر روی هم بهر نشود

هر چند دل از آتش جگر سوزد اما دانه که چون تو دلبه نشود

وله در قالم

بلدان ز هوا سپهر سرگم آید ز آید نش بهشت سرگم آید

محتاج چمن باب باران بنود آنجا که چو سیل از ره آشکم آید

و هم از رباعیات معارف آیت است

کویند پری و جور نایه نظر و ز آد میان همیشه جویند حد

این اشعار در حدیث آمده است و در بعضی نسخه ها به این صورت است
 رباعیات سخاوت آیت قایق سمات است
 دوری تو کرده زار و رنجور مرا پردی تو دیو در نظر جور مرا
 که کی طرقت بار و کرد دست از هر دو جهان بر است منظور
 و نیز سر مایه
 دیدار تو دیدم میسر نشود بچشم تو ما هر روی هم بهر نشود
 هر چند دل از آتش جگر سوزد اما دانه که چون تو دلبه نشود
 و له در قالم
 بلدان ز هوا سپهر سرگم آید ز آید نش بهشت سرگم آید
 محتاج چمن باب باران بنود آنجا که چو سیل از ره آشکم آید
 و هم از رباعیات معارف آیت است
 کویند پری و جور نایه نظر و ز آد میان همیشه جویند حد

اشعار مکتوب

۴۲ این نکته ترا گشت باور کار و یک جور بدیدم ز پری نیکوتر

وله ایضا دام سلطانه

جانان ما اگر بسایه نگار جان را بر بش گم بکاره نثار
هر چند که فضل دی بر بخت کرایه یار شود فضل بها

وله ایضا دام الله ملکه

امروز بپشت ره نوردی کردم سرخی شفق روی بزدی کردم
از گشتن و بستن شکار بیا همچون جسد کرم روی کردم

و نیز از آثار آبطع ذوالعسل ببار است

امروز سوار اسب رهوار شدم از بهر شکاز سوی کنسار شدم
آفت در بخت باز و پنهان آمد گر گزشت قتلشان آزار شدم

وله در من قائل

چنان توست و نه بخت امروز با عاشق خویش در عاقبت امروز

۴۳

اشعار مکتوب

۴۴ تیرزه و ابروی کاناری تو عشاق اگر گشتی ثواب است امروز ۴۴

و هم از نسیج طبع مبارک خنده داشت

روزی که گذر بوی باسینم کرد تن پشیشی ز جان شیرینم کرد
آمنه جهان بان و جهان نغم دید که بجان چه یار دیرینم کرد

و نیز از طبع سرشار و خاطر در بار مبارک است

از بجز رخت دلم بر از تاب بود در یاز سر شک من از تاب بود
روزی که دی و عده به کس نه چرخ بخت من از این سانه در خواب بود

جناب میرزا علی نقی حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام شوکت نظام
که از معتزبان پیشگاه و وزرای دربار گردون اشتباه

و فدویان خاص دولت ابد مناصب همواره مورد تفقدات
و توجهات مخصوصه خاطر خطیر اقدس اعلی و جافاده و در اعلی

کالات قادر و مخصوصاً در فن طبابت ماهر است در اول

۲

اشعار همایون

۴۵ سفر حیرت از موکب سعود اعلیٰ بخراسان و تشریف بآستان
 ملائک پاسبان رضوی سلام الله علیه که مغزی لیه نیز مقرر مرقاب
 سعادت تاب اعلیٰ و مورد الطاف و اشفاق خدیو آسمان پیکار
 محض اینکه افتخاری بزرگ بر درکاران دراز در دو دین ایشان
 بیاید و سر فرخ و مهابت با وجع سموات بهاید این اشعار آید که
 محکم تر از سندان و فصیح تر از اشعار شعری ای نامه از خراسان
 و ترکستان است از نیاز طبع سرشار و خاطر بلاغت آثار
 مبارک بغاخرت و مهابت ایشان تا اوش و از الطاف
 ضمیر نیز مبارک که از شش فرموده
 ای حکیم الممالک سلطان که بشاکر دیت سز و لقمان
 ای فراطون ترا کیسند غلام ای ارسطو پیش تو نادان
 لیکن اوصاف حکمت را من نخم بر جعبه ایان پنهان

نمیزد

اشعار همایون

نموات را چو سیر بزم بزم ریزه کوی بر مذکر مان ۴۶
 که کجی سری تو بخش چواری روز خمر بکیردت دامن
 که معالج شوی بهیکنی ندھی ذوق کوشش از دندان
 زعفران کردی بکریه شود آنکه بودی صبح و شب خندان
 خوابی اردار و نی نمانی سختی جای باون پیاوری سندان
 اثر ملح خواصی از سنگر خشکی معده بوئی از زرخان
 صاحب ثقل کر بود بجدی میخی شاف بر بنی همدان
 هر دوانی که میدی برین واجب است خاره قرآن
 چون بجز آنی از علاج کیس مدد و بخت جوئی از شیطان
 که شفا یافت از تو پیرای داد و عمر و دباره اشین ندان
 که تو باشی طیب یکد و سه سال کس نامه بخت ایران
 ایچنین بوالعجب فراطون شاید ارسش نواز و از خندان

هو

اوصاف ناصر

۴۹ و حفظ مراتب عدل و داد که مایه بقا و ترقی این نبی نوع است
از میان هر مردی یکبار که در مقامات عقل و دانش و علم
و بینش و وسعت صدر و قوت قلب و جودت قریحه
و نیروی قوای اعضای رفیه بر تمامت ایشان برتری داشت
بر آنجمله سلطنت و رؤس ایشان را در رتبه طاعتش باز داشت
تا بحکم عقل متین و امرای رزین ایشان را مانند شبان از
مخاطر و مهالکت نگهبان کرد و از طغیان و عصیان که
سر مایه خذلان جاوید است برکنار دارد با بجمعه کردگان جهان
کار بر این نق کد داشت و رشته برین تسلط داشت و بهر وقت
بر حسب ترقیات و استعداد و همت بر مرتبت آن نبوت
و تکالیف مقرر که مرآت مدارج تکلیفین است پیغمبر و دنا
کاهی که بوستان جهان را از نو با و کاندیش و نو نهالان
می

اوصاف ناصر

۵۰ بیش آراشی کامل پدیکشت و باغبانی دانا و توانا نی
آراستن و پیراستن لازم گردید پس زمان هجرت قرآن
ظهور حضرت خواجگانیات و خلاصه موجبات و شرف
مخلوقات صلی الله علیه و آله و سلم که اکمل تمامت از منزه
جهانستند آنحضرت را به نبوت فاضل و ولایت مطلقه
مبعوث و بتقریر شرایع مخصوصه و تکالیف مخصوصه که تا يوم
القیام پاینده و بردوام است رسالت داد و اهل ایمان را
باقی در تکمیل ثبات آورد و از آن پس برای سیاست
مدن و حفظ مراتب عدل و داد سلاطین کامکار و ملوک نادر
که مظهر قدرت و جلال ایزد ذو الجلال و الجلاله در میان
جماعت سلطنت برکشید و زمام امور جمهور رکب کفایت
و در آتش باز داد تا ایشان را از مقامات مقامات و مبرا

اوصاف ناصری

۵۱ نگاهبان باشد و از پان این مفتحه طاهر کردید که پادشاه
بی شایبه و هم دکان بر تمامت افراد مملکت ترجیح دارند و از
دستگاه غیب و دها بر بند که دیگر از ابره نیست و اگر فرضاً
در مملکتی بخت بودی که پادشاه را بروی مزیت نباشد
خدایش حکومتش کند داشت لاجرم بر جمله آهلو منس لازم
است که از جان و جان عزت و شوکت و دوام و قوام
و احترام او را از پیشگاه حضرت احدیت سلب نماید چه اگر
بدانش بکند ایند عار خویشین بر خویشین آورد و اندر
قوام همه بقوام او و دوام همه به دوام او و همه بود
و نیروی همه بنسیر وی او پیوسته است و از این سخن که باز شدیم
بمسئلتی دیگر از گشایم همانا از آن پس که با بر این لایحه
و اوله واضح که شش در این مقدمه نه بقضای حاجت است

اوصاف ناصری

۵۲ مبرهن است که خدای احد را دینی است واحد و لا اله الا الله
عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ و اما که برقت اسلام و زینت ایمان محلی
و مزین اند و با آن دین که خلاصه انبیاء و خاتم رسل صلی الله
و علیهم که مکتب تمامت ادیان است متدین هستند بدون شک
و در یب اینجاست را بر تمامت طبقات منس نسبت
و اینست بر اهل فراست و یکاست پوشیده نیست چه اگر
فرد فرد اهل اسلام را با فرد فرد اهل ملل مختلفه نیز از
امتحان آزمایش فرمایند بر اب تکمیل و مزیت و انس فراتر
گیرند و میتوان بالصراحه مع الادله القاطعه شخص نمود که
من حیث المجموع اهل اسلام فطره قرتی و تقوی مخصوص
و اگر دیگران از حیث کثرت جمعیت مشا صانع و آثار
بزرگ کردند مسئلتی که بدان اندریم زیان رسانند

اوصاف ناصری

۵۳ چه مقصود از مایش تن تن است نه اجماع و اجتماع و با ترتیب
این مسائل باز نموده آید که سلطان مملکت ایران که
کتابان پیغمبر اسلام است و مشید ارکان شریعت خیر الانام
بر مقام افراد بریت شرافت و مرتبت دارد
خدا را جلالت عظمی بقدرت و عظمت تائید کنیم و رحمت
و نعمت نیایش بریم که محض رحمت شامه و نعمت کامله
این بندگان عبودیت نشان را بار و در کار سلطانی
نماید و عهد صاحبقرانی کا مکار معاهد و معاهد
ورقه مارا در کسند اطاعت و انقیاد شهریاری معدلت
اثار معتمد و مقرر فرمود که چاکریش مایه فزایش منت
و ثنا کریش موجب مزید عزت است و اگر در میزان
استحسان و ترازوی آزمون با تمامت سلاطین جهانش
بهران

اوصاف ناصری

میزان گیرند در جمله محامد صفات و محاسن آداب ۵۴
برافزون آید
و از آن هنگام که نام از شهر و شهریاری و قانون
از تاج و تاج گذاری و سخن از باج و باج سپاری و نشان
از ملک و ملک داری بیان انداز است تاکنون در مقام
آفاق چنین خسروی کردن رواق بادید بخش
خدایش بهر کار همراه باد مرافرش بر سر ماه باد
هم اکنون از پی اقامت حجت بدین ملت اشارت کنیم
و از سخت باز نمایم که پیمان مادر بخارش این کتاب
مستطاب و گذارش این تذکره میامن ابواب بکیره
بر صدق سخن و درستی بیان و استواری اخبار است
و بچشم انشاید که حدیثی را به گفت و گراف اقصاف

اوصاف ناصر

۵۵ و از جادو انصاف جانب انحراف گیرد و در این مقام
از شمایل مکرمت دلایل و صفات ملکوتی سمات خسر و قاف
آسمان رواق حنل الله عیثه و سلطانه که بیرون
از اندازة عقول نافقه و مدركات قاصره امثال
بد کانت چیزی بر نگاریم و یکی از هزار و یکی از بسیار بشیاء
چونکه لقمه باز آن صعو هیت چاره اکنون آب و غن کر نیت
پس بر حسب ادراک سقیم و فهم علیل خویش از این صفات
نامحدود معدودی نگاشته آید تا مایه آسایش طباع
و آرایش سماع و روشنی عیون و تسکین قلوب
کاف و انام کرد و بمنه تعالی و حسن مثیة

پان شمایل مینت دلایل و صفات مکرمت آیات خسر
ملک الملوک عجم شهباز احسن حشم ظل الله فی العالم شاهنشاه

شا

اوصاف ناصر

شاهنشاه فریدون اورمکت فلاتون فرمکت جمید برزم ۵۶
افراسیاب غزم اسفندیار رزم ارسطو حسنم منوچهر
دیدار کجیخه و رفتار لهراسب رایت کتاب آیت
حامیاب درایت بقراط نیش سقراط دانش و اراد با
برام شکارش پورمیدان اردشیر چکان نوشیروان
عدل قان بذل یاوردین خدای و پیر و پسرین بهمان
استطانت الاعظم الاعدل و استخاقان الاحسن الاحمل
سلطان صاحبقران ابوالمظفر ناصرالدین شاه قاجار خلد الله

الی یوم القدر

یزدان کریم را سپاس که داریم که این پیکر مسعود را که در
از آفت عین الکمال باد از آشیجی نیج ساخته آورد و این
محمود را که در حفظ حضرت ذوالجلال باد به صفات مکارم

ایات

اوصاف ناصری

۵۷ آیاتی نامحدود و بی‌سج ساخت که اگر تمامت نویسندگان
زمانه دست در دست دهند و رای برای دهند و جوهر
بداد رسانند و بیاضها بساو بزنند و زبان خامه بایز کنند
و در عرصه بیان بر باره سخن همبخت کنند همه از تحدیدش عاجز
و از توصیفش قاصر آیند و با تحیر و تحسّر لب بدندان کنند و
گویند **عجزوا عن وصفه** کرم شب تاب را در شکاه خورشید
جنان تاب چه کند و در باب را از جولانگاه عقاب چه خبر

ما للشرایف کتاب

ای کرد کار پیروزی و دستگاه ای پروردگار مهر و ماه بخت
توسپناه بر من و بخت تو یاری جویم که با تأییدات آسمانی
و نیز دای پنهانی مراد کنی و بر صنف قوی و اندیشه
نارسام نجاشیش آوری و بگویم زبانی و شیرانی پنهان
ایمان

اوصاف ناصری

۵۸ ایثار و بی تا در استدارک لطایف اشارات و استیلا
و قایق کنایات و چنین پهنه وسیع و عرصه مسیح سرگردان
و پیمان نام و با کردش زبان و تابش بیان در گذار
و استان تبصریح و توضیح کرایم و مشک توفیق علیکم السلام

ذکر شمایل مکرمت دلائل اتساع

اگر طبعت کو خجسته شاه همی خلعت خورشیدش دارد
بالافتاق شمایل مبارک و ارای کردون رواق برمت
مردم آفاق با قامت موزون و چهره همایون و کیشاد
و خوی آزاده و ملاحظت و یار و صحبت رخسار حلا
کفار و کرامت اطوار و تناسب اعضا و تقارب اجزا
و خصال ملکی و صفات ملکوتی استیلا و افتخار دار و
ز با جلالش حمید تا ز اندرگاه ز با جلالش خورشید تا ز کعبه

اوصاف ناصی

۵۹ در قامت روی زمین چنین قلبی محبوب و یکجلی مطلوب

و قاسمی دلربا و دیداری جهان آرا ممکن نیست

و اگر نه عکس جمال ماه مثالش در قامت روی زمین

روشنی بخش عیون و قوت افزای قلوب بودی و هر کس

به رباداد از پی مبارکی روز و سینت روز کار بر چهرش دید

کشودی و بر مهرش کوی و بازار پیروی و پاره چون جان

شیرین در بر و چون چشم کرامی در سرداشتی و زبان به عا

و بقایش باز کردی و بتایش محامد صفاتش آغاز نمود

جز جزو قالب مبارک و عضو عضو یکبار پویش شمار کر فتم

و صفحات کونا کون بکار آوردم و عرصه جهان

مشکبار ساختم

فَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ نَدُّ لِعَلِّ أَتَى وَاحِدٌ

موز

اوصاف ناصی

صفات والاسمات

یکه بن خواهم به بنیای ملک تا بگویم وصف آن رشک ملک

مدح تعریف است و تحقیر حجاب فاغت از مدح و تعریف آفتاب

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چید

کرچه عاجز آمد این عقل از پنا عاصبه از جنبش باید در آن

ایزد نشان علت شیشه محض اظهار قدرت و اتمام نعمت در آن

بیکر والا خست مبارک آن چند محامد صفات و محاسن خلق

بودیت بنا که که افراد خلقت یکباره در مشاهدت آن حالت

انحست تحیر بدان و بی تبارک و تعالی گویان و با شکفتی

و عبرت تو امان اند و همی گویند اِنَّ هُوَ الْاَمَلَكُ كَرِهْمُ

و هم اکنون از پی آگاهی آیندگان و پندامی پندکان

واقفان نویسنده کان و اعتبار شنوندگان چند نام

که

اوصاف ناصیه

اع که در خیز تو انائی و بار ذی قدرت است از صفات محمودش
باد لایل قاطعه و بر این ساطعه برشته تحریر در آورم
و از خدای قادر نصیر مدد جویم ان شاء الله تعالی

اما العلم

مقصود از علم که اشرف صفات و مایه بقا و مدار کلیه موجودات
و در هر شخصی بفرایند مقام و احوال تکمیل آنست که ممکن و در خوا
باشد شایسته و در شخص ملوک از تمامت اشخاص است بر است
و مراد از عالیت سلاطین کامکاران است که بر حرکات
و سکونات و حالات و درجات و حقوق و مقامات و احوال
و افعال و اغراض و مقدار استعداد و قابلیت الهی ملکات
و فرمانده اران و ولایات و پیشکاران دولت در آشکارا
و پوشیده اطلاع کامل فرموده سلوک ایشان را
بفرستد

اوصاف ناصیه

نسبت بار عایای خوشین که در ابع حضرت ذی المنن است ۶۲
بدان تا اگر فرماندهی بفرمایند بی ستم روان شود و بنا
و ناز و خانه بر نامه رساند بکفیر کردار که قمار و آن مظلومان
آسوده و شاد و خوار گردیده از پیشگاه ایزد داوار بقا و دوا
و کامکاری شهریار معدلت شعار را خواستار آیند چنانکه
یزدان داد کرد با پیشکاران و بهین معامت میفرماید

و هم چنین بایستی که از خدمات و درجات و علمای
دین و ملت و چاکران و چاکر زاده کان و دست پرور کان
و ذوی الحقوق دولت خاطر مبارکش مستحضر باشد
تا بتدلیس اغراض کار کند اران درگاه و قرب یا تنگ
بارگاه و دیگران حق میبکس عاقل و غیر سبک بطل بخرد
و آنچه که ممکن است مراقبت فرماید تا عمرهای مردمان مملکت

اوصاف ناصری

۳۳ که متاعی بس نفیس و بی عوض است پیوده آرکف زود
تار و رنگار جمیع آحاد مملکت بکار یکدست مایه ترقی ایشان
و تقوی دولت مصروف شود

و بحمد الله تعالی حسن توفیق خداوند عالم بصیر و قادر خبیر
در این پیکر مبارک و خضر کریم آمانی علم و دانش موجود
فرموده است که احوال هیچیک از افراد مملکت و خدا
هیچیک از چاکران سده سینه سلطنت در پیشگاه دانش
دستگاهش پوشیده نیست

و هر یک را بار بار در بخت آزمایش تابش امتحانهای مختلفه
در آورده و بدینچه در خور است باز داشته و هر کس را بحسب
تزلزل و مقام نگاهبان است و در هیچ مقام حق فرو نگذاشته
و هرگز زحمت اشخاصی که در کاری رنج برده اند و عمر گرانمایه

الحمد

اوصاف ناصری

در انکار بکار داشته پوشیده و مکتوم نمی ماند و اگر دیگران
خواهند بدون احتمال رنج و تعب خوشتن را بجلوه بیاورند
و با آفرینش شکر کند یا بهر خدمت ایشان راست بقیه
بشارند در پیشگاهش که میزان آزمایش هر کار و کردار و جلوه
هر پوشیده و آشکار است شسته و مجهول نمی ماند

و اما علوم کبیه متداوله

چون علوم که در صدر وسیع و خاطر دریا تاثرش موجود
و آن چیزها که در نظر آفتاب اثر و دست زبردست و زبان
الهام نشان مبارکش ظاهر معلوم است و در هر یک آنچه
مهارت و قدرت دارد که بیرون از حد تحریر و بیسج است
و بعضی را در درون کاران دراز و رفتی از این فنون حاصل نمی شود
بشار کریم معلوم میشود که خداوند توانا در این پیکر و الاکم

پ

اوصاف ناصری

۵۵ چه قدر تها نمودار و چه شکفتها آشکار فرموده که موجب عبرت
مگر و تحیر عقول اولی الالباب است فاجتهدوا یا اولی الالباب
در علوم ادب است که فنی مخصوص و بزرگ و کار کین مرد باد و
و کیاست است که چون شصت سال ریج بود و در جمله ادب
اندراج گیرد از او تا ناسس بشمار خواهد بود

این وجود مبارک بدان پایه دارا و محیطه عالم و خیر است
که در زمان بابت روزگار و ولایت عهد و ولت ابد قرار
و صاحب اختیاری و فرمانفرمانی مملکتی بزرگ مانند آذربایجان
با اینکه بن مبارکش زمان بلوغه بالغ نموده تمامت این
ابن مالک و دقایق علم خود صرف و غیرها در خاطر دریاها
سویج بر موج و اوج بر اوج داشت و چون بصرمان بر واحد
و شد یار ندارد لازال استغفار فی بحار غفران الغفار

اوصاف ناصری

میرزا علی محمد باب الله علیه من جمیع الابواب را بر آید
استحسان و اسکات عوام الناس در حضور لامع النور مبارکش
حاضر و با جماعتی از علمای آذربایجان محاور و مناظر میشتند
و آن ملعون مطرود و در عرض فضائل جاثت و دلائل خود آغاز
و الحمد لله الذی رفع السموات و الارض را بفتح آو کبریا
قرائت کرد و آن تیزه داشت که جمع بلف و تا در حالت
و جری بجزر تا خوانده میشود فوراً برای اثبات جبل او این شعر را
از الفیه ابن مالک قرائت فرمود

وَمَا بِنَاوَا لِفٍ قَدْ جُمِعَا
وَبِهِنْ شَا هَكَارْ جِيَانْ تَخِيرْ وَ مِهْبُوتْ هَانْ كَمْ هِنُوزْ مِشْ پِشْتِ بُوْتْ
و هَانْ مَقْنُوحْ و كَرْ كُورْ اسْت

و دیگر از علوم جمیله دانستن کتاب خدای و استحضار از معانی و تفسیر

اوصاف

۷۷ و تفسیر طواهر الایات مبارکه است که پاره راجع بقصص و اجناس
 امم ساله و برخی مواظط و حکم و بشارت و انداز و بعضی با و آ
 و نوای و احکام پروردگار قهار است و این مسئله کافران
 بایسته و شایسته و سلطان اسلام پناه را شایسته تر
 و بایسته تر است

و خدایر اعمت نواله و جلت کلمه سپاس گذاریم که این شهادت
 و نیدار هیچ با دیر اذی و تباوت پاره از کلام خدای شایسته
 میسر سازد و آنچه دانستی است میداند و باین سبب خدایش
 همیشه پناهنده و روزگارش را پاینده و خاطر مبارکش را
 بهنج و ابواب تسبیح و فیروزی و نصرت و بهروزی برودید
 مبارکش باز میدارد و هذا کما بنا ینطق علیکم بالحق
 خداوند علی اعلی رایت نصر علی ما آیت محکمات محکم

وعلامت

اوصاف

وعلامات باهراتش را با کلمات قیامت توأم کرد اند
 و کج از علوم جلیله اختصار از احادیث و اخبار مستند انام
 و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین است که سلاطین از هر کس
 سزاوارتر است چه پاره راجع باخلاق کریمه و پاره منوط
 باحکام و قواعد شرع مبین و برخی مربوط ب سیاست
 مدن است و سلاطین جهان که مجری عباد و مجری تمامت
 احکام اند البته بیانی درای اطلاع کامل باشد
 و بحمد الله تعالی حسن شایاه این خسرو عادل کامل دین خوا
 حق جوی در این سال بر نیکی و برتر دسالی متوسل و از
 همه کس داناتر است و محامد اخلاقش نمونه احسان
 ائمه لعلی خلق عظیم و احکام و اوامر عدالت انتظامش هم
 بر وفق شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین است

وعلامت

اوصاف ناصری

۹ و دیگر از علوم مفیده استحضار از مذاهب اقوال و اصطلاحات
 اعم مختلفه و علمای هر طریقت است که برای هر کس واجب و
 و برای سلطان مملکت لزوم غالب تا در هر مورد و مقام
 رعایت مراتب هر یک را علی حسب التریجج و المناصب
 منظور فرماید و در تفهیم یا توهمین هر طایفه بقدر لزوم کوشش فرماید
 و بموازه از روی اجتهاد و اطلاع تام در تحریم و تقویم دین پس
 ساهی مشکوره مبذول دارد

و در اجرای احکام سید الانام و قوت دین اسلام از
 روی بصیرت و استحضار حبه و انس و بکار بر بند
 و خداوند احد صمد این وجود مسود محمود مبارک را چندان
 بر این مراتب و عوالم محیط ساخته که هرگز منطقی بر خاطر دایم
 مظاهر مبارکش مشبه نیماند و از تمامت این سال

اقوال

اوصاف ناصری

۱۰ و اقوال هر طایفه و اصطلاحات هر قوم مجد و افردان و کلمات
 چنانکه بارها از خطوایف محله علمای در حضرتش تشریف جبه
 و در مقام محاورت و مکالمات از اصطلاحات هر طایفه
 و عتاید هر طبقه شری مبسوط بیان فرموده و چنانکه
 مایه خیر عقول گفته است که با این کثرت مشاغل و حل عقد
 و رتق و فتق مهام انام و نظم جهان و انجام مقاصد و غیر این
 گمان و همان کیهان که ام وقت این مجال حاصل فرمود
 و این اقوال و احوال در خاطر مبارک سپرد

هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ هُدًى وَ زُجْرٌ لِّلْقَوْمِ الْيُوسُفُونَ
 و دیگر از علوم عالیله علم تدبر است که محله خلق را عموماً و سلیله
 خصوصاً بایسته است چه تاریخ حالات مانند مرآت
 صداقت آیات است از آثار و کردار و رفتار شایران گام

ایران

اوصاف ناصری

۷۱ و امیران نامدار و تنهار فیلیل و نهار و انقلابات این
چرخ دوار و سیر بزرگان جهان و خبر هر روان راستان
و داستان میکند از نیاج عدل و داد و نضت و قضا
و عواقب ظلم و ستم و فواید جود و کرم و قواعد ملک
و ملک داری و خطر و پیر و زبندی و رسوم محمود و ضعیف
و قواعد از مننه بالیه و آنکه که ام صفت ممدوح و چه کردار
مذموم و چه تدبیر و چه کار ناپسند و کدام شیمت نایه
فلاح و در استکاری و چه طریقت اسباب و خامت
فرجام و زیان کاری و نیز برهوش و بوشمنان و تدبیر
مذبران و استعداد مستعدان پنهان و راه و روش
پیمبران و کار فرمایان جهان و غیر ذالک را که تفصیل و
تفصیلش بر دانیان بصیر پوشیده نیست و فواید

اوصاف ناصری

۷۲ جمیل اش شباهد و دلیل حاجت ندارد باز نماید
و نیرودان خیر درین عصر مکارم تحمیر آماهی و توان نموده
که با الصراحت و الیقین می گویم امروز در صفحہ جهان یکپس
انید اش و این درجه علم و پیش نصیب نیست چه این
خبر و عادل کا مکارخی نیست که در حضرتش بعضی زبیدی
و خبری نیست که ندانسته و شنیده باشد و بجهت الله تعالی
از پر تو اقبال پروان از زو اش در این عصر همایون
که با ابد معرون باد تو ایرخ جلیله تصنیف شده و مبرهن است
که در عهد هیچ سلطانی این چند کتاب تالیف نشده و
بنامش نکارش نیافته و پروان از این مجله روزنامه جنبه
تمامت حالات نیکان روی زمین بهر روز و بهر بکام
از نظر مبارک و سمع همایونش میکند و از حالات

اوصاف نامری

۷۳ افراد مملکت دمیقه خاطر دریا تا ترش نخجمنیت و با آن نیرو
هوش و حافظ استوار که خدایش عنایت فرموده هیچ
از مسائل از زمان ولایت عهد تا کنون از خاطر حور نشید
مطهرش محو منی نیست چنانکه بارها بر جا کران درگاه
و پرستندگان پیشگاه وضوح یافته اند بآن ذلک لآیات
لِقَوْلِهِمْ خُذُوا اِيشَاز هرگزندی میانه و مد رطاس

موافق مراد تاسند و باکو

و دیگر از علوم حسنه که در هر کس بایه زینت و بهر کجا امر معاش
و ترتیب امور را اسباب سهولت و سلاطین کامکار
سزاوارتر است دانستن آن لغات و اصطلاحات
مفصله است تا از مذاهب و کتب و اقوال هر طایفه
استحضار یافته و هم اظهارات و معروضات ایشان را

دریا سبز

اوصاف ماضی

دریابند و در افهام مطالب برایشان و محاور است
و مکاتبات محتاج تبحر جان نباشند و نیز اگر در بلاد خارج
سفر نمایند از فهم مطالب عاجز مانند وسلاطین نیست
آئین که پیشگاه ایشان لمجا اصفایم و طبقات مختلفه
ال عالم است معلوم است هر چه بیشتر بدانند بهتر است
و از تفصیلات خداوند متعال این وجود کثیر البعد و سهیل
بر اغلب الملک مختلفه از قیل ترکی و عربی و فرانسوی
و انگلیسی و روسی و ترکی عثمانی و جعائی و فارسی و هندی
و لغات مختلفه عالمی ایران که در هر ملکیتی لغتی مخصوص
متداول است کاملاً قادر و ماهر و متکلم و را مسم است
فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ وَعَلَّمَهُ الْبَيَانَ
و دیگر از علوم مبارکه علم خبای و طبقات الارض است

وایم

اوصاف ناصر

۷۵ و این علم از شاخهای علم تاریخ است و هر کس بداند
ممدوح باشد و سلاطین را از لوازم میباشند تا از تمامت
نقاط ممالک و مساحت و مراتب رجب سکون و آرامی
و صحاری و جبال و بحار و معاکن و انهار و جنگلها و
و غنور و ممالک متصرفی و جمیعت و شماره لشکر و اسلحه
و خزان و تمول و جنرال و آبادی و عدد نفوس
استعداد و ترقی و تنزل و درجه درکات و عقول
و اهل حرفت و صنعت و دین و مذهب و طرق طب
ناس در هر مملکت در پیشگاه حکمت اسرار
باشد و و او این مطلب بر خردمندان از آن روشن است
که بشر و پان حاجت رود
و خالق زمین و آسمان محض نمایش قدرت کامله

این

اوصاف ناصر

۷۶ این علم بزرگ را باقی درجه کمال در این وجود مسعود مبارک
موجود فرموده و با همه علامات و دلایل مبرهن است که
از عهد کیورث تا بحال هیچ سلطانی از سلاطین جهان
انتمیقام و منزلت پیدا نکرده زیرا که بعون ایزد منان
خدایوزمین و زمان بشیر روی زمین را از نظر مبارک
بپرده و کمره قطعه است که از وصول قدم مبارکش
مبایات نجات باشد

چنانکه شرح این اجمال در ذیل اسفار شهریار نادر
خداوند سلطانه و ابد الله ایامه در خبر نگار شش پاید
انشاء الله تعالی

و تخری از علوم مفیده که برای تعیین اوقات و اقدام
بامورات پادشاهان است علم هندسه است
بکم

اوصاف ناصیه

۷۷ نجوم و فلکیات است که در اغلب اسفار و لشکر کشیها کار است
و این شهریار کاظم کار برافزون از آنچه بایستی مستحق در دکان
آن بینا و دانایان هستند

و دیگر از علوم پسندیده مفیده لازم علم انساب است
که شعبه بزرگ از علم تاریخیت و این علم همیشه معمول و مدو
بوده و برای هر کس فوایدش آشکار است و سلاطین
لازم تر است

تا بر انساب و کوهر چاکران و باریافتگان پیشگاه مستخبران
و بموارد مردمان نجیب و مجرب و با سپاس خداوند
که ملک پرورده دولت و تربیت یافته پیشگاه سلطنت
مصدر خدمات و مشا امورات گردانند چه این جماعت
به حیثیت و خدمات و جان نثاری دولت نسیب
در...

اوصاف ناصیه

۷۸ در سخت که چشم کشوده اند و کوشش باز کرده اند خبر بدید
ادیب و مردمان خردمند لبیب و کلمات و اجازت
آثار بخوده و باین سبب بر کار و کردار خوب عادت کرده
و از فواید صداقت و امانت و ملک شناسی و پاکدامنی
و زبان خیانت و کذب و ناسپاسی خبر یافته و هرگز
کار ناشایسته و پیورده عبور ننموده اند و از این رو
بهیچوقت بطمع و طلب شخصی بفاق و شقاق کام زن نشوند
و بادی نعمت خیانت نورزند و سیکاه دولت وقت
باشند و با مردمان همیشه برافت و عطا و عطا
و قلب ایشان از مهر شاهنشاه آکنده و زبان آنها را
به عایش کوبیده و خاطر ایشان را با لطاف شهریار سدا
سازند و باین سبب دولت روی سبقتی بند

اوصاف ناصری

۷۹ و پادشاه را دوام و قوام و سبط ملک و جنت کشور
 پیفزاید و نیز دیگر مردم از بزرگی کار آزمودگان و ملکن
 و انایان و بزرگان دول نباشند لکن آن کسی که
 بزرگی بجاوت نداشته یا زورکاری در از بر جنت نیست
 کسب بزرگی نموده و از آداب بزرگی و مردم داری و
 نخسته و چشم مردمان به بزرگی او پرگشته چون بمقدور
 برسند بزرگان جای گیر و آن ملکن را که از بزرگان
 از مردمان در خویشتن طلبد و نیز در معنی خود را در حق
 و هم میداند که مردم میدانند لابد با عموم ایشان کینه
 میشود و بیکره در دخول و تحویل و تحیف ایشان میکوشد
 و از بی انجام مقصود پایه از مردمان بی نام را مقصد
 مهام میکشد و انداز نام و رسم آنان بجاهد و کار خویش

اوصاف ناصری

و باره مراد در حکام آورد و این حالت بدیهی است که راجع
 بچستی و خیمه و عواقب و نسیه است
 و خدای راجه متها بریم و چه سپاسها که داریم و چه ستایشها
 که این شهید را طبع آثار را که یادگار سلاطین نامدار و سلا
 خواقین کا مکار است تا چند حکیم و عیون و خبیر و بصیر و در
 ساخته که هر یک از بزرگان پیشگاه را از زمان مرگ یا علت
 پیری با موانع دیگر از مراقبت خدمت دولت مباحثه
 فوراً محض مرحمت و کانه و عطیت خدیوانه و پاس
 سلف ظفر را اگر چند بن طفولیت و مقام صغارت
 بر اثر پدر برکشاند و اگر چه تا مدتی بیایست در مقام
 بیاید و دیگری او را نیابت کند مضایقت نفرمایند
 تا او را بر قبت پدر برسانند

اوصاف ناصیه

۸۱ و از نیروی در تمامت سلاطین آفاق کمر سنگا بینش
و عشرت و عظمت و جنت و اقبال و اجلال و قوام و دوام
و در کارها ناکوه خدایش پاینده و اخرا قبالش را
بر آسمان اجلال تابنده دارد

و دیگر از فنون شریفه فن اشار است این علمی بش نیست
زیرا که باید عزیز بی و طبعی باشد و کسی نیست و اشار که عبارت
از ایجاب و مبطبی است که صورت خارجی نداشته باشد و شخص
فوسیده را آن قدرت باشد که از ترتیب مقدمات
و بهینه خوانی در خارج آشکار نماید و متیاج و مقاصد و نشانی
یا ویکری را بهیئت محسوس و کافی بخارش دهد و آن طوری
که مقتضی وقت است آشکار نماید کاهی امری بس و شوا
آسان و بس آسان از ادشوار و کاهی کاری بس حقیر و طری

اوصاف ناصیه

۸۲ و بس خیر را حقیر و وقتی مطلبی بس جزئی را کلی و بس کلی را
جزئی نماید و آن سهم الغیب و جودت قریحه داشته باشد
که یک مسئله معینه را بر حسب اقتضای حال وقتی نرم تر از نرم
و هنگامی سخت تر از سبک و نرم زمانی گوارنده تر از آزار
خوشگوار و هنگامی گرانیده تر از زبان نادر آشکار دارد
و مهارت در این فن و توسیع بین فیض معلوم است
چه حاصل یکا بزرگ را متضمن است چه ممکن است یک عبادت
فقه عظیم نبشند و یک اشارت استواری بزرگ را بخیرند
و یک سطر مملکتی و ایران و کشوری آبادان کرد و و کذا
غیر ذلک و باین تفصیل نبی است در شخص ملوک که ناظم
مناظم جهان و ملجأ حلالین و دوران اند تا چه پایه لازم
و در خور است

اوصاف ناصری

۸۳ و خدای نشئی سبح و منور آفتاب را شکر بابتی که در مغز
نفر و ضمیر منیر و خاطر و قلوب و تواج این شهر یار جهاندار و در دست
مبارکش چه اندازه قدرت و سرعت و لطافت
بود لیست نهاده

که اگر گذشته های تمامت و پیران بزرگ و نویندگان
سترک ایران را بیکجای منور و داورند با آنچه با کمال فصاحت
و بلاغت و مسانت و رزانت در صدر عظیم و فرین
و احکام و دستخطهای مطلق تعلیماتی که در جمیع ادارات دولتی
و ادارات مملکتی از دست مبارکش روی زمین است
ساخته و هر یک جامع هزاران دقایق و لحظات و در خفا
اسباب معافرت و اعتبار و مینت ابدالدهر ایشانست
هم سنک مینت

بسیار

اوصاف ناصری

بسیار بوده است که ملا در مک و تخطی مفصل و مبسوط جهان ۸۴
بفصاحت و بلاغت و خلاوت و ملاحات از خائمه منار
زیور نامه و حیرت افزای هر سنگ نامه کرده است
که تالی فضل الخطاب و محل عبرت و حیرت اولی الالباب
کر دیده است

بنا شده است امورات بس عمده و واقعات بزرگ
که عقول و انیایان از تدبیرش بدوهای تقدیر مستحیر
بمختصر تر کلمتی و سالتی عبارتی منظم و مربوط فرموده است
و هر دستخط از خطوط همایونش برای سر مشق بچاهای
و پیری با تدبیر کافی است

و اما خط که منور بوده اند *الحظ فیض العلم* در عالم
و کروش جهان بخط است و اگر نبودی چه بودی

وهری

اوصاف ناصیه

۸۵ و هر تنی را در خور و لازم است تفصیلش لازم نیست و
 سلاطین جهان را که فرمانداران ممالک اند و با سطر
 نظم عالمی می دهند یا کشوری می بخشند یا می کشانند و کارها
 که نه اندر خور دیگر کسانست ظاهر میفرمایند
 بهی است تا چه مقدار سزاوار است و صانع نشان در
 این پان منجر نشان بدان درجه و میزان استعداد
 بنا که در هر روزی با اندازه عمل و کردار یکماه پسری
 و خوب نگار در کمال آراستگی و استحکام و ملاحظت
 و درستی و صلاوت تحریر میفرماید و امروز در مقام ایران
 هیچکس را آنقدرت و بصاعت و استطاعت نیست
 و شکفته این که خط هیچ نویسنده با خط مبارکش آسمان
 هست و چون ذات مبارک و اوصاف مکارم آفتابش
 از نجوم

اوصاف ناصیه

از همه چیز ممتاز و سزاوار است و آن منافع و فوائد و نتایج
 جمیع که از این قلم غایت توأم صفحہ ایران و صفحات اول
 ایران را ابدالدهر شال و هویداست پروان از اندازه
 نگارش نگارندگان و که ارشش کونینکان و تحید
 و هم و کجاست خداوند قدیر قلم تقدیر را با خام مکارم
 تحریرش مساعد فرماید
 و دیگر از علوم بدیعه که شتغ از علوم هند و مرایا
 و جز آنست نقاشی است و در اغلب امورات
 منج نیاج حسنه است
 و چون پادشاهان دارای این علم باشند که نشیت
 از این که در ترتیب پاره مقامات و مواد بی سود
 مقدار هنرمندی اهل آن صنعت نیکتر در حضرتش آسکا

اوصاف ناصری

۸۷ و خاطر مبارکش شیره تشویق و توجّه آمان نایل و سعاد
میکرد و آنحسان نیز چون این اقبال و امداد را که آن
شد بهتر تربیت و ترقی می یابند

و خداوند صانع قادر مختص تمییم و کمال انواع فضایل و تمام قیام
کالات در آنخت مبارک و دست کشورگشایش این
و هرگز ابد آنکو نه بجلوه ظهور در آورده که محل حیرت و عبرت
و خدای دانا و بصیر را دلیل کمال توانائی و قدرت است
خدایش چنان آفریدش که خواست

دیگر از فنون بدیعه عکاسی است

اگر چه خاک پیشگاه مبارکش از نقش خلق جهان و از
انعکاس حیاه فرما کند از آن عالم صورتی نیست
که بر سر و چهره نیست که در بر نه داشته باشد
چنانچه

اوصاف ناصری

۸۸ لکن چون در این علم منبع نیر پاره نواید جمیل و مستطیع
متفمن است و نیز ظهورش در دست مثل کشای
ملوک اسباب تشویق و ترقی را بایان آنفن بیست
خدای توانایش محض حیرت ناظرین در این کردار
آن استعداد و استقرار داد که مایه عبرت و ایله
الابصار است فاعلموا یا اولی الالباب

خداوند قیوم چه در محسود و جمال آفتاب مناش را
از نقش بند آفات و نیرنگ آیات و پیرنگ بیات
مصور و محفوظ پدیدارد

و اما دیگر فنون و علوم متفرقه که در این ذات جمیل
الآیات مبارک موجود است اگر بخواهیم یک یک
در شمار کیریم و جماعتی را بمساعدت دعوت کنیم
بند

اوصاف ناصر

۸۹ مپک و ریب از تخدیده و استعجابش عاصب کردیم
و هم آیدون خاتمه علوم را بکارش علم شعر و شاعری
بجاست رسانیم و عقول و افکار متبکر آنرا در نقاط عبرت
و نکات حیرت سراسیم و پریشان باز نشانیم و از آنجبه
حاضره اش حاضر را از خود غایب سازیم
همانا شعر و شاعری از آیات بزرگ و علامات بلند طبع
مشکل سپندار بایان ذوق سلیم و سلیقه مستقیم است
و در این کنج شایگان جز ملاحظه ذوق و رجاحت طبع
و فصاحت بیان و بلاغت لسان و جزالت کلام و
جلالت سخن و بداعت معنی و براعت مضمون هر چه
پدید آید بر یکانش نخرند

بسیار مطالب عالی و مسائل غامضه است که علمای اعلا

و فضلاء

اوصاف ناصری

و فضلاء مقام با تخریر کتب نفی از عل و قایقش بچاره پیا
بازداد کار و نه نمایان ملأ اعلی در آنست و بشارت
موجر و مختصر آشکار کرد

و در مقام مدح و ثنا و تجسیر و تحقیر و بیان سکم و حرب
و طعن و ضرب و شجاعت و سماحت و زهد و قدس
و حرص و بخل و کرم و کرامت و جمال و جلالت آنطور
مطلبی را بزرگ و دشوار یا مستلنی را کوچک و هموار
کرد و آنست که با هیچ بیان و نشانی امکان نباشد
مصراعی مصروعی را عاقل با شعری پدید را شاعر کرده اند

و شرح و دقیق و بیان لطایف این مراتب نه در
کنجایش تقریر و تحریر است و هیچ اثری از آثار جهان
بود و لقی از متاع کیهان پائیده تر و نماینده تر از این

دار

اوصاف ناصر

۹۱

وازين است که سر موده اند

إِنَّ لِلَّهِ نَجْمَ الْعَرْشِ كُنُوزًا مِثْلًا لِّجَهْلِ السَّانِ الشَّعْرِ
وازين پان که فراغت يقيم

خداير اشكر با وسپاسها گذاريم که در ايندوره همايون
که مدارش با او دار کسند و دار برقرار با

بدست قدرت و شيش بر خلق ايران چه تفصلا و شجاشيا
فرموده و چه وجود کمال ابجد و مبارکي و چه آفتاب عالم
را بر ايشان مالک الرقاب ساخته که کي از فنون حميده
و علوم سعیده اش که اگر در کيت تني موجود کرد و از آيات

بزرگ جهان خواهد بود

اين علم منيع و قيمت که بعون يزدان به ان اندازه
بر موز معالي و کنوز عوالمش و انوار پناار کويت

که بر

اوصاف ناصر

که بر تمامت شعراي بزرگ جهان ترقی و تفوق دارد ۹۲
و همه از در حکمت و دانش و بصيرت و پيش تراوش دهد

وَمَا يَنْطُوقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ
چنانکه صدر اين کتاب به اين لای کمون و جواهر منضود

مجلي و نرين و شرف گشت

و اين وقت که از پان علم و پاره شعب آن آسايس فلک
از نگارشن پاره صفات و حالات فرشته آيات
مبارکش که ارشش ميرو

اما العدل

مقصود از عدل که مصدر بر جمع صفات و به ان شان
جلالت و پايه و منزلت است که در اصول خمسه دين
اصل ثنات و کحل دوم است و مشايح صفات کلياته

آن است

اوصاف ناصری

۹۳ آنست که در قامت مراتب حق بذی الحق عاید گردد و

هیچکس در هیچقامی از بهر خویش مجور نماند مگر کار او
پاداشش کردارشاد و خوار و بزه کار سزای رفتار کردار
و هیچ تنی از قده خویش تقدی و بختی نبرد

و در بنی نوع بشر تا بآن درجه که قالب او را توانایی
نکاهانیت مطلوب و ممدوح است و تکمیل آن جز در
پروردگار جمیل محال است

و آن چند که از بیکل شریعت و هر انسان کاسی
ممکن است ظاهر گردد و باقی درجه کمال بتوان قائل گرد
سبحانه الملك العالم

در این پیکر خسته اختر نبدگان ظل الهی رو خافده
از تفصیلات حضرت قوی نعمت الهی بود و بعیت بود

و عواره

اوصاف ناصی

و سواره بر حسب مقتضیات وقت و امور در جلوه ۹۴
ظهور است

همانا در ترتیب هر مقدمه و عنوان آتیان نتیجه و حاصل شرط است
و هم اکنون بعون الملك العادل چون آفتاب تابان شخص
و آشکار است

در قامت ممالک ایران چنان بنیان عدل و داد
شیدا است که هر پیره زالی کهن سال باز رشده زلال کینه
صحاری و جبال پیماید و از شهر بشهری راه سپرد و سفر نماید
و از دست و دندان هر ظالم و جابر و قاطع افسلی آسوده
و بخطر بگذرد و اگر هر کس در هر نقطه از نقاط ایران قدمی
بقدی بردارد و سرش بتکلف بگذارد و با اینجالت
از دست و زبان که برآید کر خنده شکرش بدر آید
کازند

اوصاف ناصری

۹۵ گذشته از اینکه در پای تخت دولت دولایات
ممالک محروسه مجالس عدیده از قبیل دیوانخانه علییه
اعظم و تنظیمات حسن و ضار و قیام عرایض و تکرارهای
و آشکارا و عیون و جوایس پنهان و هویدا و مستند
حکومتی و وزارت و مجالس نظامی و دیوان مطالع
و امنای عدالت و همچنین برای امینی طرق و شوارع
در هر ملک و دیار قراولخانه و منازل و مهمانخانه و چاپخانه
و برافروندن ازین جمله مجالس مشورتخانه دولت مجلس
شورای کبری دارالخلافه که همه با وزیر و امرای عادل
عقل کافی کامل و متخواه دین دار و رجال حبیبیه
دولت به اتصال مشغول و آراسته و مقامات عالی
لیالی و ایام در کمال حجب و مراقبت در آسایش
دارند

اوصاف ناصری

و آراستش عباد و توقیر رجال و توقیر منال قوت
لشکر و سبط کشور و اشاعه عدل و داد و دفع ظلم
و فساد مساعی جمیل و وقایع جلیله می دارند
برای تیم نعمت و تقویم علائم عدالت
برای چندی روز بخت مبارک بر تخت عدالت
جلوس و خاصر را در پیشگاه معدلت و سگاه بار داد
در مطالب و آرب و عرایض ایشان غوری بیخ
و هر یک را بحسب حال از الطاف کافیه و عنایات
بکادش شکر و دعا گو میگرداند و آن مردم اگر چه
حائل کمربات و کمربات و بیات بزرگ بوده باشند
از آن دیدار خسروی و کشار و کردار ملک کیبار شاه
و هیبت آثار می شوند و ابداً دهر روی غم داند و دیدار بخت

اوصاف ناصری

۹۷ و نیز در اوقات که موکب همایون مبارکش از بد تقرب
و سفر زیور باشد مقرر فرموده است مهر شاطران بر آید
باشد تا در طی معابر و مسالک هر کس عرض و مطلبی داشته
باشد و در اوقات دیگر و ترس نداشته فوراً بر من
رسانیده بهر طور امرها بطاع همایون اعلیٰ روخافدا
شرف صد دریافت محصل ابلغ و اجرایش باشد
و هم در اوقات توقف سرای حرم جلالت پادشاه
خواجده سرایان ماذون هستند که عرایض عارضین و
مطالب مردمان را در خاکهای ملک فرسای مبارکش
مشهود دارند و اینجمله برای آن است که هیچکس در وقت
در هر نقطه از نقاط مملکت بر هیچکس تعدی نتواند و
هر کس به وقت در هر قطعه از قطعات مملکت

اوصاف ناصر

۹۸ عرض خویش را آن آستان معدلت بنیان برسان
ای عجب که این وجود مسعود کثیر السجود مبارک که خدا
یار و یاور باد به شعله بهام عمده مملکتی و با انگیخ در هر اوج
رئیی کافی و احسنائی کامل و دانی حاضر و پیوسته
بجذبات مرجع مشغول و ناظر و از کثرت کار و وفود
مطالب و ورود عرایض کثیره خسته و مانده و آن
ذات والاسمات مبارک در تمامت آنجمله بقی
همایونی رسیدگی و در جزئیات و کلیات این امور
با تعمق کامل تفحص میفرماید و اگر فساد و آشکار باشد
در همه در اصلاحش عاجز مانده باشند به ستوده تر
تدبیری پییب میگرداند معذالک کله در تمام عراض
و مطالب امانی ایران یا دیگر ممالک با نظر مبارک

اوصاف ناص

و قلم غایت ببادرت میفرماید

۹۹

و عرض هیچ عارضی بی پاسخ نیماند **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ**
مَنْ يَشَاءُ و آنکه در جات شین مجسمین دستین برده اند
 و آن روز کار بر کند شسته در یافته اند و دیده اند که اگر کسی
 در سواد اعظم خواسته مالی در چنگ بودی چگونه پیکان از
 رویش از دست فرسود چنگال است و در آن جنم از
 در روشنی روز و ابله جهمت باز روبرو ندی و هیچکس را
 آن نیز و نبود که پس از غروب آفتاب از سرای پای
 بر کاب نهند نیک میداند که از چه روز کاری ناسا نکند
 با چه زمانی معدلت نشان که بار شسته ابد تو امان با
 فایز شده اند که میشد کرک در یک مکان وطن گیرند
 و باز و یهود در یک و کن منزل جویند و اگر بر خواجه

پی ران

اوصاف ناص

پیرکان عجب گیرند و با کوشش شوا بشنوند بکنند
 که بزبان حال می گویند **يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكُمْ تَفَوَّرَ قَوْرٌ عَظِيمًا**
 خدایا این فزونی بزرگ و فیض شال را برای اهل ایران
 پائیده و کامل گردان **إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** و یا لاجله
 جد و شرح این اجل در مقام خود با بطل سوال
 خواهد آمد بدون و غایت ایزد متعال

اما لحد

مراد از این صفت محمود است که پیشگاه سماعت و نگاه
 شایران قآن نشان برای انجام مطالب شنید
 بد آنگونه استعداد داشته باشد که هیچ خواهند از آن
 نزد و بے مقصود

و این صفت را شرطی مخصوص و موردی معین مخصوص

مقصود

اوصاف ناصر

۱۰۱ مقصود بالاصالة انجاح مقاصد و مطالب و مسؤوليات
عموم مخلوقات علی حسب القدرة و الاستطاعة و الهبة
قدر مدد و شش که در هر وقت و هر حالت ما یحتاج وقت
و موقع را رعایت فرمایند و هر سائلی را باندازند
لیاقت و حاجت و درجه او مقتضی المرام گردانند
و از اینکه بجا بیاوریم اسماک است و برافرازم اسراف
و در شرع و عرف مذموم و حد اعتدالش عند العقل
مستحسن است و کرم سلاطین نیز باید باندازند
که هر یک از مرد و مملکت را مقام حاجتی مندر از آید و
نجاک استماش روی نیاز آورد بر حسب قابلیت
و مقتضیات حالت و حاجت او سئویش را با جاب
مقبول دارد و تا پریشانی حال اسباب اضغلال
نماید

اوصاف ناصر

و انقلاب او بخرد و وارنکار و کردار خویش باز نماند ۱۰۲
و از درجه ترقی و تکمیل مایط نشود لکن شاید که بر مقدار
حرص و آردمان مردمان پائین آن کرد و چه اینجالت
حد و حصری نیست و اگر تمامت خزاین و دفاین دولت
عطا فرمایند از سالی بسالی نرود و اگر مملکت را بخارج
فوق العاده پدید کرد و پیکان پدید میشود و کاستی عظیم
میرود و آیه وقت اگر بعنف و زور آموال را از مردمان
بخواهند بیکره در شورشش آشوب می افتد و اگر بخیر
مخاطر بزرگ بلکه و اهل ملک میرسد که با هیچ تدبیری
چاره نشود

و خدا ایراسپاس که بار و رنکار رحمت آثارش یاری
حق شناس افکار یافته ایم که بود خلق بجد او

اوصاف ناصر

۱۰۲

دودام حمله انام با نعام دوست

هرگز سانی را ممنوع و محروم نداشته و تمامت طبقات
ناس را در پیشگاه مکرمت اساس ثاب و مناصب ا
و هر یک را بفرخور حال و مقام از کثرت بذل و زیادت
احسان و دارای هر نوع اسباب آسایش و امنیت
و آراش و صاحب جاه و دستگاه و تربیت و جلالت
فرموده است و افراد رعیت را مالک کثرت
امیرانه ساخته

با اینکه اغلب سنوات محض رعایت جانب رعایا
و سپاس عطایای و اهب العطايا و آسایش
و امنیت عموم مردم بیشتر مالیات مقرر معینه را
با ثبات با ستم تخفیف مرحمت فرموده و اینگونه بد

دوران

اوصاف ناصر

۱۰۳

و احسان و انعام و اکرام مرغی و منظوری
به سال مبلغهای خطیر مصارف اسلحه و اسباب و ادوات
لازمه دولت و شکوه و بسطت و آبادی و رونق مملکت
و ترقی صنایع و حرف اهل صنعت و حرفت و تقویم
مدارس و مساجد و تربیت و تعلیم اطفال رعایا و برابری
و تجدید کتب علیه و مذنبیه و تفحیم علمای ملت و حفظ مرصعه
و غربا و اطباء و حافظه الصحه و رونق علوم جیه و نفیقه
و تعمیر عمارات و اجرای قنوات و احداث بساطین
و عمارات عالیه و ترمیم ممالک و تأمین مسالک و آرو
قشون و طفر نمون و حفاظت سرحدات و شعور و تقاضا
طرق و شوارع صعب السلوک و اعمال صالحات
و خیرات باقیات و مصارف و روشنائی تعمیر

دوران

اوصاف ناصی

۱۰۴ و تحریم شاه منوره و مراقد مطهره انده دی سلام الله
علیهما اجمعین چه در داخله ممالک چه در دیگر نقاط
و نیز حفظ ابدیه و آثار قدیمه که از حد و دهر و انداز و شما
پرونت و جلوه ببا اتفاق می افتد که چون در ممالک
خارج از آفات و بلیات ارضی و سماوی زیان و خسار
بر مردمی وارد آید و در پیشگاه مبارکش که سید کاف
خلق جهان است مکشوف میگردد و مبلغهای بزرگ با عادت
و رعایت ایشان مرحمت میفرماید تا معلوم گردد که یاد
کر ظل خداوند یکتا است ظل کرمیت و عنایتش که پانیده
چگونه بر مفارق تمامت اهل عالم دامن بس عربین
و طویل بکسترد و جمله خلایق را از خوان گرامیش
بره یاب فرموده است

پایان

اوصاف ناصی

و بیان این جمله هر یک انشاء الله تعالی در مقام ۱۰۵
خود مذکور می شود

و چون این شاهنشاه حق بین حق شناس این سالغ
کراف و مصارف کرانرا در راه خدای و آسایش
بندگان ایراد یکتای عظمی میفرماید لاجرم از خزانه غیب کجانی
مدد هست که هر چند برگیرد تهنی نخورد و چون بحر محیط
از جوشش جنبش نفی

و اینجمله از کمال توکل و خردمندی و مبارک عیاری
و رعیت پروری و عدالت کسری این خسرو سپهسالار
و خدیو بلند اقبال است **قَبْدَ لَكَ فَلْيَقْبَلِ الْوَفْدُ**

و اما الحکم

مقصود از این صفت مدوح آنست که بر ذمام اعمال

انفع

اوصاف ناصیه

۱۰۶ و نواقص افعال نیکان درگاه و پرستندگان پیشگاه
و خطاهای اندک ایشان یا پاره کردارها که بایشان
ارقت شعور یا پریشانی حال و روزگار پدید میگرد
چشم پوشند و بنظر افت و گذشت بگذرند
و آنچه اغماض زبانی بدیکران یا ورود و منافی امر و
و عدالت یا مخالف قانون شریعت و ملت نباشد
مضايقت نفرمایند

و سپاس خدا را که این سلطان دادگر و صاحبقران
رعیت پرور را چنانش بر رعایا و برایا عطف و رؤف
ساخته که هیچوقت هیچکس را در بالش استراحت ننهاد
و روان در تابش نیست
و هیچکس نباشد که چون سراز خواب بر کشد خیزد عایش

زبان

اوصاف ناصیه

۱۰۷ زبان بجز و شش آورد و این پادشاه عادل باذل
علیم حلیم هرگز بر مضایر معاصی و پاره کنایان اگر چه بعد
بوده خرقه و در هیچوقت بر آنان که قصوری در اعمال داشتند
بخشم و تنبیه نکند شسته و قلوب نیکان خدا را در بر نزن
و بیم نکند شسته خدایش کار و بر تخت کامرانی
پایدار گرداند

و در این مطلب تجربه حاصل و شواهد موجود است
همانا بسیار اتفاق افتاده که دپری یا امیری یا حکمرانی
یا مابشر را از تصدی منعی خطیر کناری داده و آنوقت
برای استحضار خاطر و بیکران جریده کنایان چند ساله
اورا که افزون از صد و دویست بلکه بیرون از شمار بوده
بدو آشکار ساخته و او بر آنجمله تمامت اعتراف کرده

بمقدم

اوصاف ناصیه

و بر درجه علم و بردباری شهریار با اقتدار سپاس گذشت
چه سزای سر یک را عقاب و نکالی بزرگ دیده است
و با اینجمله پادشاه حق شناس در جرایم او بعضو و اغماض
گراییده و در صد و جان و مال و تنزل حل و عیال
بر نیامده است

و اما الاحسان

منظور ازین صفت مشکور این است که با حالت قدرت
و قماریت کامل در برابر بزرگ کاری نبره کاران و عصیان
عاصیان بکنی و احسان گرایند تا بجز و از
ممدوح موصوف کردن و سلاطین کامکار را که
قدرت ایزد قمارند و بر هر کار و کردار توانا
تخیل این صفت از تمامت افراد بریت شایسته تر است

و خدا را

اوصاف ناصیه

و خدا را است مایش کنیم و بر انعام و احسانش نیایشیم ۱۰۹
که این صفت بزرگ را با قضا در جبهه امکان و انید است
مقدس خسروانه آشکار فرموده است
چه مانکون که قرن ثانی سلطنت ابد مدت است بسی کن
سر عصفیان و طینان بر کشیده که سزای هر یک رخن سر کوه
و چون مقهور و گرفتار گردیده اند پادشاه کثیر الاحسان
با وی بکنی و رافت رفته و او را از دل و جان با عطا
و انقیاد باز داشته

و ابداً به سبقت و شرمسار و بر گردار خویش نامشمار
خدایش بر باره مراد و کوه به ام لایزال و بر دوام فرما

و اما الرحیم
مقصود ازین صفت ممدوح آنست که بر زیر دستش

بناش

اوصاف ناصی

۱۱۰ تجاش فرماید و بند کازا بر حسب قدرت
 و توانائی و شیرفت چار پنج و شش گز و اند
 مثلاً اگر کسی را بنمت و ثروتی نایل گرداند اندیشه
 خوشتر بدان نمیکند و میعاد بر آن نهند که باید
 جان او را در چنگ زحمت و مشقت مزدور و کس
 همواره از کلفت خدمت رنجور دارد
 و نیز بر حالت ضعف ضعیف فقر و محنت آورد و آن
 هر کس با ندازه نعمت در مقام ملامتی و عرض نبود
 و سلاطین نماند که قدرت و نعمت از هر کس بیشتر
 و حقوق ایشان از هر تن برترن ثابت تر است
 این صفت واجب تر
 و خدای اعمت رحمت پاسبان است که خیر مایه این سلطان
 عظمی

اوصاف ناصی

عظوف و رحیم را باب حمت و رافت عجین فرمود ۱۱۱
 و این صفت بند را بان پایه دارکان مراحم نیک
 موجود ساخته است
 که هرگز در اعطای نعمت بقاضای خدمت نباشد
 و مطایای عطایایش که روز و شب در سهل و صعب زمین
 که ارباب و رهوار و پیرو جوان و مرد و زن و سیاه و سفید
 و کور و کور و عالم و جاهل را بجهت و مسکروانند کواهی
 صادق است و اغلب ایشان کسانی هستند که هرگز
 توقع خدمت از آنها نیست و نیز سلفی خیر طلبان
 و سادات و مستحقین بعنوان وظیفه و مستمری و انعام
 از دیوان همایون اعلی مقرر و مشخص است و پشت در
 میبرند و جز دعای بقای آن ذات والا صفات

اوصاف ناصی

۱۳ کاری از ایشان ساخته نیست و همواره بسیار
یزدان و دعای شاهنشاه مکارم بنیان خاطر
شاد و دلی از هر اندیشه و اندوه آزاد باد و بشاکه
و شاکه بیام او میرساند

و همچنین با افراد رعایا و آحاد بر ایام انپایه رحمت
و رافت مبارکت میفرماید که از هیچ پدری
رؤف و مادری مهربان متصور نیست

و حمد خدا را که مردم ایران نیز بر یک در هر نقطه
نقاط باشند این وجود معبود مبارک را از جان و
روان گرامی تر دارند چنانکه بارها شنیده ایم
و دیده ایم که مردمان و زمان و چاکران چاکر زادگان
در هنگام دعا و شایر خوانده اند و بیست
و بیست

اوصاف ناصر

پیران سوگند داده اند که از عمر ما بر کسیر و بر عمر این ۱۱۲
شمار رعیت نواز پفرای چه وجود مبارکش برای ما
و باز ماندگان ما از ما بهتر و مفید تر و برای تقویت
و دولت سودمند تر و با بهتر است

و اما بشارت وجه

که هر کس را نعمتی بزرگ و دولتی خداداد و سلامتی
معدلت آید این را که مرجع خلق جهان هستند عظمی گرامی
و این صفت کرمیت آیت بکمال سلامت نفس و اکی
و صفوت بحیث و صفای نیت و اکی روشن

و الظاهر عنوان الباطن اثری برین و برای شرف
امورات و برآمدن حاجات و امیدواری مخلوقات
بی منتهم است

اوصاف نامی

۱۱۴ خدای کریم محض تمیل نمت بر امانی این مملکت قوی
آیت در چین مبارک و چهره فرخنده و دیدارهای
آن بشارت و ثبات نهاده که اگر قلی ل اندوه
جله روز کار باشد پیکه یار مهر آثار و گفتار در بارش
در تمامت استیلاج و انباط آید و هر وقت یاد آن
کند بشاش و بهاج گردد

خداوند فارح هموم و کاشف کروب تا جهان را
کردش و آفتاب را تابش است بر نور دیدار و سرور
حاضر مکارم آثارش پیفزاید و قلب همایونش پایسته
از وفود مواکب بحبت و سرور شاد و روز جهاندارش
یکجمله بروفق مراد گرداند محمد و اله الامجاد
صلوات الله و سلامه علیه و آله جمیع

اوصاف ص

۱۱۵ و اما حسن کلام و فصاحتی و توفیق
مقصود ازین نمت بزرگ آن است که انسان باند
بر اعصاب سخن و عروق کلام استطلاع و استیلا و استیجاب
یافته باشد و آنطور بیانی وافی و تقریری کافی بکار
که ثمرات مقصود را از نو نهالان بوستان خیال سار
و آنچه در ضمیر مخزون ساخته بکلامی خوش و الفاظی دلنشین
و بیانی فصیح و بلیغ و تقریری دلپذیر و مختصر ادا نماید
چنانکه فوراً در گوش مخاطب جای گیر شود و اگر چند
بس طول و عریض و دشوار باشد مخاطب بلبس
و ملاحظت رنجور نیاید و می خواهد رشته سخن بریده نکند
و از آن فیض بزرگ محروم نماند و باین واسطه بی کار
ناموار و شووار که با هیچ شمشیر هندی و نیزه خطی و تیری ارجاسی

اوصاف ناصی

۱۰۶ و تدبیری جاها بسی بلکه بالشرای کران و زحمتهای فراوان
فیصل پذیر نیاید بیک سخن شیرین و بیان مکنون انجام
و بسی کارهای سهل و آسان بیک بیان آتد رسپ
ناهموار گردد که با هیچ تدبیر و تدارکی چاره نشود و از این
شد که گفته اند زخم زبان را تا عرصه محشر بهبودی نیاید و چون
ایستقام از جبهه ستود و بسی مفید است

خداوند نشان انسان را باین نعمت بزرگ سرافراز
و از انواع و اقسام دیگر آفریدگان امتیاز داده است
و هیچ پیغمبری جز باین مبعوث نشده و با هیچیک و هم
و ترویج و سپاه و دستگاه فرو نفرستاده و نشان او
مختص سخن و بیان بوده است

و در قایق و نکات و لطایف این سلسله پیچیده
و انوار

اوصاف ناصی

و انسان را هیچ صنایع و زینتی ازین باهتر و برتر نتواند بود ۱۱۷
و سلاطین جهان را که کار و کردار و گفتار از هر کس شیر
و ناچار تر است بیکمیل این نعمت لازم تر است
و خداوند عالم خبیر و زبان و بیان مکارم نشان این
شهریار کما مکارم را در آن فصاحت بیان و بلاغت کلام
و جلالت تقریر نموده که هر بخش مفتاح ابواب فتوح

و هر بیانش مصباح شهبان رحمت
با یک سخن کشوری بجایید و بیک کلام مملکتی بجایید بیک
جمله آسایش و بیک لطافت روانه را آراست
در تمامت ممالک ایران بیک نیست که چنین تقریری
و پذیر و پانی ذلالت نشان و عالمگیر داشته باشد

و ان من البیان لبحرا

اوصاف ناصر

واما العینة

۱۱۸

مقصود ازین صفت بزرگ آنست که شخص را حالتی نه
و عصبیتی در بنیاد باشد که یکباره بر آن اندیشه رود که بواسطه
آن تقوی و ارتقا و تفاحی که در وجود خویشین بخود
مردمان را یارزند خود گرداند و کارهای ایشان را ساخته
و پرداخته فرماید و بارهای ایشان و مشکلمای ایشان
و حاجتهای ایشان را سبک و هموار و برآورده نماید و
بخویشین بکجاند که دیگران را از بهر خویش کارکن گیر و چنانچه
غیرت ابد آراه نمیکند از آنکه آدمی جز خدای وانه ای
و سایه خدای را حجت کند کرد
و نیز بایستی آنکه زیر دست آن آدمی هستند همه را در محبت
نگاهبان باشد

در ک

اوصاف ناصر

و هرگز تن در نهاده که دیگران تو تسلیم جویند ۱۱۹
و این صفت بزرگ و مقام عالی از علو طبع و نیروی
قوای نفسانی و قوت روح انسانیت و پایه شرف
و شرافت این صفت برهوشندان پوشیده نیست
و برای هر کس اسباب سرافرازی هر دو جهان
و درجه کمالش مخصوص ذات خداوند غفور قهار است
و سلاطین جهان که حافظ ناموس بندگان خداوند
قدوس اند از هر کس برتر و بکمال تر بایست چه دیگران
پایند آن خویشین یا بایت و سی تن مرد و زن هستند
لیکن سلاطین نگاهبان جماعتی انبوه و گمراهان گروه
و حدود و ثغور نزدیک و دور اند و محبت و عصمت
و حمیت و عصبیت و قناعت و سماعت و بابت سرفراز

بن

اوصاف ناصری

این صفت کرامی است

۱۲۰

و خدا را سپاس بقیاس باستی که این وجود
غیرت آموذ این نعمت نامدار را آن درجه آشکار شده
که بقامت پست و سی که در حلق ایران که همه دید
حضرت ملک منان اندکان مقدار باجمیت و حمایت و
غیرت کردانیده که همه در مهاده امن و آسایش مشیرت
و آراش غنوده اند و اگر در اقصی بلاد مملکت کو سفینه
از پوه زنی بغارت بر نده خاطر مبارکش آسایش بخیرد
تا دور آراش نده اگر چند خزان بکار برد و لشکرا
بجور با تبار و ناموس تمامت خلق و امانی مملکت
از خویش جدا نخواند و بر زیان بکوجب زراعت هیچ
رعیتی تن در نده و نیز هرگز در طبع مبارکش راه نده
که بچگی

اوصاف ناصری

که بچکس از رعایا و برایای دولتش زبون دلیل ۱۲۱
احمدی و اقصود

و همین واسطه در هر سال کرد و رهای درسم و دنیا
ارزخانه مصروف دارد و از دولت علیه رجال کا
و دانی بھر نقطه از نفت اط عالم شانه و در کمال حشمت
و وسعت و قوت به ارد

تا اگر ادنی رعیتی از ایران در هر نقطه عابر آسافرا
یا متوطنا یا تجار با کتب ما جای داشته باشد بچکس را
آن نه و نباشد که بروی بقدری نظری و تحلی کند
یا بتحقیق و تحقیق سخنی بر زبان سپارد و خاطر او را بخور
و نیز در جعنت و عصمت و دیگر صفات که متضرع این
صفند بان مط در این عصر مایون آماده است که از

اوصاف ناصر

۱۲۲ تحریر و تقریر پر دست و همه انامی مملکت شاه و قائل
که بیچوقت در هیچ عهد پادشاهی باین غیرت و عصمت
و عفت نبوده است و شرح این جمیع در مقام خود مذکور
خداوندش یار و ناصر باد

والله

و این صفت نیز راجع بغیرت و علو طبیعت و وسعت صدر
و قوت قلب و لبندی نظر است که چون انسان را
آهنگی در پیش و اندیشه در خاطر و مقصودی در نظر آید
چنان نماید که هر کس بکند و تجوید نماید و مقدار و درجه هر
بهرت او معلوم میشود و هر کس را بیشتر باشد بهتر و بالاتر
که از دیگر مردم ارفع و اشرف اند هر چه رفیعتر
مردود تر است

و خداوند

و خداوند بصیر و خبیر و در این عنصر غایت تخیر آن تقدیر ۱۲۳
بهرت نماده که از هیچ سلطانی بزرگ مشهود نیامده
و شاهد بر این مطلب آثار و اعمال و افعالی است که
در این عصر مایون چون آفتاب گردون تاب در تمام
صفحات عالم هویدا و آشکار است تا بعون خدا
هر یک مبسوط و مفصل مذکور گردد

و اما التوکل

و مراد از این صفت متوکل آن است که انسان را بواسطه
شرافت طینت و کرامت بحیث و کمال نفس و لطف
روح انسانی و خضاف عقل و تجربت حاکمی پدید
گردد که بالمره از مخلوق پیاور باشد و تمام امور را
بواسطه انجلائی مراتب قلب و چشم بصیرت در کف حفظ

و خداوند

اوصاف ناصری

۱۲۴ و حراست و تفت حضرت احدیت داند و بجای خود در عرض
توحید جلالت دهد و از میدان اشتراک بیرون آید
و بخدای بر خیزد و این صفت بر هر کس باشد
رفت و راحت است و سلاطین را که محل رجوع امور
خطره و واردات بزرگ مستند مشربیت تا در خود
واقعات و درود حادثات و انقلاب کونیا کون ایران
و سموات ایشان را چنان حیران سازد و دماغ بایز
ایشان را برتابد

چشمیکس بقدر پادشاهان از دیدار حوادث روزگار
ناچار نیست چنانکه خود بزرگ مستند بکارهای بزرگ
نیز دچار باشند
و اگر ایشان را پای جمال و توکل بر خدای ذوالجلال

اوصاف ناصری

۱۲۵ مدار عالمی انقلاب و نظم جهانی مضطرب گیرد
و خدا را تا چند سپاس گذاریم و ستایش کنیم
که چنین وجودی معبود مبارک و معینت علامت
بر دم ایران کرامت فرموده که میتوان گفت
عین توکل در این قالب مبارک مجسم گردیده
چنانکه از زمان ولایت عهد تا کنون یکسره راه توکل
پیموده و کار بکل نهاده و هرگز از ورود و مروت
و حصول حوادث و وصول و واهی دیگر کون گذشته
و فیصل امور را به تسلیف و تعطیل نیآورده اند
و بسنج پیش منجم و اختر شمار کار بخورده و در غنیمت موبای
تغییر نداده شماره و فلک و روزگار مخلوقند چنان
که امیر و چنان دهد فرمان نجوم را چه خطر کین کمال قدر او

اوصاف ناصی

۱۲۵

خدای داد و مراور چنین بود امکان

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

وَأَمَّا التَّوَسَّلُ

مراد ازین صفت منیع آن است که انسان بکلیت عقل متین و دیدار دور بین نیک بگردواری و دفع بلیا و در یافتن مقصود باکنس پیوند جوید که بدانند از هر بلیتی مصون و بهر کاری تواناست و در حقیقت این صفت نیز از صفات توکل است و برای هر کس لازم

تا هر دو سه اش بکام و بروفق مرام آید و سلاطین را که دارای مهمات خطیره و جایج نبرک و اکتار کامل و نهایت شوکت و محل حاجت گردی انبوه میباشدند

و عظمت

اوصاف ناصی

و عظمت ایشان از آن برتر است که با دیگران عرض ۱۲۷ حاجت گذارند لازم تر است

و این معنی بدی است که جز ذات حضرت و هب العظیات میچکس قاضی حاجات و دافع بلیات نتواند بود و واسطه میان او و مخلوق او جز رسول دریا و ائمه ای سلام الله علیهم اجمعین نیستند

و در امورات دنیویه پادشاه اسلام که سایه خدا و تابع ائمه ای است و دارای انیقام و محل حاجت امام است

و اگر نخواهیم درجه توکل این شهید را کامکار را باطله و پروردگار قهار را باز نمایم نه هیچ خامه دانی و هیچ نامه کافی است

از افاض

اوصاف ناصر

۱۲۸

از افعال و اعمالش کو ای برتر تواند بود

چنانکه بعون یزدان و اقبال خسر و صاحبقران در جا
خود شرح رود و کرد کار کرم را شکر گویم که حاجت
نبدگان را با پادشاهی دین دار آنگذ که دارای این صفات
حمیده و خصال سعیده است و علی الله التوکل و التوکل

و اما المروت و الانصاف

مقصود از این صفت جامع سرفراز که از دلایل
ایمانت این است که در انسان از کمال قدس و رتبه
و ورع و تقوی و علم و عقل و عدل و انصاف و یکسانست
و سیاست و دیانت و امانت آن حالت پیدا کرد که
چنان در جاوه مستقیم ثابت و تیار باشد که هیچوقت
در گمان حقوق آفریده اندیشه نکند و اندر هیچ چیزی را

بیادار

اوصاف ناصری

بی پادشاهش نخواهد و بقدری و تمام محاکم پس از یکس ۱۲۹
خریدار کند و آنچه بخواهین پسندد بر دیگران روا
ندارد و هر کس دارای این صفت باشد از تمام
صفات حمیده بهره ورود و دنیا و عقبی سرفراز
و کامیاب است

و سلاطین کثیر الاقتدار را که مقصدی ممانع نام و لمنا
خاص و عام اند بهی است تا چند بایست و شایسته است
و چون این صفت را کامل فرماید بر تمام صفات
سوفی و بر اصلاح امورات و نیوایه و احسنه و
غالب گردند و این صفت مشا و مرکز عدالت بلکه
هر یک بان یک در مقام اخوت اند
و خدای عادل منصف را هر چند بر حمت و عطیت تشبیه

افراد

اوصاف ناصری

۱۳۰۰ و احترام بریم حسنوز اندازده اوصاف و نیایش را

در نیافتن باشیم

که ما را در عهد مروت همدچنین پادشاهی عدالت و سکا
معاصر ساخت که هرگز در نهاد عدالت جایگاه و ضمیر غایت
تجربش نمیکند که باندازه موئی در هیچکار کم و کاست
و کج و راست پدید گردد یا زحمت و خدمت هیچکس
بی قدر و منزلت بماند

و تاکنون که مترن ثانی این سلطنت جاوید آیت است
از آثار و احوال مایوشش شاه ی بهر و برتر شوالیه
که بر این صفات سعادت سمات تا چند محیط و محاط است
هرگز حق و بی حق عاقل و باطل گنشته

و همواره خدمات و حقوق اسلاف را در باره اطلاق

منظر

اوصاف ناصری

۱۳۱ منظور فرموده چشم از تربیت و رعایت و ترقی
خاندان و ان دولت باز خرقه و بختها و ثروتها و درجا
و استیارات عالیه مفتخر گردانیده اند و ارجح
آباد و اجداد ایشان را ساخته اند

و این کار و کردار بلند آثار برای دوام و قوام این دولت
مکرم است از تمام اسبابی بزرگ است چه همواره
روح اموات و دست و زبان احیا کار این
و کار مکاری و جلال و اقبال او را از پیشگاه خالق
مرد و ماه و امان باشند

و نیز مردم ایران را بوسیله تجبیه و مفاخرت است
که از حقوق عالی این سلطان صاحبقران خلد الله مکه
الی آخر الله دوران همیشه شاکر و دعاگو و شاکر است

در حق

اوصاف نامر

۱۳۲ و طریق انصاف را از دست نمیکند از نه دیو پسته
سلامتی و اقبال و کامرانی و اجلاس را هر یک
برخاستن مقدم شمارند و در حضرت ذی المنین
پیوسته باستغاث و استعانت دست عابر می‌آیند
و از صمیم قلب میخوانند

که از عمر ما بجز او بفرزای در بخش را بر ما بگذارد
و آیین وجود محمود را که جان جهان را مایه امن و امان
و آسایش روان مانند گان است یکباره کما
و نامدار بدار

و اما التمدین

مراد ازین صفت ممتاز و نعمت سرافراز آن است
که قلب انسان را که مرآت حقایق آیات ایزدی است
چنان

اوصاف ناصیه

چنان از مصلحتهای غیبی پاک و مصقول و تابناک ۱۳۳
و چنان بفرغ ایزدی و نور حکمت فروز داشته باشد
که از روی تشکر و اندیشه بداند
که ناچار چرخ گردان و آفریدگان زمین و آسمان را
آفریننده و نگاهبانی واحد و بی ضد و نه و قادر
و توانا است

و واحد را حسب زین آئین واحدیت
آنوقت در جمله ادیان تفکر عمیق و عقل وانی در بخرد
و مقدمات و نتایج و پایه و مایه و میزان هر یک را
آزمایش فرماید و آن یکرا که بر حسب شرایع و احکام
سخت بنیان و مایه شرف و شرافت و رستگاری
و کامکاری هر دو جهان باشد اختیار و بدان را

اوصاف ناصری

۱۳۴ و طریق رسپا رکود و چون کردید از بهر بجز و بیج
شایسته سنگ دریب راه ندهد و هر چه تمام تر زلزله
نخیزد و خوشترین با اختلاف رای و ملون اندیشه
شاخته یار و چه ثبات رای و استقامت اندیشه
اسباب علوم مقام و رفعت منزلت و سرفرازی
دنیا و آخرت است و شئون این صفت و سرفرازی
خلیقت آشکار است بپس کنایت و اشارت حقیقت
و سلاطین نامدار را که مقتدای مردم و ملکی عظیم هستند
این صفت و انیمقام بسی واجب و لازم است
زیرا **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سُلَیْمَانَ وَ عَلٰى اٰلِهٖ وَسَلِّمْ** و چون مردمان سرورش
پادشاهان پرورش دارند و در حقیقت سلطان
بر افعال و اعمال ایشان پائیدان باشد اگر اختلاف
درانی

اوصاف ناصری

در رای و رؤیت او پدید گردد و مایه انقلاب و خطر است ۱۳۵
انبوهی بزرگ است
ای خداوند واحد احد ای کردگار لم یلد ولم یولدنا
پاس گوئیم و تا چه اندازه ات تاسیس گیریم که
رافت و عطیت خدائی چنین سلطان دین و ارباب را
باقدم استوار بر ما بسلطت بر کشیدی و مشرب ما
نهادی که در هیچ حال در مراتب دین و این از جاد
شرع مطاع خاتم پیغمبران و وارث فرستادگان
صلوات الله و سلامه علیهیم اجمعین بقدر خردلی انحراف
نخست و بآراء متشبهه و اقوال متعدده و سلق مختلفه
نفرموده و بسلطه و قول سیخطایفه در وقایع احکام
و حقایق شرع خیرالانام تصرفی نفرموده و حسب در جاد
شرع

اوصاف ناصر

۱۳۴ شرح انور و طریقت الله خداوند اور کامی از پس
کامی بر خداشته خدایش در حفظ شریعت و صیانت طریقت
پاینده و مستدام و با توام کرد

و اما انجیسا

این صفت کرامی سرآمد اوصاف جمیده بنی نوع انست
و ازین است که منبرموده اند اسحاق بن الایمان زیر
شالیده این صفت مبارک از کمال علم و علم و تدبیر
و ساریت و کرامت طبع و سلامت فطرت و پاک
ضمیر و صفاتی نظیر و کثرت رافت و عطف و قدس
و زلم و است و هر کس از فرشتگان بر او خون است
و تکمیل آن مخصوص بذات پاک احدیت و حضرت است
مرقت و الله بریت صلوات الله و سلامه علیه اجمعین

اوصاف ناصر

و دیگر مردم را با نذر شرافت و کمالات نصایب ۱۳۵
موجود خواهد بود

و این مراتب را حدیثی مینت و سلاطین شوکتین
که همه در کمال اقتدار و اختیار و لطیفان و کبار و دایع
حضرت پروردگار و برزشت و زیبای هر کس
ستخرصد

معلوم است تا چه میزان شایسته است و مایه سرافراز
دینا و آخرت

ای کبر و کار قادر قهار تا چندتینایش بریم و شایسته
که ما را در چاکری استخوان آفرم بنیان چگونگی سلطان
فرشته خصال اتصال و افتخار و ادبی و برچه نمیشد
موفق منبرمودی

اوصاف ناصر

۱۳۸ که از هر صفتی بزرگ و شیمی ستوده نام بریم و با قصی درج
مستور در آوریم

در ذات والا صفات همایونش برافزون پسیم
و ما فو فی تصور نتوانیم

بالا اتفاق شرم حضور و حیا خسر و گردون رواق
بر قامت خلق جهان نصب سابق ربوده است
و در این صفت کرامت با بزرگی تکمیل رفت که مکرر شنیده و دیده است
که نبه کرده است او سر

و چون بالین و اقبال شواهد و دلایل این صفات حمید
در ضمن سیر ستوده و حالات سعیده همایونش مبوط
و مشروح میگردد ازین برافزون نکارش نمید
تا در موقع خود مبشر و حسن توفیق

اوصاف ناصر

۱۲۹ و اما است و استماری

این صفت مبارک ز چندان تجید دار و که در خیر تجید
آید یکی از صفات بزرگ حضرت ستار العیوب
و غفار الذنوب است

و هر کس را از هر نعمتی برتر و سبتر
و سلاطین معدلت آیین که بر اسرار و مخفیات
اعمال خلقی بزرگ بناچار استحضار دارند واجب است
که در این صفات حمیده بیشتر تجزای بجز و ند
خداوند ستار العیوب را تا چه چندان شکر کنیم
که این خیر و عادل رؤف عطف را تا چه مقدار
بر اسرار عموم رعایا و برای استحضار و تاجه در
بر ستر معایب و پوشش کثرتی و کاستی ایشان استوار فرمود

اوصاف ناصری

۱۴۰ که رازی نیست که در خورش آشکار نیست و پرده نیست
که بر معایب خلق کشیده نیست خدایش بر تخت
کامرانی جاویدان و سرادقات جلال و اقبالش را
از پهنه زمین تا صفحہ آسمان نمایان دارد

واما مقصود از احتیاج

مراد از این صفت موجد مطلق آنست که در خلقت آسمانی
از کمال علو بهمت و سمو طبع و نهایت درجه غیرت
و سخاوت و سماحت و زهد و قدس و توکل تام
و توکل صرف آنحالت پدید کرد و که حاجت هر
نیازمندی را بدون هیچ ملاحظه شخصی و سبقت و او
یا غرض و جتی مخصوص با نظور که نیرو و استطاعت داشته باشد
بر آورده خواهد و بیسچکس را در حالت یاس و درمان نخواهد

اوصاف ناصری

و کمال این صفت مخصوص بذات حضرت یزدان ۱۴۱
بی محال است

زیرا بما نظر که بر هر چیز توانا و قادر است بر این کار نیز
توانست و چنانکه میخواست خوشتر را بیدرت نخواهد
در این مورد نیز نخواهد

و در بشر اوصاف باین صفت را حدی تصور نیست
هر کس را پیشتر باشد محمود تر است و سلاطین چنین
که مظهر قدرت و جلال ایزدی و مرکز احتیاج انام و محب
خاص و عام اند معلوم است تا چند مطلوب است
آنان خدای عالم بصیر در این عنبر مرآه تحمیر
این صفت را با آنکه عالی گرد امینده که با تصریح
باید گفت از خدا بشیر خارج است

اوصاف نام

۱۴۲ چه از آنکه نام که بر تخت سلطنت جلوس فرموده و ملکت
ایران را از جلوس مکارم مانوش رسک فلک آنوس
ساخته تاکنون هیچکس در خاطر ندارد که بحضرتش بجز
مبارت کرده و حاجتش بر آورده نشده و مایوس
مانده باشد

باینکه در زمان پیش سلطانی اینطور عرض حاجات
جاری نبوده است در سرائی یک پوه زن نیست که
در سطح آفتاب آیت انعام و اکرام و وظیفه و تحفیف
و استمدادی و اکرام و رفع نقدی و احساسش نیست افزا
منزل و فروغ بخش دید مانده باشد
تبارک الله چگونه و چه نویسم که عقل عاجز از دریافتن
و قلم زبون از نگاشتن خواهد بود

این چه

اوصاف نام

این چه اوصاف این ذات مقدس را و اراچی انداز ۱۴۳
الطاف و اعطاف فرمودی که زبانه احد تقریر نیست
و قلم را قدرت تحریر

همانا این مطلب معین و مجرب است که در هر نقطه
از نفت ایران هر یک از چاکران پیشگاه و خانه
زادان آستان خلائق امیدگاه چون در هر امری
از امور از همه کس مایوس و مقطوع الاصل گردیدند و آن
هر گالندی چشم پوشیدند آنوقت عرض حاجت باین درگاه
که مظهر رحمت و قدرت حضرت احدیت است می برند
و از آنچه میخواهند به نازل میشوند و بر رحمت و عزت
شده یار کما که بجز رب میگردند

و این صفت را جز بر کرامت حل نیستوان کرد و از شرش

بجز

اوصاف ناصر

۱۴۲

با هیچ زبان پروان نیتوان شد
خدا یا این شهریار کار هم که در ازای هیچ نعمتی اندیشه
پاداش و عوض ندارد و هیچ کس هم از عهده بر نیاید
پس بجزم و کرامت و رحمت خودت عاها ی ایشانرا
در نزدنی جاه و اقبال و دولت و شوکت و عظمت
و جثمت و سلامت و عافیت مزاج میسان آتش آج

مبارکش با جابت مقرون و نما

يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ الْحَاجُّ وَالْمُحْتَاجِينَ

وَأَمَّا الْأَمَانَةُ وَالْأَمَانُ الْأَمَانُ

مراد ازین صفت کرامی آنست که انسان بر حسب
مددای عینیبی و نفس قدسی آسپور با خدای توکل و از
مخلوق بی نیاز نباشته باشد که او را در مراتب دینیت
قم

اوصاف ناصر

قدم ثابت و قلب استوار باشد و از نیروی درکار و ۱۴۵
که دارد و اموال مردمان هرگز بچشم طمع ننگد و محصول هرگز
مخصوص بدو خواند و برای او خواهد

و نیز بر اسرار و مخفیات حالات مخلوقات بقدر
توانائی نگاهبان باشد تا همه مردم از وی آسایش
خیال و امنیت خاطر باشند

و فواید این امر پوشیده نیست و سلاطین معدلت این
که نگاهبان حدود و شعور و نزدیک و دور و جمعی بزرگ

از و دایع حضرت احدیت اند

معلوم است تا چنانکه از بهنگار است

و خدا را بر اسکر ما فرستیم که این وجود مسعود مبارک شهباز را
چنان عطف و روف و غفور و کریم و امین و مستین

اوصاف ناصر

۱۴۶

و عادل و رحیم و حلیم گردانیده است
که تمامت اهل ایران را چون اهل و خیال خود در شمار گیرد
بکه امنیت خاطر و آرامش روزگار ایشان را برآورد
خویش مقدم شمارد و بجهاد الهی در تمامت صفحه ایران
بپیکش نیست که چون باد ادا شود با تزلزل خاطر و پریشان
اندیشه از سرای پروان آید

و بر جان و مال و اهل و عیال باشد همه در عهد امن و امان
غنوده اند و بحد و احسان شاهنشاه صاحبقران آید
خدایش بر تخت امانی و امان و وسوده وجود و جان
جاویدان بدارد

و اهل ایران را باین نعمت بزرگ مستدام گردارد
و امانت پر و اصابت رای

۱۴۲

اوصاف ناصر

۱۴۷
مراد ازین صفت میمون و شیمت همایون آنست که در انظار
آمقدار استنباط و استدراک و حسن سلیقه و قوت تخیل
که چون منتهی بی شکل و نامرئوسوار پدیدار و در اصلاح
آن ناچار شوند

بجگوشت رای رزین و اندیشه استوار اطراف عواقب
و نتایج آنرا بخران شوند و آنوقت مقتضای ترتیب و
که در نهایت سهولت و سلامت هموار گردانند و آن
مقدمات و ترتیب بر خاطر هیچکس گران و صعب
نیاید و ترتیب و تکمیل این صفت گاهی ممکن است که مرا
قلب مضطرب تجارب رنگ تازی چل بزدند

و با عالم قدس و تجرد ارتباطی حاصل نمایند
و فواید انمیطلب برای هر کس خصوصاً سلاطین یا
که هر

اوصاف ناصری

۱۴۸ که مرج مدام خطیره و حوایج انام مستند پوشیده نیست
و خداوند بصیر خیر در این وجود افاضت خود مبارک
این صفت بزرگ را بآن پایه موجود فرموده که بحدی
محدود یا موقتی بر آن مرتب و مقصور آید آثار و علالت
و ترفیات فوق العاده که در مملکت ایران در ایندت
قلیل که بار و کاران در این ساربان ظاهر شده اند
بر این معنی دلالت دارد باینکه از میان تو جهات
خاطر خطیر مبارک و زرای صافی ضمیر و امرای بلند پر
در سپکا سلطنت افزون از کواکب خشان اند
هر یک برای نظم مملکتی عظیم کافی هستند و به بصافت
عقل و زراعت رای و اصابت تدبیر و صفوت ضمیر و
و ممتاز بباست که در معنی از مدام متحیر و پچاره میمانند

چون

اوصاف ناصر

۱۴۹ و چون راه تدبیر و دمی بخند متقاً از رای عالم
آرای اقدس اشرف ارفع مبارکش استداد
کرده چون طفل و تبان استفاده و استفاد نمود
فرا بطوری بس شایسته و آسان یک کلمه یا یک
دستخط آفتاب آیت مبارک چاره میفرا و اثر کلام الملک
ملوک الکلام را ظاهر میگرداند و این مطلب از آن بزر
و شیر است که در حیرت شمار شود

و بعون الله تعالی در ذیل حالات و مجاری اسرار
عده همایونش مذکور و جزو شرح خواهد شد
و بسبب این و مدلل خواهد گردید که اگر عقل متین و آرا
حکمت آرایش را با هزار تن وزیر کافی و عامل
و صاحب رای ستقیم برابر نیستند

چون

اوصاف چهارم

۱۵۰ براتب برافزون آید و برآین سخن تمامت اهل ایران
بلکه ممالک جهان شهادت دارند خدایش در هر راه

و هر راه پناهنده و نمایند و باد
و اما القدس و الزهد و الورع

مقصود از این صفات سعادت سمات آن است
که انسان را از تجلیات انوار ایزدی و اشتراقات
لمعات سرمدی آرزو صفات و صفوت و بصیرت پدید آید
که بهر پرده درواز هر پرده بیرون جز خدای نه میزند
و هر چه کند جز بخشنودی او نکند و هر چه یابد جز از وی
ندانند همه او پسند و همه او داند و آرزوی هر که نشو و نما
این مراتب و عوالم که بران اندریم فریفته و دل بسته
و مغرور نیاید و کیمیره در طلب علوفش و مقامات علیه
که

اوصاف پنجم

۱۵۱ لا تحصل الا فی مفعول صد غنید ملک مقدر
و مناظر متعالیه که محل راحت و تفریح روح انسانی است
روز خند و مرآت قلب را فرود بخشد و حصای این
صفات ملک آیت و نیاز حنی آن که اسباب آیش

روح و سرافرازی هر دو جهات

نی محتاج باشارت و نکار است

خدای متعال بفضل و کرم خویش بهمان که عطا
فرموده قدر و قیمتش میباشند و اگر باین بهره بزرگ
اصل و موفق نخته باشد از شنیدن و خواندن نیز بهره
نخواهند برد

همیشه میستوان گفت که این صفات حنی برای
سلاطین جهان عموماً و پادشاهان اسلام خصوصاً

اوصاف نامری

۱۶۲ بسی در خور و سزاوارست چه دیگر کسان چون باین صفات
متصف باشند از خوشین بخوشین همسره رسیده
لکن چون سلاطین را اتصاف باین اوصاف
آید از خوشین تجاوز دهند و مردمان را بهر با تمهیدات
زیر سلاطین چون بجای بی پایاب و اقامتی عالمتاب
هستند که از هیچ استعاضات و استنارت زیان
نخورند و بهر افاضت و انارت کنجایش و توان و استیلا
و چون دیگر مردمان از قطرات غمام معارف و رشحات
بکار عوارف و منور و غانوار ساطع ایشان بایستی
برده یاب شوند هر چند خمیرمایه ایشان با آب قدس شسته
و چهره ایشان بنور زهد و ورع منور و غیاث باشد
آن نیاج هبه ما خود کرد

ای خداوند

اوصاف صری

۱۵۳ ای خداوند قدوس ای فراعنه فلک آبنوس
تا چندت بر بزرگی و رحمت ستایش و عنایت
و نعمت نیایش گیریم
که ز نام روح و کلید دای قیام و نظام امور ما را
در دست اقدار و پنجه اختیار چنین شهر یاری
کامکار نهاده
که از هر صفی نام بریم از تکمیلش کامیاب و از هر صفی
بر شماریم برافقی مداجش ملجا و مآب است
از صفوت نیت و خلوص رویت و ارادت باطن
بنوت و کمال زلفت و عطوفت بجهل بریت و اشارت
و انتخابات و اختیارات قدسی آیاتش
مهرین و شخص است

که

اوصاف ناصر

۱۵۴ که جز مقام قدس و استغراق در مرکز کبریا نشسته و توفیق است
پیردانی و تأیید است سبحانی ادراک آن مدارج و مراتب

محال است

و نیروی شریعت را این مرتبت و منزلت نتواند بود
و این خبر و اثر و نظر را در خور نتواند شد خدای ذوالجلال

از کز نه آفات نکاهان باشد

و شرح اینجمله چون یزدان مستدلاً مسطور خواهد شد
و اما الشوكة والعظمه و المحنة

با اتفاق مورخین جهان از زمان اسلام تا بحال تحکیم

مینت و شکاه مملکت ایران هیچ پادشاهی باین

حشمت و شوکت و عظمت و اجلال و عدت و شکوه

و بطن کشور و علامات عالیله و اماره ساسیه و کمال و

دخام

اوصاف ناصر

دخام آستان جلالت ارتسام و وزرای عالی مقام ۱۵۵

و امرای ذوالمجدد الاحسن ام که میتوان گفت اغلب

از ایشان بر اغلب سلاطین سابق و فرمان فرمایان

نمان تفوق و تقوا خردارند جلوس نفوذ

و باین دفاین و خسر این و اشیاء نفیسه و بدیعه و جواهر

آبدار و لالی شاهوار که هر قطعه اش اسباب اعتبار و

بزرگ است نایل نشده

و هیچوقت دین یزدان و شریعت پنبه آخر زمان

و اسلام و اسلامیان را این قوت و سرافراز

و رونق و شکوه و رفعت نبوده است

چنانکه چون با کدشته روزگار ان مبسزان کیریم و در

مات بلاد ایران آنحال کتمان و قیقه سابقه را بنجیم

دان

اوصاف ناصر

۱۵۶ و آن ضعف مسلمانان را بتبار آوریم و اکنون این قوت
و قدرت را نیز باز شماریم که بجهانند تعالی و حسن حیات
و خلوص عقیدت این خرد و کامل دریا دل عادل قادر
که خدایش حافظ و ناصر باد چگونگی دین ایراد می
و شریعت احمدی صلی الله علیه و آله و سلم رواج یافته
که در تمام بلاد ایران و سایر نقاط ممالک اطراف
که از مردم ایران تجارت و سیاحت و غیر از این
جای دارند و از طرف دولت ایران رجال گانجی
بوزارت مختار و سفارت کبری و قونسولگری اسامی
و یکسب پرستی و محافظت ایشان مأمورند در آن لیل
و اطراف بنار محافل و مجالس و منابر ذکر فضایل
و مناقب و آثار و معاصر و مصایب اهل مپت اطهار

و فرزندان

اوصاف ناصر

۱۵۷ و فرزندان حیدر کرار سلام الله علیهم اجمعین برپا
و چه مخارج فوق العاده مرعی میگرد و و چگونه روزی
اهلی ایران با تمام فضایل و آثار الله هدیه
سلام الله علیهم بعبادت و رسالت پایان میرود
و در هر مملکتی با یک تکریم و تهنیت و تقدیس و شهادت
به نبوت مطلقه و ولایت خاصه در مکه مستحوا و منار
از مرکز خراسان بر میگذرد و اهل ممالک ایران
در هر سال ده گز و در تومان صرف این مراتب و تهنیت
معاش و توقیر و احترام و آسایش علای اهل
و منار بر مقام و طلاب علوم میشود و هیچ وقت و سبب
فت و انسانی شریعت را این عظمت و غرّت نبوده
و در حقیقت این شهر یزدین دار قدس آثار تمام

بن خزن

اوصاف ناصی

۱۵۸ این حمیت و این شوکت و این دفاین و خندان
و این لشکر آراسته و کشور پیراسته را از پله
اجرای همین منظور خوانان است و حق که این جور

مسعود مبارک بر اسلام و اسلامیان دارد
تا اکنون که سالیان هجرت بر کیمزار و سیصد و
هزار یاقه برای هیچیک از مسلمانان خواه سلطان یا دیگر
ثابت و آشکار نگشته است چنانکه بعون یزدان بهمان
و اقبال شاهنشاه آفتاب مثال بیان این اجل
شروع کند که آید

خداوند ذوالجلال در غده و احوال روزگار عظمت
و شوکت و اجلال و طول عمر و صحت و سلامت این
کثیر السجود مبارک پیفزاید

و اما لیتقط

اوصاف ناصر

و اما لیتقط

مقصود از این خالت این است که در انسان بواسطه ۱۵۹
لطافت روح انسانی و کمال فراست و کیمیت
و رکاویت حالتی پدید باشد که بر هر کار و هر توشیه
و آشکار پناه و دانا و پیدار باشد و از سخت و آسان
و مینه و آزار آن پس دنیوی هرگز بیسج ممتنی را مجهول
و متروک و صغیر ندارد و همواره در ترصد آن باشد
که بر جزئیات و کلیات امور اطلاع کلی داشته از دقایق
و لطایف احوال و مجاری حالات و صدور و رصود
و حوادث و حرکات و سکناات مخلوقات مستحضرات
تا هر ممتنی را پیش از آنکه سخت و دشوار شود در مقام
چاره بر آید

و در ای

اوصاف ناصیه

۱۴۰. و دارای این صفت همیشه در بالشراحت بآش
یکذرا نه چه آنخت هر کاری بسولت اصلاح میکند
و از دشواری پایان بر خمت نمی آید

و سلاطین جهان که ناظم منظم عالم و دارای زمام
اختیار گردی از بنی آدم و حافظ حدود و شعور ممالک
عمده اند ظاهر است تا چند محتاج باین صفت نبند
و این سلسله بهی است که همانطور که حاجت مردمان
بسلاطین بسیار است

حاجت سلاطین بخداوند قاضی الحاجات پشمار می آید
پس ایشانرا بایستی چندی که توانائی دارند
خویش را برای انجام امور و تسهیل و شوار کارهای
مندگان خدای بیدار و آماده و حاضر دارند

و اگر

اوصاف ناصیه

۱۴۱. تا کار گذاران عالم بالانیر پیوسته اصلاح امور و انجیل
مرام و خمت و دوام ایشانرا از پیشگاه پادشاه
پادشاهان خواهند کرد و ایشان چند آنکه
حاجات خویش را از درگاه ابرزدی بر آورده و مقبول
میطلبند و هرگز از خواستینان ندانند
از حاجات خلق نیز غول نیسند

و چون حالت بر این منوال بایستی و گزیری نخواهد داشت
باید تدبیری فرماید که این بارگران را هر چند ممکن است
سبک گرداند و چاره آن خبر به تقیض و اصلاح هر
قبل از دشواری نخواهد بود و این مطلب بر هیچکس پوشیده
فانخذ الله الدنیه لاناخذہ سنه ولا نؤمر

که در ایقاب شریف و غنصر لطیف تا چند فرست
و اگر

اوصاف ناصر

۱۶۲ وکیاست و رکاویت نهاده که هیچ آفتی از آفات
و ساعتی از ساعات از حالت مملکت و اهل مملکت
و ملت و دولت غفلت ندارد و از تمامت نفع
و سرحدات و واردات و حرکات و صادرات
سکنات جمله رعایا و برابا و خیالات و مجاری حالات
دیگر ممالک و مسالک چیزی نیست که در پیشگاه مقام
و تسکاهش کمشوف نباشد و همیشه علاج هر واقعه را
قبل از وقوع میفرماید

و بنا کارهای عمده پدید میگرد که عقول و انبیا
از تدبیرش عاجز است و مردمان جز نبه از اصلاح
و رفع اشکال و افسادش استحضاری نمی یابند
و این مطلب نیز با شواهد کافی و ادله و امینه

ان شاء الله

اوصاف ناصر

۱۶۳ ان شاء الله مشروح و مذکور خواهد گشت
خداوند علی اعلی این نعمت بلند آیت را برای امان
این مملکت پانیده و این وجود مسعود مبارک
باجت پدار و تخت نامدار و روزگار و زمان ویران

سرافراز دارد
و اما الکیاسته و الفراسته و حسن الاشغال
و الحافظه

این صفات جمله از لطافت روح و وحدت ذهن و صفات
و سیر و عقل و استحکام مغز و جودت قریح و استقامت
سلیقه و بر خود واجب شمردن رعایت حقوق و حفظ
مراتب ناشی میگرد

و هر کس را این اسباب و این نعمت بهره آید

بای

اوصاف نهم

۱۰۴ برای سهولت امورات و محفوظ بودن از اکثر خطاها
و بلیات و رو آوردن جنس را با خویش و ادراک
نتایج جمیع و فواید طبعیه بسی بکار و مایه امید واری است
و سلاطین حکمت آیین را که مرجع مهام انانیت
و بیایستی از مخاطر و صواب در بزرگ جمیع انکسایان
نه آن چند ستوده و محمود است که معدود و محدود
چه هر آنی کاری از نو پدید کرد که گذشت آن بکمال
رای رزین و احتیاط را اندیشه و در پین ایشان
حوالت است

پس بایستی دقایق و لطایف آنرا بیکایست و فراموش
و آغاز و انجامش را بجهن انتقال در یابند و نیمی است
در ذهن بماند

اوصاف دهم

و خلاصه و حاصلش را به نیروی حافظه و قوت مستبطه ۵
در خاطر بسیارند و هم باین نیرو و قوی اشخاصی را که
از پی انجام آن مهم نامور میفرمایند شناخته و موجب
و کار آرز نموده یافته و مراتب هوش و مدرک و دینیت
و امانت و استقامت و خردمندی ایشان را برآورد
فراست بخنده باشند

و بسیار شدت و سی سال از آن پیش کسی را بکار
آزمایش فرموده اند و امروز نیز چنان کار و چنان
شخص بکار است

و بایستی فوراً بقوت حافظه او را بخواطر و حاضر آورد
تا به سهولت و اصبوب طرق انجام دهند و اگر این نیرو
نباشد و شخصی دیگر را بتازه برای چنین مهمی گرفته

اوصاف ناصی

۱۶۶

از دو حال پروین باشد

اگر فوراً با نیکار که از نذر زحمت نیابند و اگر بر تبتش
از نواست دام فرماید زمان از دست بشود
و مصداق الامور مرهون شه باوقاتا معمول نکند و

و ناچار اگر زیان نیابند امید سود شاید داشت

و نیز هر کس در پیشگاه سلاطین تشریف و بغوانی مبارک
یا بعض غرض آمیزی جبارت جبت لایب قلب ملک

که ضبط انوار غیب و اسرار بلاریب است

فورا بحکم کیاست و امر فراست صدق و کذب او را
استدراک و استنباط خواهد فرمود و پیش از آنکه اندکی
رود و امتحانی پیش افتد و کاری از نو دامن گیر شود آنچه

صلاح ملک و ملت است مقرر میفرمایند

تا بفرجام

اوصاف ناصی

۱۶۷

تا بفرجام از از دو حام و خامت است بخیرند

و نیز پیشگاه سلاطین که مطاف پشتر مردم روی زمین
و ناچار از انجاست خدمتها و صداقتها و اما نه تنها
و حقوق بود رعیت است و شاید گاهی از پاره خجاست

آشکار شده باشد

بایستی به نیروی حافظه در خاطر دریا تا ثبوت فریاد
و همواره خدمات صادقانه را در نظر انور جلوه گر فرمایند

تا بسپارد اش فوری یا مالی یا عند الموضع و المقام
اگر چند از اسلاف با خلاف راجع کرده و فرو گذاشت

نفرمایند

تا اسباب امید واری دیگران و جان نثار طریض
و یکچس خدمت و زحمت خود را بهر روگان ممکن نماید

یا

اوصاف ناصر

۱۶۸ بلکه ذخیره بس بزرگ و نعمتی جاوید برای فرزندان
و باز ماندگان خویش و از هر جنبه شرفی و پانیده

شمارد

خداوند حافظ ناصر امت بریم و بزرگی و توانایی

نیایش سپاریم

که چنین خسروی کامکار و قهرمانی معدلت آثار
بماندگان پیشگاه و پرستندگان درگاه عطا فرمود
که در فراست طبعی و کیاست فطری حسن اقبال
و نیروی حافظه آنچه مرا فراز و از تمامت بشردارند

مناز است

که ما را هیچ کار نباید و هیچ کفار نشاید
جز آنکه بحیره حضرت حق پویم و یکر زبان باستان
که خدایا

اوصاف ناصر

۱۶۹ که خدایا حافظ و ناصر و کردگار انکاهبان و پیش
سجنان الله مالک الملک

این قلب مبارک کدام آفتاب و این صدر بهایون
کدام بحر بی پایاب و این نظر رحمت اثر کدام آیت
سعاوت رایت و این عنبر کریم کدام عالم کبر و کدام
نشا عظیم و کدام مرکز نعیم است که هیچ منت که
باقصی درجه استیاز و اعتبارش در این وجود مسعود
موجود نیست

و هیچ نخواهیم که از آن برتر و بهترش در وی نیام
که یاقا در هر چه خواسته تو خواسته و هر چه آراسته
تو آراسته تو نیکه بجزیر از کوهی فرد و آری و دریا
در رودی بکجانی و عالمی در قابلی جای کنی

که

اوصاف ناصر

۱۷۰

که نکاستی در آنباشد و نه این را فرونی
گاشش حکمای سلف که میکشد مشیت خدای تعلق
بخوید که جهان را در قالبی بچخاند که نه آن صغیر و نه این کبر
هم اکنون در صفحه جهان کروکان بودندی و بخوان شد
که خدای قدرت کامله جهان را در جان من و آسمان را در
آفتابی و دریا را در سینه و کوهی را در کنجینه
و نه از آن کاسته و نه بر این اندازده و قالب مبارک
افزوده است

و انیرا علما جرجعرت اصبار و حیرت افکار را می

و سببی بدست نیاده است

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

همانا از آغاز ولایت عهد جاوید تا اکنون هیچکس

از نظر

اوصاف ناصر

از نظر مبارک پیرو که بعد از بیت و سی سال چون بحضور
تشریف جوید فوراً نشناسد و هیچ مطلبی و اسم و رسم
و هیچ خاک و آب و شهر و دیار و منزل و مکان
و هیچ خدمت و امانت و حقوقی یا خط و کارش و دانا
در حضرت ملکوتی آتشش بعرض نرسیده و بسع همایش
نمک نشسته که هنوزش از خاطر مبارک محو و منسی شده باشد
تمامت بزرگان ایران و اعیان این مملکت جاوید
بنیان را با اسم و رسم و پدر و هنر و اثر و سبک و حُرَت
و خدمت و اصالت و نجابت و کفایت از خوشاوندان
خودشان بهتر میشناسد و میداند و همچنین حقوق
هر کس را از پدر و مهربان بیشتر رعایت میفرماید
و در جات هر یک

۸۸

اوصاف ناصیه

۱۷۲ هر یک را از بر کس بهتر محفوظ میدارد
بار باشد است که طبقات نوک و زوسای عکس و صفت
چاکران پیشگاه و پرورش یافتگان درگاه جهان
طبقه طبقه از عرض حضور لامع النور اقدس مبارکش گذرند
و رئیس آن دایره و دپو است و کسی که روز و شب
مردم معاشره معاصراند اسامی ایشان را خواسته اند

بعضی رسانند

بعد از نیت سال امارت و معاشرت هنوز حافظ است
و انساب و شئون و خدمات ایشان کاملاً بخود آید
و این وجود عنایت نمود جمله را با اسم و رسم و نام و نسب
شناخته و نوازشی مخصوص فرموده اند

و بر این منوال هر طبقه از طبقات تشریف یافته و چون

چون بار شده اند

اوصاف ناصیه

و چون باز شده اند از بزرگی و قدرت خدای شکفته ۱۷۳
گرفته اند و سایه خدای را در عالم گشته اند کمتر شده است
که پاره اشخاص در پیشگاه کردند و اساس عرض حاجت
برده اند و دیگران سابقه آوراند استمه بلکه خود آینه
در سیاقه

و این شهر یار کامکار اظهار مرام فرموده و بار نموده اند
که در زمان ولایت عهد در فلان نقطه قتلان نیت
از روی ظاهر گشته و اکنون کسی چهل سال از آن گذشته
پادشاه آن شخص همایون لازم است

گذشته از عرض و عرایض متظلمان و مستمندان و حکام
ولایات ممالک ایران و مأمورین ممالک خارجه و سایه
مطالب شخصی سلطنتی را را اختلاف با هر چه چاک مشروطاً

چون

اوصاف ناصر

بعون یزدان مذکور آید

۱۷۴

افزون از سی اداره بزرگ دولتی و سی تن مدیر کافی کامل است
که در هر اداره مقامات عالی و صادرات و واردات
متواتره بزرگ است و از اطراف و کناف ممالک
موجب مناسبت مطالبی و مقاصدی بهر اداره راجع شود
و جمعی بزرگ از چاکران پیشگاه و تربیت یافتگان درگاه
روز شب مشغول خواندن و نگاشتن هستند

و آنوقت که رؤس مطالب هر اداره که راجع بکسوت
و اشارت و امر قدر قدر و تعلق میل خاطر مبارک بپایونی روحنا
فداه است حاضر و آماده کرده پنجاه روزه هزار بیت تحریر است
مختلفه از پیشگاه کمر مت دستگاه و نظر انور بپایش میگذراند
و اغلب مطالب محینه و محرمانه است که خبر نظر و قلم مبارکش
پیدا

اوصاف ناصر

پنج دیده و خامه را محترمت نیست و این جمله را از اول ۱۷۵
تا آخر سطر بطرح و جزو و بجزو از نظر آفتاب آرسکندرا
و در هر یک با قلم عنایت توأم احکام قدر نظام و کمال
فصاحت بلاغت و اختصار و استحکام صادر میفرماید
و آنروز شب و آنشب بر روزی پیوسته بآن اداره و
اعاده میفرماید

در حالتی که هیچ عرضی بچواب و هیچ مطلبی انجام نگیرد
و هیچ مشکلی سولست یا فایده نمانده است
و هیچ مسئله بر نگیرد و هرگز خودش راجع نشده است
و کار ده روز و پست روز یک اداره بزرگ در این مدت
مدت ازین حسن انتقال و جودت و قریحه و وفاداری
و لطف کیاست منظم و مربوط میگردود

و این ملا

اوصاف نام

ع ۱۷ و این سلسله بر قامت اهل ایران و دیگر ممالک چنان
آشکار است که نه خورشید را این ظهور و نه ماه را

این شیوع است

و اگر قامت کوهر شناسان بجا معارف رای و پیر
کرد آورند

بهای این کوهر و الاخر را با هیچ میزان برابر نتوانند و
خدای شان این نعمت بزرگ و این کوهر بی بها و این
اخر تابان و این بدر و زان را بر معارج کای
و مدارج شهبازی پائیده و تابنده کرده اند

و اما السامه و الحراسته

و الکفایه

مراد از این صفات و الاسامات آن است که انسان را

از اندوه

اوصاف نام

از از و جام جیوش غیرت و صراحت و اقسام عظام
سماعت و شجاعت و کمال علم و فضل و خرم و غم و نهایت
درجات نبابت و درایت بحالت پدید

که هر کار خواه کلی خواه جزئی بان پایه استوار و تسو
و از لطایف و وفا قیوش خان سفر و مستحضر باشد
که هر قسم خواهد و بهتر باید بگرداند

و در تربیت و اصلاح و تقدیم و تاخر هر معنی بدین
مباکرت و اقدام و باسهل طرق بانجام و اتمام برسان
که دیگر آنرا آن قدرت و آن قطع و فصل و آن صرا
و تباه در بخاطر بخند

بلکه چون در یاب فروماند و چون فیصل یافته بخرد شکستی
و این صفات در هر کس بر حسب نمود درجات و مقدر

در دوزخ

اوصاف ناصیه

۱۷۸ در خوراست و هر کس را فروتر باشد آثار نیک نجی و جلال
و ترقی او بیشتر است و اسباب عظمت و رونق امور را
موجود تر

چه با این صفات ممکن است کارهای بس خرد را
که در انظار بسی عظیم و بزرگ باید نمود چنان معظم و خیره
کننده است که مقصدی مهم بس عظیم بنهند آرزو مند انتقام شوند
چنانکه گاهی میشود مناصب و مهمان خیره در دست باره
که بر این اوصاف کلام بعضاً کلاماً بصیر و ستولی نیستند
چنان خفیف میگرد که آنحسان که همه گاه آرزوی انتقام
داشته اند نیز از میگردند زیرا انسان باستی بحسن تدبیر و کفایت
و درایت بر هر کار که چنگ در آنخند بزرگ و مغرور دارد
نه کارها و مناصب اشخاص را

اوصاف ناصیه

و محاسن این صفات در هر کس معین و فوایدش ۱۷۹
مشخص است بدرازی سخن حاجت نیست و البته در
اشخاص شوکت مناصب سلاطین جهان که مقصد
مهم بزرگ و مدارج عالی اند خصایص و فوایدش
معین است

چه ایشان چون بر این صفات تکمیل یابد
مملکتی را عظیم و بارونق گردانند و دیگران از خانه و
خویش تجاوز نتوانند

خداوند عالم را اینا بشهنا بریم که در این وجود معنوی مبارک
این صفات حنه را بآندرجه موجود مندرج موده که از ابتدا
اسلام تا کنون هیچ سلاطینی اینک نه بیاست عباد
و حراست بلاد و کفایت مهمان و سیانت قوام نظام

اوصاف ناصر

۱۸۰ امور نام بر تخت سلطنت و کامرانی ارتقا حجت
و دولت و ملت ایران را این عظمت و حشمت
تو رعایا را این امنیت و راحت موجود
نبوده است

چنانکه بون خدای در مقام خود مشروح اشارت رود

و اما الشجاعة والتماته والمروية

والمبادرة

این صفات حضرت سمات و محاشش میارند
شرح و ببط و توضیح است
همه کس را اسباب فخر و اعتبار و پیشرفت کار
و نیاج پدیدار است

و نه دان

اوصاف ناصر

۱۸۱ و خروان نامدار و خدیوان کامکار را هر چه پیشتر
چه برای انتظام امور و کما بهانی سرحدات و ثغور و طرود
و منع عادی و سیر و کشت صحاری و براری و سپردن
جبال و سجاد و کثودن بلدان و امصار و امتحانات
طبقه لشکر و پذیرائی حوادث و وقایع کثیر انخط و انجا
مقاصد و حصول آارب

جز با این صفات و حالات مامولی معمول و منظور
بحصول نیاید و باره مرام در لکام نیارند و تیر مقصود و بر
مراد نشانند و شاه دولت و شاهین ملکه آسانی صید
و در صفحه عالم بصفت بزرگ جو و و کرم نامدار تواند بود
خدای کریم رحیم را ستایشها بریم

که این خمر و لیسرو این یوشیر کیر و این صابغران نخشده

دیان خن

اوصاف ناصیه

۱۸۲ و این خاقان کوشنده را بدانگونه بر این صفات

آراسته ساخت

که در هر یک بر هر تن پشی دارد و از هر یک با هر یک
خویشی در میدان شجاعت شیری است خروشان
و در ایوان سماعت بحریت جوشان در پشته آرد
اردیشیری است نوز سیده

و در عرصه صید گاه برای است صید دیده و هنگام
مبادرت پلکی است تیز خنک و زمان مظاروت
نهنکی است پراهنک

کوه از آسایش تو فیدن گیرد و دریا از نیش بشین
ز تخش او بجز نزد پلک آهن حای
زبطش او بدهد ننگ دریا با

چون روز

اوصاف ناصیه

چون روز قال پدید آید یا همی خیر به سبال افند
چنان پذیرا و مهیا گردد که کونی دوستان بهنک بستان
و چون بهنگام شکار سوار گردد کونی و خوش طبع
و سباع بجا داشت آسمانی و دواهی ناکهانی بچپک بال
گرفتار اند

مرغ هوا بر نیر و ماهی دریا در نفسیر آرد
محقق است که از عهد کیو مرث تا کنون هیچ پادشاه
اینگونه بر پشت مرکب را کب و بر حش مرکب
غالب نبوده

و سهل و صعب زمین را با نیطرق سپرده است
در شواخ جبال چنان مرکب براند که هیچ فاریه
بر زمینی صاف و هموار تواند

چون روز

اوصاف ناصیه

۱۸۴ چون مرکب بچولان آرد چنان از نشیب بفرز و از فرا

پیش بمرعت تبارد

که بظار کان نه از نشیبش بیرون و نه از فرازش و از پیش

چه از آن تنه ی رفتار و کرمی کردار

آنانکه بخزان نشیب هستند همه او پند و آنانکه بسینه فرآ

همه او یابند

و چون از پی صید افکندن تیر بر چله کان یا کلوله تفنگ

آتش نشان هند شکار از شدت اضطراب پای فراموش

و چنان پدربک کرد که بسوز بایک از تفنگ

و سید از چله کان زسته گرفتار آید

بسیار اتفاق افتاده و کبوتر یا دود مرغ بلبل پروا

سریع السیر را متفقاً پروا داده یا متحداً پروا زده

بافتند

اوصاف ناصیه

و با تفنگ دلوله فرآهر دور انداخته و بچپک ۱۸۵

مجال گذاشته اند

و در شکار سباع و وحوش و طیور هرگز تیری از دست

و دست مبارکش خطا نگذاشته و تاکنون

بر حسب تعداد افزون زسی پیک تیز چپک در شتاب

جبال و قتل طلال یک تنه از پای در آورده

با اینکه هر یک را صد سوار کارزار برابر نبوده اند

و هم اکنون از نسبت تیر و تیش نه پیک را در کوه

و نه ننگ را بدربار نیروی گذار است

و اگر در سلاطین پیشین بختن رایگی از این درندگان

تیز چپک بچپک افکامی سالها داستان کرد و بچپک

و تارخی بزرگ و یاد کاری عظیم باز نمودندی و بچپک قوه جدا

بافتند

اوصاف ناص

۱۸۶ این خسرو پهل از بس در هر صفی ممتاز و سرفراز است
 هرگز آنیکو نه کارها و کردار با بحیری نشود و انداره
 تیزی نگذارد و در هیچ موقعی بحباب نیارد
 محقق است که در میان پادشاهان جلالت ارکان
 عجم هیچیک چون بهرام کور بصید افکندن و شکار انداختن
 نیرومند و پر شور نبوده اند
 چندانکه باین صفت موصوف و به بهرام کور معروف
 گشت و در صفحه جهان نام و نشان درآفکند
 و مابطریقین میدانیم و میگوئیم
 که این شهریار کامکاد این نامدار پنهان
 هزاران بهرام کور بشکار گرفته
 از هیبت تیر و شمشیر بهرام چرخ راه فرار سپرده
 انداختی

اوصاف ناص

۱۸۷ و از آتش سمش شراره در دل ستاره افکند و زویش
 از تندی تیرش نیروی رمیدن است نظیر راکت
 ضامنش مجال پریدن
 خداوند پهل تیر آتش را بر هدف مراد فرود نشاند
 و او را از گردن بال حوادث و نضال و واهی مصون
 و محفوظ گرداند
 و آنچه نیز بعد از خدای در مقام خود توصیف و تشریح کرد
 و اما الصلوة و الیسبة و السطوة
 این صفات همه از نیروی قلب و قوت اندیشه
 و سیاست محض و عدالت صرف و استقامت
 و استقامت رویت و کمال عزم و خرم و نیروی
 قوای آشکارا و نهانی و شدت توکل و توسل
 بحضرت

اوصاف ناصیه

۱۸۸ بخت یزدانی و کثرت اصناف و مروت خیزد
و اینجالت برای ماست افراذنی آدم در غرو و آ
انتظام امر است

لکن در سلاطین حشمت آیین از لوازم امور جهاندار
و شرایط آداب شهریاری است و حد اعتدال
ستوده و محمود باشد

چه اگر شدت یابد مورث و حشمت و دشت و زلزله
قلوب بندگان خدای و وواع ایرود و سراسر
کرد و و اگر سستی و قلت گیرد مایه جبارت خسان
و خسارت کسان باشد و هر دو مذموم است

و این صفت در سیاست مدن و حفظ ارکان
عدالت رکن اتم و جود اظم است

من

اوصاف ناصیه

۱۸۹ منت خدایا که از نینب بطوت و آسیب بیت
وصولت این شهر یا رجب انداز هیچ کرد بخشی کردن
نفر از دوحیچ نیر و مندی نیر و مننایه

در اقصی بلاد ممالک ایران از سیصد فرسنگ را
یا بیشتر یا کمتر هیچکس را آن توانایی نیست که گاهی
پرون از اندازد بر کسیر و نفی پرون از حد بر
خدایش با نیروی گشاده و خوی آزاده و قلب جم
و دست کریم چنان سبت و وصولتی در عنصر مبارک
بود بیت مناده

که ابطال رجا را بر پیره زالی سگسته بال نیروی
تقدی و تحطی و قدرت یال کوپال نیست
اگر چه هماره سی و دو کوهر خشانس لعل افشان است
بند

اوصاف ناصر

۱۹۰ شاید شد از خنده شیر نه خنده است و دندان درین شیر
که ام کس را آن نیز که بر این خندیدن غرور گیرد
یا از مقام خویش دور گردد و یا کار بقصور و قوت را بخت
بیزاد در حالت رحمت دریافت کوه بر نشان در هنگام
سطوت کوهی است آتش نشان دریا از سبیش سرگرد
کوه از آسبش آب شود آفتاب از باش از تاب در
ماه از بختش در جایش چرم پیک و ناب نیک از بختش
دور یزد و جگر شیر و دل مرد دلیر از آتش خشمش از نا
تافته کافه گردد و هرگز مهر بر از شراره غضبش چنان
کرده اشیر نافت شود
و تفصیل اینجا بر یک بخوانست خداوند آب و آتش
نکارش خواهد یافت

باین

اوصاف ناصر

۱۹۱

بِأَمْرِ سَبَقَتْ رَحْمَةُ غَضَبِهِ
وَأَمَّا الْأَصَالَةُ وَالنَّجَابَةُ
این دولت ممتاز و نعمت سرفراز را قیسی بی شمار
و شرافتی بی سرون از حد قیاس و کد اراست و هرگز
باشد همه چیز باشد

چه حصول این دولت مایه وجود تمامت صفات
و الاسامات و خصال سعادت مال است
اگر چند شمیر مندرگاه بگاه از کد و رات حوادث
و وقوعات صوادر و زینت غلت که بر قی پدید آید
یا از کده ایام سرازینام بیرون نیاید لکن هر وقت
از مساعدت کار فرمایان و معاضدت مردان نجیب
مقتضی پسند یا مبدی ظاهر و دستی ظاهر شاه کرد
در فضل

اوصاف ناصی

۱۹۲ در فیصل امور چنان قطع و طرد و دفع چنان از اثر و

و دور چنان مناع باشد

که از هیچ تنی براق و تیغه شفاف آنگونه اسعاف
حاجات ممکن نشود و هرگز در مواقع و مواضع خیات و خطا

و جوهر نباشد و به پیونده کوهر نفروشد

و در کارگاه آفرینش بهیچوقت ایستقام و حالت غفلت
نداشته

و آری شگاه فروزنده مهر و ماه و مندر ازنده این

لا جو روین بارگاه هرگز نمیشد به پیامبری برنگاشته

که با این خلعت ممتاز نبوده و هر یک را نیروی نبوت

و ادای تکالیف برافزون بوده است این جامه را

برین ترو مسیغ تر در برداشته

چنان

اوصاف ناصی

چنانکه پیغمبر احسن الزمان صلی الله علیه و آله و سلم ۱۹۳

چون تا بحضرت آدم علیه السلام بر شماریم جلالت

آباء کرام و اجداد و اجدادش چون آفتاب تابان

و ماه منور و زان آشکاری افتد

و نواید این مندر در آنجا که از رشته انصاف سخن میرفت

چندی بکارش یافت و در ایستقامت حاجت با عادت

و هر کس را تصدی تمام و رجوع خاص و عام بشیر

نصیب باشد

این استیاز و افتخار بشیر بکار است

و از این پان معلوم میگردد

که خدروان اصالت بمیان را که مرجع خلق و جهان

و امید گاه انبوی از بندگان حضرت دیان هستند

یا در

اوصاف ناصر

۱۹۴ ناصر معتمد در خوراست

و آنخان را که در چنین خرقی اصالت آیت تقرب
و منزلت و چاکری و خدمت روزی سپارند سکرین
با تقدیر واجب و لازم است که هیچ میزان و معیاری
کنجیدن نخواهد یافت

ای مندر ازنده آخرت ای سرفرازی مندر وزنده
کوهرهای ممتاز ای نایبند و پیرانهای با پر و پران
ترا چو شش گویم که در خور و چو تاشش نمایم که سزاوار باشد
که از کمال غایت و رحمت

حساب و ایاب مارا به پیشگاه شهر یاری خورشید تاب
و تاجداری جمشید اصحاب باز و ادای
که چون نبه یون و پیوند مبارکش بشمار گیریم
در

اوصاف ناصر

۱۹۵ در شته اجداد امجاد و آباء کمر اش را تا بادم بر کشیم
همه شهر یاران با قنبر و جا همه پاوشان با تاج و کلاه
پدر در پدر شهر یار بزرگ
که در کهر نامه ارسترک

چون در سپیده جلالت و اصالت جولان ده
بارۀ فخر و مرکب شرافت را تا بدود و چرخ نمیززند
و چون در ایوان نبالت و عرصه مفاخرت جام گیرد
از جام جمشید لبریزد با کمال سلامت فریاد

أُولَئِكَ أَلْبَابُ فِجْنًا مِثْلِهِمْ إِذَا جَمَعْنَا بِالْجَمِيلِ الْمَثْوِ
جز آواز آمانا و صد قفا و اطمانا نشود و اینست

جز اینکه

إِذَا فَضَّ اللَّهُ أَمْرَكَ كَانَتْ مَفْضِيًّا

ضیاء

اوصاف ناصر

۱۹۶ خدایش بخت کامرانی و در کارهای چندان بدو
که بشماره آباء عطا شد ایناء کرام و بعدا و اجداد و مجاد

اولاد مخم نام سپند

و اما المینت والارائه

والا بقال

این صفات و این نعمات جلالت آیات بحله
از پاکی طینت و سلامت فطرت و نیروی بخت
و کمال قدس و فروغ عقل و منور و زنده پر خیر
که بهره کار فرمایان عوالم ملکوت با آنحضرت بجا است
مجاورت و معاونت و مجانست باشد و از این رو
اوراد هر امری نماینده باشد و چون چنین باشد
لا بد کارهای او منورین اقبال و بخت او بسیار

در وقت

اوصاف ناصر

۱۹۷ و روزش میمون و روز کارش مایون باشد
و بجهان دیش و هر کاری روی بند اگر چندی صعب و سخت
ناید بان مساعدت و معاضدت های نهانی چنان

آسان کرد و که هیچ عقل و تدبیری نخبه

از دشمنی دشمنان و نیروی معاندان چنان کاست
و بر دوستی دوستان و قدرت موافقان چنان افزود

که خود را نهند و کمان نهند

برگزینی سدید در پشته رزش سپاید و باره استوار

در عرصه غرضش بر پای نماید

و بقا و بهای این نعمت بر هر کس مبرهن و سلاطین جهان

که مقصدی کارهای بزرگ عالم اند و زوش معین است

ای پروردگار و کار و اجمال و بحال ای کردگار پروردگار

تعالی

اوصاف ناصر

۱۹۸

ترا بکدام زبان بنایش گذاریم و با کدام زبان تشبیه
کناریم و با چه سخن نگر گفت فرستیم و با چه کلام
پاس رحمت سپاریم که از کمال الطاف حق
ماندگان ارادت نشان و خانه را و ان عبودیت ارکان
در پیشگاه چگونگی سلطانی میمنت توانان و آستان
صاحبقرانی اقبال بنیان مبتی چاکری و شاکستی
سرافراز داشتی

که میمنت بدوین گیرد و اقبال از و اکمال جوید و ارادت
از و انارت طلبد و بخت از بختش آید و خواه و طالع
بحضرت خورشید مطالعش ایاب بکیر و زیستار و
خلافش گذاره کند و آفتاب بیرون از مرادش
از چهره نقاب بکشد

قصای

اوصاف ناصر

قصای حق است اینک پادشاه روان باشد کاندر قضا و نقصان ۱۹۹
ستاره و فلک و روزگار مخلوقند
چنان روند که ایر و چنان دهد فرما

از آن همسکام که صفی جهان به نمود این کوهر خشان
روشن و پخته جهان از تابش این آفتاب در نشان
کشن گردید تاکنون که از بوستان مراد که گزند خزان
پناه و اندک بچیده و از دوستی کجای کارانی که آید
نقصانش مراد و پناه و چند پیمانه کشیده و از آن عهد
که تاج از کاهواره آویخته تا این همسکام که باج بر تاج
یکپس بعد او تش برخواست که بخت غنیمت و بخت
بجودش نشست که بخت برخواست حمودش
از عمر سودمند و بخایش روزگار جمیل نیافت
خمر

اوصاف ناصر

خمش اگر با ستر است تن به تبر سپرد از بایش برید
ز وین برد معاندش اگر از زمین با سمان بر شد بچک
که و کان کشت موافقش اگر در کام تنگ رفت که
که انما به بچک آورد و موافقش اگر در برج فرج کشت
با خست سعادت و ثبات هم آهنگ کشت تخت
دولت و زور فلک بحکم خدای همه موافق باشند
که این است مخالف کرد بر اندیش خدای فخرت او را بر او کند
اگر مخالفت شهریار عالم را بکوه بر بنویسی فرو خورشید
و که بچرخ فلک بر بنویسی مخالفش سیاه کرد و اجرام چرخ

بروز نامه ایام و همه پدید است

اگر بجوای دانست روز نامه بخوان
چه بسیار سرافرازان بزرگ با لشکرهای ترک بخالفتش آورد

و این نذر

اوصاف ناصر

و از نیروی اقبال و بخت پدارش خوشین بر جوشین
پیمان کشته

و پیران بر تن چون که اخته سومان و موسی بر اندام چون
اخته سنان یافته و بجزای عدم رایت بر افراخته
چه حصون حصین را بر نیروی اقبال با میال و چه قلاع حصین
بقوت طالع پدار هم بر زما و در مال ساخته چه شهرهای
بزرگ را که ایوان از کیوان برتر و شاه از شاهان
ورثه از ریشه سمک بگذرانیده بحیطه فرمان در آورده
چه آبادها ویران و چه ویرانهها آبادان بنموده
بساکس از آبادانک توجه خاطر خورشید مظاهر در شما
تربیت یافتگان در گاه و رجال کافی عاقل کامل
سخنه کار چرخ کردار پیشگاه گردانیده است

که در عهد

اوصاف ناصی

۴۲ که در سیصد سال مدت این درجه ترقی و تربیت

ممکن نبود

هم اکنون بیشتر چاکران و چاکر زادگان و خانه زادان
این دولت قوی آیت ازین آفتاب و توجه خاطر
آفتاب شاش چنان بیکمیل کفایت و استعداد
و قابلیت ممتاز و نایل مستند
که در هیچ دولتی هیچیک را عدیل و نظیر نیست و بزرگ
قابل فرمانداری مملکتی بزرگ هستند

چه وزرای نامدار و امرای کامکار و ویران دانستند
و مردمان هنرمند در این عهد جاوید تربیت شده اند

و بدرجات عالی میل
که هر یک را یک سلطنت مستقله به تنهایی باین تکمیل نموده اند

بهار

اوصاف ناصر

۴۳ چه علمای اعلام و فضلاء فہام به شوق خاطر مبارکش
جلوه کردند که هر یک شمع شبستان معارف و چراغ
و ستان عارف اند

چه کتابهای علمیه و تالیفات و تصانیف مذہبیه و علوم
مختلفه و چگونه تواریخ جامعہ بنام مبارکش یادگار
بس پایدار گشت

و چه صنایع بدیعہ و قوانین و مخترعات و آثار و علامات
و اجنہ عالیہ و عمارات رفیعہ و چه رونقها و اعتبارات
در دین و دولت در این دوره مبارک از اقبال
این سلطان پیمال پدیدار گردید

که هیچکس را هیچیک در خاطر نمی گنجید چه بسا
و با غنائهای عالی که هر یک با نوازہ شہری بزرگ است

درت

اوصاف ناصر

۲۰۴ در مدت ده سال و بیست سال چنان بختارت انجام
نمادار گشت

که هیچکس را در شصت و نه سال نیکوترین
بناظر ممکن نمی افشاد چه آبهای کواری جاری و چه
خیابانهای عریض و طول و چه جویبارهای دلارا و
چشمه سارهای که دارا و ابجیرهای عظیم احداث فرمودند
که البته در دویست سال مدت ممکن نبود بدون تردید
از بدو جلوس میامین مانوش تا اکنون اگر در ختی
که در این شهر و باغستانهای اطراف غرس گشته
بشمار گیرند از دویست کرد و عدد برافزون آید
و این مطلب معین نزد هر کس که در شهر است
که در پنجاه سال بلکه چهل سال قبل ازین از جمله شهرت
دارد

اوصاف ناصر

۲۰۵ بدآب و هوای این مملکت شهر طهران بود تا آن درج
که اگر خواستند دیوار کروی یا کار کنی از دیگر شهرها
بر دوری در این شهر حاضر کنند

هیچ قطع ممکن نیست کرد و چون بحکم دولت محکوم
و مجبور می گشت

مانند آنان که بمفر آخرت رهسپار شوند با اهل
و خیال خوشی تن و صیت ینهاد و راه بر می گرفت
و مجرب بود که اگر سی تن با نیجائی آمدند سه تن
خبر باز میسر دهند

و پیش از آنکه دست تعمیر عمارات و قصور بر آورند
کورری از بهر خویش آماده میکردند

و اکنون دور نباشد از آب و هوای این شهر
برند

اوصاف ناصر

ع ۲۰ بر نشور گیرند و یاد از کور بخشد بحمد الله الرحمن
از کثرت آبادی و خوبی آب و هوا امر و شهر داران
مبارک که ناصر در قامت روی زمین معروف است
و اشخاص دیگر ممالک همه متفق اند که در ربع سکون
شهری باین طراوت و لطافت و جامعیت و سلامت
آب و هوا نیست

و اینجکه همه به نیروی اقبال و مینت وجود غایت نمود
این شهر یار حق شناس یزدان سپاس است
تبار شده است که در فصلی از فضول و زمانی از مینه
ابر از باریدن و زمین از جوشیدن آید و مردمان
باضطراب و انقلاب منور و تشنگی گرفته اند
و درگاه نشی سحاب و خالق خاک و آب است بر آفر

پون

اوصاف ناصر

۲۰۷ و چون همه مایوس و شکو شکسته اند
بر آفت قدس و ذیل پاک و کوهر تاباک و ادعیه حاجات
و اقبال لایزالش استیج کرده و این وجود مسعود پر شکوه
حضرت معبود صریح نیاز و دوست به عابر داشته
از سیلان امطار و جریان انهار صفحہ ایران مانند
لاله زاری بی خار کشته

در میان قامت مردم مشهور و مجرب است که هر وقت
در فصل باران در جنبش سحاب تاخیری رود و بعضی سبک
بشکارگاه جاحد و غنیمت و دل و جازا بقفار و توبه
و صیاد قلوب تسلیم فرماید

پیکان ابرها خروشان و بارشهاریزان و آبها جوشان
و آسیاب مرادها گردان گردد و این جمله که با

انوار ز

استیارات همایونی

۲۰۸ اشارت رفت با عنون یزدان و اقبال شاهنشاه
کردون پیشگاه اسلام پناه صاحبقران خلد اسلام
اقباله و اجلاله و میاسمه بشرح و بیط میرو

پان استیارات خاصه همایون
اقدس اعلیٰ روحنا
و روح العالمین فیه

این وقت که از شرح بعضی از اوصاف جلالت تعالی
وصفات شرافت آیات ملک الملوک عظمی الله الاعظم
خدیو انجم شمس خرودارا خدم آیه الله فی العالم
یا دکار کاوس و جم دام ظله علی رؤس الامم این نامه
سکین خاتمه را رشک باغ بهشت و بوستان ارم ساختیم

یون

استیارات همایونی

۲۰۹ بعون یزدان و اقبال خسرو خسرو نشان شطریه
از استیارات خاصه و سرافس از نیهای مخصوص این
ذات مقدس بهمال و این صاحبقران آفتاب شاه
که امر و زور تمامت سلاطین آفاق منحصربذات والا
صفات و شخص حسیل این پادشاه کردون و رون
و عطایای مخصوصه خلاق عالمیان و رزاق جهانیان است
بر نگاریم و بر قوت دیدار وینس روی مغرور و مانع
خوانندگان و شنوندگان پفراییم

خِثَامُهُ مِنْكَ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَنْتَافِسِ الْمُنَافِسُونَ
آما استیاراته من حبه الاقوام
والعشایر

مهرین است که هر سلطانی از سلاطین جهان را

ارغون

امتيازات یونی

۲۱۰ از خوشنویس و پیوند و ایل و غیرت و طایفه
و قبیل هر چند بیشتر باشد قوام و نظام و استحکام ارکان
ملک و قواعد سلطنت بر زیادت خواهد بود و امروز
در تمامت پادشاهان روی زمین هیچ شهر یاری
در کثرت ایل و طایفه و امتداد خویشاوندان از دنیا
و عظمت و صولت و شمت ملک الملوک ایران نیست
و این نیز از مواهب و عطایای حضرت امیر
و جامع البرای امتیازات خاصه و خاصیت نامدا
و دلایل قدمت جلالت و سبقت اصالت و طالع
فیروز و بخت و لغو ز این شهر یار کاسکار است
همانا شاهنشاه حجه را که آسمان سلطنت و اقبال
آفتابی عالم تاب است

شاهنشاه

امتيازات همایونی

۲۱۱ شاهنشاه زادگان عظام که در قالب مملکت نیر
آخیشان اربعه و در فلک سلطنت چون کوکب عالم
و شاهزادگان فحام که در شیکاه آفتاب و سگاه
چون انجم در افشان و امرا و خوانین جلالت آیین جا
که هر یک در آسمان شجاعت و امارت بجرای نیر که
و در میدان ببال و فروسنت شاپور
پس سپارند افروزان از دویست هزار بن شایسته
و بجای ایوان بزم را جمشید نامدار و میدان رزم
اسفندیاری خنجر که از دهر در راه خدمت دولت
و جان نثاری ای حضرت فرشته آت در غایت تقوی
ارادت و خلوص نیت جانها بکف و حلقه های بند
و چاکری در کوشش و صدور وسیع از آتش ارادت

۲۱۱

امتیاز اہمیت یونی

۲۱۲ و مدد محبت این وجود معبود مبارک در جوش است
و بحیرہ کوشش بر حکم و چشم بر فرمان و در مقام اعلیٰ
و خدمت از کوه بلا و دریای فیاہم و از آب و آتش گیر
از شمشیر بران و خنجر نیز پیر ہنر دارند و این وجود افاضت
مقدس شہر یاری روح و روح العالمین ہند
از جان عزیز تر و چون چشم گرامی بر سر دارند و نسبت
نجات ورشتہ اصالت بدو مان چکنیز اقران ہند
و شرافت بر شرافت و اصالت بر اصالت توان
سازند و در دورہ ہر طبقہ از سلاطین ماضیہ از این اصل
پہل جمعی در شمار بزرگان پیشگاہ و سرافرازان سپاہ
و امیران بزرگ و دیہان سرک اندراج داشتہ
و بیزدی تدبیر و قوت شمشیر دولت و ملت را ظہور و
انداز

امتیازات ہمایونی

۲۱۳ و آثار جلالت و شجاعت ایشان از بدایت این سلطنت
ابد مدت تا کنون در صفحات ایران آشکار و در آئینہ
و افواہ مردم حجابان ضرب المثل است و از ابتدا
سلطنت سلاطین قاجاریہ اما رائد بر ہمسینہ تا کنون
ہمگاہ مقصدی مہام خطیرہ و مناصب عالیہ و حکمران
ولایات و ایالات سامیہ بودہ اند و در ربع سکون
بکمال عقل و کفایت ورشد و درایت شہور و معروف
و در تمامت صفات و بعلوہ در قالب بشریت اردو
کسان استیاری مخصوص و حد تکمیلی حیدر اکا نہ دارند
ای عجب از قدرت خداوند متعال کہ چون ذات
و الا صفات و تمثال سپہاں ملکاتہ را بجلای نجاعت بزرگ
آزمایش کنند در تمامت مراتب و مقامات فراش

امتیاز امتیازی

۲۱۴ و نایش کبر و پدید کرد که اینجمله را شاه و این بجم را
ماه است و ما ذالک علی الله بعزیز و خردمند
شرافت این امتیاز پدیدار است که پروان از حد حساب
و شمار است و چون تفصیل اینجمل در مقام خود مشروح است
در اینجا بهین اشارت کفایت رفت
اللهم انزل دجیسه اغدا ده و ابدا بعیسه و اناک
و اما الاقتدار و الاحتمال
و الاستقلال
دیگر از امتیازات بزرگ این شهباز نامدار
این است که در مقام روی زمین هیچ سلاطین
با قدر و اختیار سلاطین قدرت آیین مملکت ابر
چه از آن وقت که در قایلیم جهان قانون سلطنت بر پا
یکبار

امتیازات همایونی

۲۱۵ و یک پسر که اول پادشاهان عالم است علامات
خسروی بر جای نهاد تا کنون تمام امتیازات کین
این مملکت بجله در قبضه اختیار و پنجه افتد از شهر باران
بوده و او را سایه یزدان و مایه امن و امان خوانند
و در هر چیز بر هر چیز برافزون دانسته اند و اطاعت
او امر و نواهی او را مایه سلامت و امنیت و مایه
فرمان احدیت شمرده اند و در این حیث دولت
قوی شوکت را امتیاز و افتخاری بزرگ بوده
و یکباره کار به بزرگی در یاست گذاشته و بر دیگر
مردم تقدم داشته بلکه دیگر کار کارکنان خویش
انگاشته اند
و له الحمد و المنه که روز کاران دراز است که
تلا

امیاز اہمت یونی

۲۱۶ تختگاه شمت و ستگاه مملکت ایران پیش پاوش
 باین جہتیار و اقتدار و باین درجہ مالک الرقاب
 و قدرت و جلالت مآب جلوس نفرمودہ و
 اینکونہ در جزئیات و کلیات امور مستوعب
 و مستولی بودہ است یک اشارت مملکتی عظیم نجیب
 و یک کنایت کشوری بزرگ برگشاید و یک جو
 مروی خاکسار امیری شمت آثار یا امیری دوستیار
 خار و زار کرداند و آنچملہ ہمہ از مراتب عدالت کبری
 و رعیت پروری و کمال تفوق ذاتی و غلبہ نفسانی
 این شہ یار نامدار بر تمامست افراد این مملکت حاو
 قرار است کہ در حقیقت مانند حکمی و انا و طیبی حاق
 و توانا اوقات مبارک و ساعات ہمایون را

امتیازات ہمایونی

۲۱۷ در آنالیل و اطراف النہار با صلاح امور و پرفت
 و ترقی انداد و آحاد و ساکنین این مملکت مصروف
 میدارد و نتیجہ جمیلہ اش در تمامت آفاق معرفت
 خداوند قادر تعالی بر مراتب اقتدار و اختیار تمام
 و استیلا و استقلال تمام و ہوش نامدار و خند
 استوارش بنفزاید

و اما اقصی درجہ اطاعت و انقیاد

عموم رعایا و براما

مسلم است کہ رعایا و برایانی پیش مملکتی از ممالک
 آن اطاعت و انقیاد تامی کہ مردم ایران در پوشیدہ
 و آشکار از شہ یاران نامدار و خروان باقیست
 این مملکت دارند مرعی میندازند چہ از آن ہنگام

امتياز امتیایونی

۲۱۸ که در این مملکت نشان از سلطنت بر غایت و کیویش
لواهی سلطنت بر افراشت تا کنون عادت بر آن
رفته است که پادشاهان عدالت نشان این
چون یزدان اطاعت غایب و او را در همه چیز بر خیز
مقدم شمارند و فرمانش را تالی حکم یزدان
انکارند و این سلت و رویت بدان استحکام
و قوت بود که اگر کسی مخالفت سلطان را در خواب
نخوان شدی خویشان بر خویشان بر آشوبی و خود را
تباہ ساختی یا اگر آن خواب با کسان در میان نهاد
نجد بر خویش عشان شدیدی و از زمین و آسمان
بر کنش تیر و زوپن بر رستی و فروختی و این صی
مطلقا بطوع و رغبت افتادی و کاهی بر گرامت

یزدان

امتياز امتیایونی

۲۱۹ یزدان دو سر امیر انیایش بریم و بجای
که کارگاه قلوب را به الگو نه با مهر و خاوت و انقیاد
و اطاعتش تا رو پود داده که در انقیاد و تسلیم او
و نوازش هر کز میل و خواش خویشان ننگند و مرغ
خاطر و چهره گاه اندیشه را هرگز بجا لغش نذرند
بلکه به چو قوت در خواب ندیده و نه بیند و زحمت معبر
ندهند بجهت الله الملک المنان در ظاهر و پوشیده
و نزدیک و دور و خلوت و جمعیت بر همه شاه است
و در آسمان جلالت و شهر یاری بر همه ماه مردم
این مملکت بتمامت چنان شیفته اخلاق و نفی
خصالش هستند که این وجود مسعود را در شمار اولیای
یزدان و متبلیه گاه زمین و زمان خوانند

یزدان

امتیاز اہمیت یونی

۲۲۰ و امروز در مملکت ایران انسان کامل نفس متدین
میشمارند و جزاؤ سپیکس را ذخیره روز نخت و روز کا
درشت ندارند و میداند و آن صفات ملکوتی آیات
بجمله برای بخله دلیلی روشن و حجتی برین است که از پر
گویند بیشتر و از هر چه گمان برند بر تراست خداوند
این نعمت نخت بنیاد و این دولت خدا و اود را
برای ملی ایران پاینده و جاوید بدار و بانی
و آله الامجاد و صلی الله علیه و آله وسلم

الی یوم التناو
و اما شرافت مملکت علی الممالک
کشور پهناور ایران که در سیانت ایر و سجان با
باتفاق مورخین جهان بر تمامت ممالک آفاق
تقدم

امتیازات همایونی

۲۲۱ تقدم و تفوق داشته و از حیث آب خاک و بر
آفتاب عالم تاب و هوای خوب و لطیف و سجا و
و بهشت و کو بهار و تقرب بجد عتدال و انواع ماکولات
و مطعومات و حیوانات و لمحات و سومات و کثرت
اثار و فوائد و بساتین و تشریفات و آثار قدیمه و علوم
مفیده و اشخاص کامل العیار و ہوشیار و دیدار
ملاحظ و صباحت آثار و مردان جلالت شعاع
و علمای اعلام و فضیلت مقام بر اغلب اقالیم جهان
سرافراز بلکه در پاره مراتب از تمامت ممالک
ممتاز است چتر مردمان دیگر ممالک این مملکت را
در پاره حیثیات بهشت روی زمین شیارند
و بجد الله الملك المنان در این دوره همایون و عنایت

کداز

امتیاز ایت یونی

۲۲۲ که از رشحات رحمت رحمانی شحون باو چنان روی بر تپه
و آبادی هفتاد که با اتفاق اقوال در دویست و سیصد سال
دولت پیشینان در خود نیافته بود و از انحراف مبارکه
ناصره طهران هفت بالاسن و الامان که امروز کرمی
مملکت و پای تخت دولت ایران است بر ماست
بلدان و امصار عظیمه این مملکت شرافت و استیلا
بس بزرگ دارد و از پر تو اقبال و تربیت این خیر و
خوشید آیت در این قلیل مدت چنان روی بر تپه
و کثرت و تفاخر هفتاد که در هیچ خاطر کنجایش نیست
اما کمیت سال ازین پیش در این شهر روزی چند
بگذر اینده و بگذشته و اکنون بارشده اند اگر نه
سبقت علم و عادت مایه معرفت ایشان باشد

امتیازات حمایو

۲۲۲ هیچ نخواهند دانست که این شهر که ام شمس است
و این آبادی و وسعت که ام زمان دست داد
سبحان الله این چه اقبال لایزال و چه طالع فیر و
اتصال است که شش چنین آثار عظیمه و علامات فحیه
که بر ورکاران دراز و سالیان دیر باز عشری از غبار
هیچیک از سلاطین عظیم الشان عالم را ممکن نمی
امروز در مقام روی زمین شهری باین جامعیت
اگر با چهل سال قبل میزان گیرند سه چندان بر عمارت
سابقه اش افزوده و عماراتی که در داخل خندق و بار
جدید افزون از شهر قدیم است در مقام فصول
جمله نو که موجود و قیمتی نازل ممکن است در هر گوشه
نرمتهای با صفا و بوستانه دلار است عمارات دولتی

امتیاز اہمیت یونی

۲۲۴ و اعیان دولت بحدیست که بایه عبرت و حیرت است
و اغلب با تجملات فوق العاده آراسته چند آنکه
سلاطین سابق را بدست نبوده اغلب اشیاء نفیسه که
در این شهر موجود است در مرکز خودش ممکن نیست زیرا
از هر مملکتی متارنش باین شهر حمل میشود و از ضعیف
این شهر آنست که بسبب امتیاز اطراف و غله اکیان
اگر چاه هزار تن پیکر و داخل یا چاه هزار تن در یک
خارج شود هیچ وجه در انظار نمایان نیست در نزح ماکولا
یکدیگر تفاوت نمیکند چه از کثرت جمعیت و وفور ماکولا
و نهایت استعداد این متمدن را و برافزون و پر
حالت نمودار نیست و چون اینجمله بوی خدای در مقام
مشروح میکرد ازین برانندون نکارش میرود

۱۱۱

امتیاز اہمیت یونی

۲۲۵ و اما مجتبه فی القلوب
معین است که از آن هنگام که حکما و محکما مملکت ایران
بجلوس سلاطین کا سکار و خاقان نادر مبارک است
تاکنون هیچ سلاطین را ایگونه مدد و حفاظت و بکس
و ارادت نامه در قلوب ابا لی مملکت راسخ نبوده است
تمامت افراد و احاد این تسلیم بچهره او سپردن
و پیاد چهره او تن بر پیش رو آن میباش سپارند مرد و زن
بد عای آن وجود و سواد کوی و برزن سپارند و ای
آرزو برند تا مگر سعادت بخت و نیروی اقبال قوی
این شاهنشاه کردند و در پیشگاه بجای عبور و ده
و ماه در زمین و شاه را بر کوه زمین بگردانند و آناه
در شاه و آتش را در ماه باریستند و ماهها و سالها
پیش

استیارات همایونی

۳۲۶ سجده می و میمنت سپردن و اگر چند از آن پیش خال عجم
و اندامان بوده اند فرحان و شادان گردند از فروز
مرد ماه و فرزند آبنوی حرکتگاه و با نیم که تا در ملک
و بر زمین شاه و در آسمان تابش از خورشید و بگردون
رامش از ناهید است این شاه جهان پناه و این ماه
آسمان شیکاه بر هر موی مهر و هر شمشیر و هر درش
نوروز و هر نور و درش و در ایوان بزم و هر
ماهش کجف ساغر و هر هاشم ضیا کرباد
و اما ترقی صنایع این دوره همایون
بالنسیه بدیکر عهود

یکی از استیارات جلایه این عهد فیروز عهد ترقی و بکار
صنایع بدیده است که چو وقت در مملکت ایران بنیدر رسیده
پرفی

امتیازات همایونی

۲۲۷ از قبیل اسباب و ادوات تمکین که در مملکت
محمود و احداث شده و اسباب سلطنت ساری
و چرخ الماس و عکاسی و نقاشی و چرخ منگنه جدید
و در بنجره و چرخ منگنه اقمشه و کاغذ و پاکت
و اسباب توخانه و قورخانه و موزیک بوضع جدید
و فنک و تفنگ و بعضی آلات حرب بوضع جدید
و کارخانه و اسباب چلوار بانی و شامی و چراغ
کار و اسباب و آلات جراحی و طبابت و بعضی اسباب
تجملات بدیده از قبیل نشانهای دولتی و البته مخصوصه
دولت که در این عهد حبیسته بدیده کشته و آلات و ادوات
دیگر از قبیل کاسک و درنگه و کاری و اسبابهای
تجمل خانها از قبیل نیز و شمشیر و مخد و نیم که در عهد
پرفی

امتیازات همایونی

۲۲۸ و پاره مجتهدا و اسباب چراغها و آینه های بدن نما
و عمارات آینه کاری که در این عهد تکمیل و تقویم یافته
و ادوات تحریری که اسباب سهولت کارهای
در لوح طبع کتب و کشیدن سیم فلکراف و وضع چاپخانه
و مخزنها و راه شوسه هر موضع جدید و سنگ فرش
کوچه ها و سقفهای آجری بازارها و سفید کاری و نماسازی
دیوارهای کوچه های شهر و احداث خیابانها و آبخیزهای
عظیم و غیر ازین که در اینجا بشمار گرفتن به مقتضای مقام
و درجای خود انشاء الله تعالی هر یک تفصیل مشروح
خواهد شد و اینجمله همه به نیروی اقبال مبارک و توفیق
این خدیو کامکار است و در عهد سلاطین گذشته هیچک
روی نداده و اگر قهره چند ظهور یافته بکمال زلفت

در این

امتیازات همایونی

۲۲۹

و در این عهد چنانچه در عهد بدو تکمیل برده اند
و اما ترقی و تکمیل و ایجاد پاره علوم
که از امتیازات این عهد
همایون است

مقرر است که در عهد هیچ سلاطینی این
اینگونه تکمیل و ایجاد علوم جدید بدیع پیدا نکرده اند
گذشته از تکمیل و تقویم علوم سابقه معموله در این دوره همایون
علوم مفیده از قبیل جغرافی و هندسه و ریاضی
و حساب و طب فزونی و تشریح و فیزیک و دیگران
و آبله گوئی و فلکراف و عکاسی و علوم معدنیات و جغرافیا
و تعمیرات جدید و شش پیکه نظام و نظام جدید پزشکی
و سواره قسطنزاق و غیر ذلک پاره تکمیل و پاره تازه
مقدر

امتیازات همایونی

۲۳. تحصیل شده که هر یک برای افتخار عهد یک سلطانی طول

الایام کافی است خداوند بر طول عمر و ایام سلطنت
این شهریار و او کس تر نفراید و مملکت ایران از پر تو باش

بر تمامت ممالک آفاق تفوق دهد

و اما ترقی و امست مازی که چاکران

پیشگاهش را از زمین تربیت ملوکانه

حاصل شده

و دیگر از امتیازات این خسر و انجم خدم تربیت

یا فستکان حضرت آفتاب آیت و چاکران

سده سینه سلطنت که هم از زمین تربیت این خسر و کی نشان

بر ارباب علیه ارتقا یافته اند و در عهد هیچیک از سلاطین

اینچند امرای کامکار و وزرای نامدار هر با اصابت را

صد

امتیازات همایونی

و مصافت عقل کجیل شده اند و هم پرورش یافته ۲۳۱

ایند دولت همایون اند و خدای متعال چنان اقبالی

در این وجود معبود نهاده که ظل عنایت و توجیه ملوکانه

اگر بر سنک خارده افتد لعل پاره کرده و اگر در دست

ترتیش بکیده باقل در آید بسیدی عاقل پرویش دو

بوستان تربیت و نموش خشی آب کسی کرد و حار

سر بر آرد کلی حجت آثار شود بسیار مردمان و جان

زادان دولت جاوید بنیان را باشد قی لایق امان

و بجای قایل ولایتی فرماید سبا کسان را باندک تو جی جان

در مقام کفایت و قابلیت و تجربت و درایت آورده

که سر او را حکومت مملکتی عظیم گردیده اند با اینکه

بیچکس را این کان میرفته

۹۰

استیارات هائیونی

۲۳۲

و چون در آن اندک وقت این استعداد و ترقی
و قابلیت در وی بخران شده اند بر قدرت خدا
و اقبال سایه خدای سپاسها آورده اند و این جمله
تباوند خداوند متعال و اقبال این خسر و خورشید حال
چنانکه انشاء الله تعالی در دل تذکره مبارک که نا صریح
در شرح حال هر یک تفصیل اشارت به خداوندش
با تائیدات آسمانی و توفیقات یزدانی بر سرند اقبال
مؤید و مطمئن گرداند

و اما سفر بانیکه در این عهد هائیونی
اتفاق افتاده

محقق است که بحیث از سلاطین جهان جث است
و طی براری و بجا و آن استخوان که مرا بر این شهر

کلاما

استیارات هائیونی

کامکار را از صنایع ایرد وادار پدیدار گشته است ۲۳۳
مخوار و متقاعد همانا این خدیو کامکار و این پسر بختیار
کمر نعل از نقاط زمین و کمر جتی از جهات ربیع سکون است
که در زیر پی اقبال و مرکب پیروزی و اجلال سپرده
و سعادت و فرخی سفر نموده و از نظر دقیق منظر نموده
در اغلب ممالک جهان که ارا سفر کرده و اثر نموده است
و سیاحتها فرموده و کرامتها نموده و با سلاطین عظیم نشان
روی زمین ملاقاتها فرموده و مردمان بر مرکب و هر صنف
اشخاص را دریافته و از توانمندی و قواعد و مذاهب و مراتب
هر ملک و هر اقلیم اطلاع و استخبار کامل حاصل و از
دقایق و حقایق هر امر و مقام در خاطر حور شنید مظهر است
داده و آن احرام و اعزاز فوق العاده که سلاطین جلالت

امتيازات همایونی

۲۳۴ در زیارت مقدم مکارم توأمش منظور و معنی داشته
 و از هر حیث و هر جنبش بر خشین مقدم شمرده این معنی پادشاه
 برده نشانه و با غلبه مشاهد و مراقد ائمه هدی و اولیای
 خداوند ارض و سما را با خلوص قلب و قدم ارادت زیارت
 و در شمار مراقد مطهره منوره تقدیم جواب آید و در رسم و دنیا
 و اشیاء نفیسه و یاد کارهای بزرگ پروان از حساب و شمار
 نبوده که بجهت موجب خیر و عافیت دنیا و آخرت است و یا
 هر یک بخواست خدای در مقام خود مفصلاً مشروح کرد
 جلالت و شرافت و فخامت آن مشهود خواهد گردید
 و اما کثرت سواری و رسید و شکار
 بشهر یا به بزم ام آثار
 مبرهن است که از آن هنگام کام که باره دولت و مرام

امتيازات همایونی

۲۳۵ در لکام و کوهه ملک و مرکب ملک در زیر پای مبارکش رام
 گردیده و تیر اقبال را در چله اجلال جای داده تا کنون
 که از دستگانی سلطنت و کامرانی سی و بهفت پیمانه لبریز
 و در میدان فرویت و مسابقت مرکب جلالت و جلالت
 سی و بهفت مره همیگر کشیده هرگز از شصت مبارکش پر
 بخطانجه و صید در زمین یا در هوا نرسته چرب
 افزون از سی پیک تیر خنک راهد ف تیر بلا سخته
 و بخت کار یک پنه مرد و عافیه مرده اگر صیدش در آب
 ماهی چون شبیهی یا چون ستاره بر ملک یا از سما که یک
 پیکمان جانش بهد ف تیر با کردگان است
 نرسته تیر از چاهی کانش فرود آید می از چرخ شایه
 آنچه شکار که در اوقات شکار صید فرموده اگر در شکار
 از نادره

امتیازات بیانی

۲۳۶ از شماره هر شمارگری برافزون آید در شمارگان پیش
و دیگر شمارگان بیانی نشان آنجمله بود و آشکار است
صید طيور و اقسام پرندگان هیچکس خدای امارت
توانانیت و اگر هر پادشاهی نامدار را همین یک شیت تنها
شمار بودی برای امتیاز و افتخار او کافی میشد
خداوند تیر اقبال و فضل جلالتش بر هف مراد و کمالات

مستدام بدارد

و اما بنیاد و تعمیراتی که در این عهد خجسته
ایجاد شده است

مدل و آشکار است که آن عمارات عالی و قصور متعالیه
و آثار سامیه و علامات نامیه که در این دوره هایون که قوا
بنیانش با قوا تم جاوید توانان بدید گشته و مر این
بجست

امتیازات بیانی

۲۲ بجست آثار را امتیاز و افتخاری بزرگ و پایدار است
در عهد هیچ سلطانی بلکه در دویست سال سلطنت
و دیگر سلاطین بدید گشته چنانکه مطلق تعمیرات و تجدید عمارات
در کلیه ممالک محروسه و بنای قلاع پایدار و حصون استوار
در سرحدات و شعور و بزرگ کردن شهر و اصلاحات
و سنک فرش کوچه در تمام ممالک و مقفهای آجری تمام
بازارهای بیشتر ممالک و پوشش روی جوهرها و احداث
منارل چایر خانها و میخانه و احداث راه شوسه
و ایجاد و ترمیم و تعمیرات در شهر و اصلاحات و دیگر شهر و خیابانها
جدید شمس العماره و باب الماس و در وازنهای جدید
و در بعضیها و مدرسه مبارکه دار الفنون و میدان
و قورخانه و جبهه خانه و ضرابخانه جدید و مکارفها و عکاسخانه

ایمارات مجایو

۲۳۸ و دارالطباعه دولتی و کالک فابریک و ارباب کمدی
و آسیاب بخار و مکان چلو آبانی و میدان مشق و باغ
نظام و مخزن البسه نظامیه و دیوانخانه عدالت و مجلس
اعظم و عمارات مبارکه ارک مجایو فی اثرش العماره مبارکه
و تالار عاج و اطاق سوره مبارکه و غیره و عمارات اندرون
سرای حرم جلالت و حیاط صند و قنیه مبارکه و باغ
و دریاچه میدان ارک و تکیه مبارکه دولت و تعمیر تالار
شوکت آثار تحت مرمر و دفتر خانه مبارکه استیفا و نظارت
مبارکه و سایر عمارات جدید و همچنین بنای خارج
دار انخانه مثل تعمیر بقعه مبارکه حضرت عظیم و اما مراده حمزه
علیها السلام و اطراف آن که مثل شهری معروف است
و عمارات نجف آباد و دولت آباد و خیابان جدید و دار

تالار

ایمارات مجایو

۲۳۹ تالار مکان مقدس و عمارات مبارکه سلطنت آباد و صاحبقران
و عشرت آباد و باغ جدید موسوم به باغ شاه و آفتابیه
و قصر فیروزه و پاره عمارات عالیه در شمار کاه میایون
در شهرستانک و دو شان تپه و کن و جاجو و عمارات
معروف به نام غوری و احداث خیابانها و جدید از دار
تاسیرانات که افزون از دوفرنسک است و اجرا
قوات و اعمال صالحات و خیرات بایات که شماره
نه در خور این مقام است بر اینجه شاهی وانی است
تا بخواست یزدان و اقبال شهریار جهان هر یک
مفضل و مبوط مشروح و مسطور گردد خداوند بزرگو
کثر و قوت لشکر و امنیت بلاد و آسایش عباد و طول
د قوام ارکان سلطنتش پیروزاید

بهره و تالار

بسمه تعالی

چون در سال کچهر از رومی صد هجری اعلی حضرت
خویشد رایت شاهنشاه اسلام پناه از کجالت
خلوص نیت و صفات عقیدت و اعلی در جرات
بخانه واده رسالت آیت صلوة الله و سلامه علیهم این
بطرف مشرق زمین تجدید و زیارت استبان
ملایک پاسبان حضرت ثامن الائمه و من الائمه
علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما راه برگرفت
و بان فیض بزرگ فایز و با مقصد حاصل کردید
مملکت خراسان از زیرش زرو مال آبادان و این
آنان از صاحب سروسامان فرموده مبارکی و ا
بَعُوْدَ اِلَى مَلِكِهِ ظَافِرًا كَعُوْدِ الْجَلِي إِلَى الْعَاطِلِ

۲۳

در

و هر کس از چاکران شیکاه و خانه زادان درگاه
خلایق پناه بشتی خاص و شکرانه مخصوص بان تحت
و تمینت وصول موکب مقبول بازگشود و این
خانه زاد دولت ابد آیت نیز فقیده موسوم بشرف
در مدح حضرت امام تمام علیه السلام و شاهنشاهی
رو خافده و تمینت این سفر خیرت ایشا کرده
از عرض لحاظ انور جایونی بکذرا دیده و در جوق قبول یافت
محض تمین و تبرک در خانه این کتاب استطاب
مرقوم کردید تا از برکات خاصه حضرت امام انام
علیه و علی آباء و اجداده آلف التیمه و سلام
بر مراتب قدرت و عظمت این شهریار کاسکار افروز
و او را در تقویت دین دولت و ملک مستدام و قیوم

۲۴

نام

هو الناصر
قصیده مشرقیه

۲۴۲ فرشت خضر و ایراج رایت اقبال بسوی مشرق با خبر و حال
میش اندرین دیار شش اندر سعادوت انبیا پیش سلامت
پهرش اندر حکم و سخاوتش اندر جانانش اندر حق و محاش
از آن سعادت موفور و طالع مقرر محن کرید فنا و فن گرفت و دل
فن خنیر و جزا نایش اختر محن بریزد غنیر از جهان دیو
اگر نه اختر برای او نسرورد اگر نه کیتی بر طبع او کسایم
ملک با خیر کرد و چو مرکب اختر خوا سحر برده را بد چو جادوی محال
چو با سعادت تنبیه بر اریک ملک اثر بود در نفس و خبر بند و مال
زمانه از در پیمانش بر کشید و درش پهر از در فرمانش بر زده است و دل
پیشگاه جنال از محال چیزی نیست ولی مخالفت شاه صورتیست بحال
چو کرد کارش و بیم پادشاهی او منور چون از بخشش فزا و دل

زفر

قصیده مدحیه

۲۴۳ زفر دوست همی خاره بر تر از کوهر زفر دوست همی کثر از نایل
مذیده چشم تار چنین محی روشن مذیده رویه ز با چنین سخی
چو بندگان را روز خاکش ای جان بریزد کوهر که بر جبال
ز درک خمت او قاصرت چشم ز پای رفت او کوته است خیل
اگر چه صفحہ عالم شود چو آینه ز رفتش بچرخد بر آینه تخیل
حدود کشور شاه و نشان لشکر بود بر افروان عرصه خیال
ز عدل و ادبش آراست کشور و تختی نمود جهان را شریک و دل
شهنش که چشم آورد عدلش را جهان چشم نماید چو چشمه غزال
اگر عدوی ملک بر خاک بریزد تخت زمرک و برنج بیار آید شمشیر زینا
و اگر کجینه او بر کی دو کامند ز کام سپند بر کام مار و دغا
و کر زفر زمین بر ستاره کیر جا اجل پذیرد او را کسب استعجال
و کر بچرخ بخواهد مقام بر کیر ز غریش بار بر دیده اش شهاب و

دک

قصیده مدح

۲۴۴

و کبرجود در عرش شمشیر مقبل قضا تا زود بردهم او باستقبال
و کر مخالفه شد بوجهم بسیار همان کجا پیش او است ایضا
حدیث شاه برویت از عدا و ثما زوستان اسان پادشاه
بر در کاری میون و پادشاهی خود بیج راه بفرمود شاه ماه
یکاز حسد و آفاق ناصر الدین کافیه چنان ایزد متعال
گرفت روی مین بسایه چکا ز ماه بر شد بکانت دای ضرب
تجتمی بسرا و بنی خالص بایزدی تائید و نصرتی خلی
بوی مشرق بر شد چنان نشان ولی چهری دیده از کوفت با
سفر نبی خلق است و مرگرتید سفر عذب خلق است مرجع
اگر که ماه سفری ساختی ملک زبیر تمام پدید آمدی شکل ملک
پیر راه خراسان شمشیر اسلام پی زیارت بردهی مهر کمال
امام هر دو جهت تقدای خیر و شر که هر دو عالم اورا نهفته اند

ایمان

قصیده مدح

۲۴۵

همان امام که در پیشگاه او چل ستاره است چنان دای
ولی امر خدا ابو الحسن که عیال بدون امرش بر رخ نهنگ
هم از اشارت او ماه را فروز و فرو شد از هدایت او هر سپاه
هم از کلد از فضلش محبت استیم هم از شراره چشمش فروز است
ز جود او ست که کوه از ذریب بود فروز فیض او است که بحر از کهر بود
حسین اگر بولای او بخوید روز شیشه اش نشان برقت است
اگر وجودش علت بود خالق خلق نه آسمان زمین کرد و آید و جا
هم از طفیل وجودش نمودن داین افلاک هم از فروز نمودن نشان
بکر او است ملک العشی و الالبکا با مر او است ملک القند و الاله
بقرا و بفرز و بر آسمان خورشید با مر او کرد و جان است صلصال
بحکم او کلد را بر زمین و سیاه بون او بوزد با دار جنوب و سما

ایمان

قصیده مدحیه

هم از اعانت او چنگ بر پنج شیر هم از رعایت او فخر درون غن
 هم او مرتبی خلق و مقسم روز هم او مقصور و هر مقلب
 تمام مخلوق از آدمی و جن ملک بون او بشناسند مورد و منشا
 پیش علمش صد بحر کست از قطره پایی حلش صد کوه کست از شعله
 امام ثامن جناسن که طاعتش را و بیعت بخلق از خدا عی و خلا
 امام مقترض الطاعه آنکه یزدش بحر محمد و اشش نیافرید حاصل
 ولی یزدان کایر در آسمان بین بشان او بفرستاده است طوا
 عمل اگر نه بوق صنای او اما خدای می پذیرد زنده اشغال
 یکی صنای وی صد هزار سال یکی عنای وی صد هزار سال
 بجز پزیره اشیل مان نشود و مقبول بشهر طیار بکر از صحایف اکمال
 پی کواه بر این جمله و حدیث بنفکر و عقل فرو خوان و بر مجوی
 سجوی راه حق و زاد راه تقوی که تا به تقوی تفصیل نامی از اجالی

بنان

قصیده مدحیه

بنان اگر ننگا شش ماند خشک زبان اگر نه سراید و عاشک کرد دل
 همه جوارح و اعضا بکراش و غول بین سوره جان خوش ببال
 کسی نداند قدرش خبرت نیند کراش نشین بر تو بود و نبال
 چگونه قدرش وزن کیل کجی که هست پروان اندازه حدو
 ستایش نعم اوست برترین یایش کرم و هبت ترین اقول
 نه خدا و هستی مرکز زبان و کجا بروی در زبان فروی و نجبال
 اگر نه واسطه بودی وجود و جوش کجا بچو شید از زمین عی و سبال
 اگر افاده علم امام می شد کجا پدید می آمد از حرام حلال
 محال است که اعلی بخل آرد و مبرهن است بنا شده جواب
 اگر جنب بی الحقیقت می کردون سخت می گیتی بی فیض آزال
 ای امام هدی ای خلاصه ابرار ای دلی خدای سلاله اقبال
 حدیث مدح من و حضرت چنان که مورخ خواهد حمل آورد و بدو شحال

قصیده مدحیه

چگونه نقیبت باز انداخته هنوز تیزی نده از غزال کعب عزال
 اگر بوصف تواند حدیث زین حذای نیز نورش نیاور پس ا
 سر اوقات جلالت که بر فرشته کرشمه یک صد پوچ خرج را بطل
 هزار ذیل تراود و نه هزار جان غنوده داری هر یک بسایه ا
 تویی که از تو بر در و در کافیه تویی که از تو بر دکانیات هر دو
 ترا ز مامون آسبک تواند بود که خون بود بر قشایر تو
 اگر ز فیض تو او را بدی کسی کرد بخوشد اندر یک شرف صفای
 تو خود شدی بخوارسان بیاضین هم از تو بود جلست پادشاه
 اگر شهادت و قربت بخوتی بخدا غیب منجی کرمی بجز هر قتال
 چنانکه خواهم توان لطیف ساختن که خود نه ظاهر ممدی و بچکان
 دروغ از آنکه نیار پی می رسد که تا بطق و پیمان که شدیم خوا
 دروغ از آنکه مهر فارسان عرصه کشوده اندر کسید نامدند

قصیده مدحیه

نصورت بشری پر بود جهان لکن بمرت از باند دیور شغال
 چه میشد از پس ده چهره نمود زاب علم کی بر کشوی این اقبال
 هم از افاضه علم و هم از اقامت برون نمودی جبهه الارض
 مع احدیث شهنشاه پاک یکن برفت و بسید خاک و یکه اید
 همان زنی که شرح نامه استین همان ضریحی که شرح است
 تمام خاکش آکند از زو حوسر با کینش خنجر سیر سیر اموال
 پس حشمت دار او فر بکند پس بوبک جمید و چهره هر اسال
 کشد خر که پروت تختگاه کین زمین بخش آمد بخش اقبال
 زارض اقدس با این عالم و نقد بوی ری میخیزد شش و شش اقبال
 پی پذیرفته تابنده و ارار پی زمین بوشید از مرد و فارس
 شود روی فلک از نیال نیر و حیدر پست زمین از کرامی اقبال
 ز بس سپاه و ز بس لک و ز بس نو زمین ز سر و پای کشت لالا

قصیده مدحیه

۲۵

زمین تو کشتی گردیده محسن شوق فلک تو کشتی گردیده معدن کویا
از آن سپاه بزرگ از آن نیک بجزم فلک افتاد سر بزرگ زال
صدای کوچان بر بوش می آید که دل بخت همی درون ترم
ز بکینه زه و زین و جوشن خفا زمین تو کشتی پوشیده استن مال
مع احکایت با این جلالت دین فر پیکمان اقبال و پیکمان اجل
عیان بخت رخ شاه از میان غیا چو در سحاب که گردیده خفا
همان شمی که بروز و غا چو جروش ز صو تشن نشینک ناخن از پیر
زبس خود که سود و بزرگبارش زمین تو کشتی بر چهره بزره تاج
عجب بودت این قامت ابرها که خور طلوع مغرب نمود اندر حال
به تخت بر شد از کج رزمه زویم می باد و غنی گردند کان از مال
یکی زیر توجوش بکسیر بر دهر یکی ز کوه کفش بخان بوجوال
کنون سخن بر آیم بر دعای ملک که خود دعایش فرصت آید

بهر

قصیده مدحیه

۲۵۱

همیشه تا که سخن از علی و اولادش همیشه تا که حدیث از محمد و اولادش
بکشت ملک همی تخم سلطنت بپوشد همان خلافت همان سلطنت
همی ز روز گذشته کثرت امروز
همی ز سال گذشته کثرت این سال

اکنون باز بانی عجز آسیر و پانی ترجمه انجیر از قلم حضرت
وقصور استطاعت در آن پیکاه عذر پذیر پیاپی و در برین
درجه خاکساری و اکسار نماینده سیدار و که شرح اوصاف
مکارم اتصاف علی حضرت خورشید آیت جمید رایت ملک
عجم خدیو صاحبقران روحانده را باین خانه ها و نامه ها
سپردن آب دریا را بپیمایه پیودن و فضای بی انتهای
جای دادن دازدزه تابش خورشید خواستن و از برده
نایش جمید آراستن است و آنچه کارش یافت

کجا

خاتمه کتاب

۲۵۲

بجمله میران فهم قاصد علم ناقص این عبد عقیده شیم بود
و آن تشریح اوصاف معروضه برای شیعه عموم انام است
تا بدانند این پیکر مبارک جامع چگونه صفات عالیله و هر
شامل چگونه مقامات سامیه است نه آنکه حدی بگویند و بگویند
یا جودی بشنوند و بگذارند بی سهل شهرند بلکه چون آید و مقامات
هر صفتی را دانسته آنوقت جلالت و شرافت این وجود
معود مبارک را که جامع حسین صفات بزرگ است
بهر خواهند شناخت و با بخت پیدار و تخت نامدار در
فیروز و روزگار و لفظ و زاین شهر یار گردون قار بگویند است
که آنچه نوشتم و کفتم و بهم آوردم همه خوشیستن از خوشترین باز
نمودم و بقیدت و بلیقت خود سخن ساختم و هیچ بار و ش
و یکران گذارش نشنواستم و بلیقت و یکران رویت بختم

۱۱

خاتمه کتاب

۲۵۳

و در آن پیشگاه دانش و ستگاه پوشیده نیست که تاکنون
دیگر مردمان بر این شمیم قلم قریحاس و خامه بر نامه زان
و اینجمله بجز از تراوش خمیر و اندیشه این کثر خانه زان
حقیر است اگر مطلق و کرم خدای و سایه حند است
در آن آستان فلک میان سپندیده و مقبول است
نهادیم بر چرخ گردنده زین

از فرزنده سپهر گردان و فروزنده مهر تابان خوابانیم که تا در آن
نمائش از خورشید و در جهان گذارش از جمشید است
این شهر یار کا مکار را با بخت پیدار و تخت نامدار بر چار بک
دولت استوار و این نمک پرورده صد ساله و نمک خوا
سی و ده ساله را بنگارش اوصاف و آثارش بر خور و دارد
انچه محیب الدعوات و قاضی الحاجات

منت نه بلامه بفرست فرشتان بکتاب آدم و نوح
 همه سلام باد و معافا این کتاب بطلب جز اندر از کتاب
 تذکره مبارک که در صورت روز میخیزد و غیر اینها باقی
 و برادر طبع خستام یافت و رسته از امر این کثر
 غلام و کثره کرد و بار کردن حشام بجز المین بابت
 و افکار از حد حجت و غیر اینها کتب
 متعلق به پیکاه مبارک است کثرا

و عازت طبع نیست

باین دولت و اقبال شه بخدا صفا هزار و سیصد و یک کتاب
 کاتبه کترین ناخوانده دولت جاوید میان این حاجی میرزا
 متخلص کافانی شیرازی اصل حاجی میرزا محمد متخلص صفا



کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرو